

مباحثات درونی مربوط به حمله اسرائیل به غزه

آن چه که در این مجموعه به نظر شما می رسد مباحثاتی است که به صورت درون سازمانی در ارتباط با مسئله حمله اسرائیل به غزه انجام شده است. این مجموعه که تنها یکی از مباحثاتی است که پس از کنگره سیزدهم در درون سازمان انجام شده است، بی پایه گی ادعای نامه سرگشاده مبنی بر حاکمیت سکوت و رکود در سازمان، در چند ماه پس از کنگره سیزدهم را در پرتو فاکت ها به اثبات می رساند. عاملی که این بحث را برا نگیخت سخنرانی درون سازمانی ر. محمدرضا شالگونی درباره حمله اسرائیل به غزه بود. ر. شالگونی بعداً " نظرات خود را به مقاله ای به صورت علنی انتشار داده است که سهولت مراجعه در این مجموعه نقل می شود.

برای یادآوری مسائل مربوط به این مباحثه آن چه را که در گزارش بحران درباره این مسئله نوشته شده است نقل می کنیم:

" مورد دیگر بحثی بود که بعد از حمله خونین اسرائیل به غزه ، در گرفت. اعلامیه کمیته مرکزی در محکومیت جنایات اسرائیل که مثل معمول توسط رفقای کمیته تبلیغ و ترویج نوشته شده بود ، بعد از انتشار مورد اعتراض بعضی از اعضای کمیته مرکزی قرار گرفت. اینها معتقد بودند که در راستای تاکتیک "صدای سوم" باید در کنار اسرائیل ، حماس را نیز محکوم کرد. زیر فشار این رفقا ، کمیته مرکزی به ر. تقی مأموریت داد که اعلامیه دیگری بنویسد موضع متناقض بعضی از این رفقا در همین قضیه نشان داد که مهم تر از مسئله غزه ، همچنان پس لرزه های کنگره سیزدهم است که گرایش های ظاهراً ناهمگونی را به تکاپو وامیدارد و به هم نزدیک می سازد. برای نشان دادن تناقض گویی اینها در باره مسئله غزه ، کافی است یادآوری کنیم که بعضی از این رفقا که محکوم سازی جنایات اسرائیل در اعلامیه اول کمیته مرکزی را موضعی یک جانبه می نامیدند ، نام شان در پای طوماری اعتراضی آمده بود که در آن روزها به ابتکار رفیق تراب حق شناس و عده ای دیگر تهیه شد و افراد زیادی از جریان های سیاسی مختلف آن را امضاء کردند ، طوماری که جنایات اسرائیل را آشکارا محکم تر از اعلامیه اول کمیته مرکزی (که مورد انتقاد این رفقا بود) محکوم می کرد. جالب این که بعضی از این رفقا در صحبت های درونی ادعا می کردند که نام شان بدون اطلاع خودشان در آن طومار آمده ، اما نمی خواستند این را علناً اعلام بکنند. و جالب تر این که رفیقی که خود یکی از جمع کنندگان امضاء برای آن طومار بود(ر. ابراهیم اوخ) نیز به جرگه منتقدان اعلامیه اول کمیته مرکزی پیوسته بود! "

نوشته های درونی در ارتباط با حمله اسرائیل به غزه به ترتیب زمان

آدرس عوض ی از **صادق افروز**

در پاسخ به در درخواست ر. آرش کمانگر از **منصور نجفی**

در باره حمله اسرائیل به نوار غزه و صدای سوم ! از **اکبر شالگونی**

خط سوم و یا جنایت علیه بشریت! لز **روبن مارکاریان**

"صدای سوم" در مقابل "تک صدائی اسرائیل" از **ارژنگ بامشاد**

چرا صدای سوم؟ از **وریا بامداد**

باز هم یک دفاع بد دیگر، رفیق تقی روزبه سکوت را بشکنید! از **علی یوسفی**

از لابلای تاریخ ، صدائی که انکارحقیقت بود ! از **علی یوسفی**

نامه به ر. تقی روزبه از **منصور نجفی**

کمیته مرکزی خواهان نظر کتبت در باره پیش نویس اعلامیه کیم نیوده است! از **منصور نجفی**

موضوع : بیانیه تحلیلی ر. تقی روزبه در مورد تهاجم اسرائیل به غزه از **کمیته تبلیغ و ترویج**

نگاهی به مباحثات مطرح شده در نشست پالتاکی هفته پیش، و در دفاع از صدای سوم از **تقی روزبه**

اتخاذ تاکتیک صدای سوم یا تقویت حماس ؟ از **اکبر شالگونی**
در ارتباط با بحث " غزه و صدای سوم " از **شهاب برهان**

اسناد تکمیلی

براستی که صدای سوم بی یووبی خاصیت شده است از **علی یوسفی**

ر. ابراهیم اوخ در پاسخ به ر. علی یوسفی

دفاع, یا زدن تیر خلاص به یک اعتبار سیاسی لز **علی یوسفی**

اعلامیه اول کمیته مرکزی در باره غزه

اعلامیه دوم کمیته مرکزی در باره غزه

متن و امضاهای جمع آوری شده در محکومیت حمله اسرائیل به غزه
با پشتیبانی از حقوق مردم فلسطین،

سیاست اسرائیل دامن بر جنگ و کشتار را محکوم می کنیم

فلسطینیان امروز و یهودیان آن روز از **محمد رضا شالگونی**

آدرس عوضی از صادق افروز

تصویری که بنگاه های تبلیغاتی صهیونیستی و امپریالیستی از آنچه در غزه میگذرد ارائه می دهند تصویری غیر واقعی است . بر طبق این تصویر پردازی مونتاز و نوع هالیوودی دوطرف متخاصم در حال در گیری هستند. از یکطرف ارتش اسرائیل با تانک هایش و سربازانش که کنار مرز سنگر گرفته اند و از سوی دیگر ارتش حماس با موشک ها و سربازانش. اگر صحنه خراب شدن یک خانه در غزه را نشان می دهند که بر اثر بمباران اسرائیلی ها ویران شده بلافاصله خبرنگار مضطرب شان را نشان می دهند که در یک شهرک اسرائیلی نزدیک مرز غزه پس از پخش آژیر خطر پناه گرفته و به سوراخ کوچکی که موشک فلسطینی ها در دیواری ایجاد کرده اشاره می کند . تجربه هالیوودی در صحنه پردازی بطور کامل بکار گرفته می شود تا یک نسل کشی بی رحمانه و یک فاجعه انسانی را که نتیجه سیاست صهیونیستی و امپریالیستی در خاورمیانه است جنگ متعادل دو طرف متخاصم جابزنند .

کارگردانان و سناریو نویسان چنین پروژه هایی می توانند هر چه بخواهند تولید کنند ولی واقعیت با آنچه این ها می گویند فاصله زیادی دارد . واقعیت امر این است که اصلا جنگی در کار نیست که در یک طرف حماس باشد با تانک و توپش و در طرف دیگر اسرائیل با امکانات نظامی اش . واقعیت این است که این منطقه کوچک با وسعت 360 کیلومتر مربع از یک طرف به دریای میترانه محدود است که آب هایش را ناوچه های اسرائیلی کنترل می کنند ، در یک محدوده باریک با مصر هم مرز است و بقیه اش هم مرز خاکی با اسرائیل است . تراکم 1.5 میلیون نفر فلسطینی در این منطقه ، غزه را به پر تراکم ترین منطقه جهان تبدیل کرده است . بیش از نیمی از این جمعیت 1.5 میلیون نفری را کودکان تشکیل می دهند . اسرائیل از آغاز یورش جدید خود که از 27 دسامبر 2008 آغاز شد با استفاده از پیشرفته ترین تجهیزات نظامی از آسمان و زمین مردم این منطقه را هدف گرفته است . آمار نشان میدهد که اکثر قربانیان کودکان فلسطینی بوده اند . برای اسرائیل بیمارستان و مدرسه و خیابان و ورزشگاه و ایستگاه پلیس فرق نمی کرده و اهداف نظامی بنا بر تعلق مذهبی و سیاسی انتخاب نشده اند . مکان های ویران شده دال بر صحت این نظریه است که اسرائیل در پی ویران کردن شهر نشینی و تمدن و مردم فلسطین است .

متأسفانه برخی از گروه ها و سازمان های سیاسی ایرانی هم اسیر این جوسازی شده ، برای خودشان در این وانفسای جنگ بین دو ارتجاع(اسرائیل – حماس) در جستجوی مکان مستقلى هستند . بگذارید از اول خیال مچگیران حرفه ای را راحت کنم . همان ها یی که مثل جن از بسم الله از واژه امپریالیسم و صهیونیسم می هراسند و پوپولیسم و اسلامی و ملی و سنتی را پشت سر هم قرقره می کنند تا امپریالیسم و صهیونیسم را تیرنه کنند . همه آنها یی که سعی میکنند با سریش نجسبی راه کارگر را - که سراسر عمر 30 ساله اش را صرف مبارزه با ارتجاع مذهبی (و نه فقط اسلامی!) و حاکمیت سرمایه کرده و بر خلاف جلال آل احمد و حزب کمونیست

کارگری دنیا را به شرق و غرب تقسیم نکرده بلکه در مقابل امپریالیست ها سیاست آشتی ناپذیری داشته و در راستای وفاداری به سنت انترناسیونالیستی از مبارزه خلق های تحت ستم علیه یورش امپریالیستی صهیونیستی دفاع کرده- به ملی و مذهبی بچسباند. برای راحت کردن خیال این جمع باید بگویم که حماس نه ساخته و پرداخته جمهوری اسلامی، بلکه دست پخت خود صهیونیست هاست. مقالات بسیاری در مورد پیدایش حماس و نقش مخرب آن در ضربه به جنبش سکولار و چپ نوشته شده که برای جلوگیری از اطاله کلام از وارد شدن به آن پرهیز می کنم. کوتاه سخن در مورد حماس این است که ریشه های فکری این جریان در تماس با فعالین اخوان المسلمین که خود سابقه طولانی در همکاری با سرویس های مخفی-امنیتی انگلیس و امریکا داشته اند شکل گرفته است. همانگونه که امپریالیست ها موجب رشد مجاهدین افغان شدند تا به جان شوروی ها بیفتند و راه را برای قدرت گیری خمینی هموار کردند تا از شر چپ در ایران خلاص شوند به همان سیاق حماس را اسرائیلی ها تقویت کردند و رشد دادند تا جنبش سکولار و چپ فلسطینی ها به حاشیه رانده شود.

مقاله نویسان حزب کمونیست کارگری بیش از هر گروه دیگری در این سناریوی اسرائیل ساخته جنگ اسرائیل - حماس! و آغاز جنگ! بدلیل موشک پرانی حماس شرکت کرده و حتی بیش از سلطنت طلبان خجل یقه درانی می کنند. یکی از این مقاله نویسان چنین می نویسد:

چند روز قبل از آغاز این جنگ، موشک پرانی حماس به سمت شهرها

شهرک های اسرائیلی آغاز شد. این موشک پرانی بر طبق گزارشات

به 80 موشک در روز می رسید. (1)

در حالیکه 18 روز پس از گذشت این نسل کشی وحشیانه و قتل بیش از 1000 نفر فلسطینی که اکثرشان را کودکان تشکیل می دهند و بمباران مراکز سازمان ملل در غزه که حتی صدای دبیر کل بی بو و خاصیت سازمان ملل را هم درآورده است. مقاله نویسنده حککا همصدا با فاکس نیوز و دیگر سناریو نویسان صهیونیست و نه حتی سی ان ان و نه حتی الجزیره جنایت در حال وقوع را جنگ می نامد

و علت آغاز این جنگ! را در موشک پرانی حماس ردیابی می کند. و بعد برای اینکه از تاریخ هم کمک گرفته باشد به جنگ ایران و عراق اشاره می کند. که هیچ شباهتی به وضعیت کنونی در غزه ندارد

اگرچه تلفات مردم اسرائیل با غزه قابل مقایسه نیست اما ماهیت جنگ

با مقدار تلفات تعیین نمی شود. در جنگ ایران و عراق هم سال های اول

جنگ ارتش عراق تلفات چندانی در مقایسه با کشتاری که می کرد نداشت

اما کمونیست ها شکی نداشتند که آنرا جنگی ارتجاعی بخوانند. (2)

مواضع حککا در جریان یورش اسرائیل به غزه و همسویی و همصدایی با فاکس نیوز و بنگاه های تبلیغاتی اسرائیلی آنقدر مفتضح بوده که صدای همقطاران خودشان را هم درآورده است. البته

این اولین بار نیست که مواضع سیاسی این حزب بقدری راست بوده که موجب اعتراض همراهان خودشان شده است. قبلا شاهد بودیم که تظاهرات و راه پیمایی های مشترک حککا با سلطنت طلبان در جنگ با ارتجاع سیاه در سالروز بهمن 57 با اعتراض همصنف های خودشان روبرو شد. حالا این علی جوادی است که در اعتراض به سیاست های راست و پرو اسرائیلی این حزب به ریشه یابی علت این انحرافات می پردازد. انحرافات که منجر به انشعاب او و یارانش از این حزب شده است. به نظر جوادی تر های حمید تقوایی در مورد فلسطین به این راست روی منجر شده است. به گفته جوادی:

این ترها یکی از پایه های چرخش رهبری کنونی حزب کمونیست کارگری به سوی سیاستهای دست راستی بودند. حزب اکس مسلم کنونی نتیجه و محصول این چرخشهای سیاسی است.

ترهای حمید تقوایی از این قرار است: "امروز نمیتوان بدون کوتاه کردن دست اسلام سیاسی از سر مردم فلسطین و خاورمیانه مساله فلسطین را به نفع مردم حل کرد.... امروز بطور مشخص راه حل مساله فلسطین از تعیین تکلیف با اسلام سیاسی در خود فلسطین میگردد.... تا زمانی که نیروهای مثل حزب الله و حماس از هژمونی در جنبش فلسطین برخوردارند هدف تشکیل جامعه و دولت متساوی الحقوق در فلسطین تامین نخواهد شد(3)

این اولین بار نیست که ما حد اقل در جنبش انقلابی کشور خودمان با انحرافات روبرو می شویم که در پوشش چپ سعی در منحرف کردن اذهان فعالین سیاسی می نمایند. پس از کودتای آمریکای - انگلیسی 28 مرداد و جلوس مجدد پهلوی بر تخت سلطنت و ظهور مائوئیسم در سطح جهانی بعضی از گروه های سیاسی مثل سازمان انقلابی و توفان به جای برخورد به رژیم شاه و امپریالیست های حامی آن، آنقدر بر طبل اشتباهات حزب توده در جریان کودتای آمریکایی می کوفتند که اگر یک خارجی در جمع اینان حضور می یافت و از مترجمی تقاضا می کرد برایش ترجمه کنند به این نتیجه می رسید که حزب توده عامل و بانی کودتای 28 مرداد بوده است. این درست که حزب توده از نیرو های بسیاری که داشت استفاده نکرد. درست که سازمان نظامی اش را با

حدود 600 کادر ورزیده و فداکار دست بسته تحویل کودتاچیان داد. درست که اسیر تاکتیکهای بسیار ضعیف مصدق شد و به جای حضور در خیابان در خانه ماند و صحنه را برای قداره کشان و لمپن ها و قوادان و شعبان بی مخ و سر تیپ زاهدی و آیت الله کاشانی خالی گذاشت، همه این ها درست ولی حزب توده که عامل کودتای 28 مرداد نبود. آدرس عوضی دادن و حزب توده را نشانه گرفتن تلاشی بود تا رژیم کو نتا نفسی بکشد و خود را مقابل اتحاد همبسته اپوزیسیون تنها احساس نکند. باز جهت اطلاع مچگیران حرفه ای که از مواضع من مطلع نیستند خاطر نشان کنیم که میدا انحراف درون حزب کمونیست اتحاد شوروی نه ظهور خروشچفیسیم در سال 1956 بلکه به سال 1924 پس از مرگ لنین و قدرت گیری جناح استالین- بوخارین و پذیرش تز سوسیالیسم در یک کشور بر میگردد که خود بحث مستقل و جداگانه ای را می طلبد.

باز اشاره به مثالی دیگر در رابطه با همین گروه های مائونیست خالی از فایده نیست. گروه هایی مثل توفان و سازمان انقلابی و اتحادیه کمونیست ها بر تز سوسیال امپریالیست و خطرناک تر بودن سوسیال امپریالیسم نسبت به امپریالیسم آمریکا تاکید می کردند. آنها از کمونیست ایرانی که توسط بازجوی ایرانی تربیت شده سیا استنطاق می شد و روی آپولوی (4) ساخت اسرائیل به چهار میخ کشیده می شد می خواستند به جنگ سوسیال امپریالیسم روس بروند. این سازمان ها جوانان بسیاری را به بیراهه کشاندند و رهبران پس از پایان این ماموریت کثیف و سیاه لباس چپ را درآوردند و علنا در خدمت سازمان های امپریالیستی درآمدند. (5) در حالی که امپریالیسم آمریکا با بمب افکن های ب 52 روزانه با بمب های مختلف خانه و زندگی ویتنامی ها را به آتش می کشید آقایان سه جهانی هشدار می دادند که شاخ آفریقا را فراموش نکنید و در انگولا به کمک یونیتا بروید.

حالا که اوضاع عوض شده سوسیال امپریالیست آقایان دود شده و به هوا رفته، ماموریت تاریخی این حضرات پایان یافته تلقی می شود. ردای تازه ای برایشان سفارش داده شده تا در قامت استاد دانشگاه و متخصص برجسته مسائل ایران همان خط لجن پراکنی و دروغ و افترا و آدرس عوضی دادن را دنبال میکنند. (6)

امروزه این پرچم را و این رسالت را حزب کمونیست کارگری حمل می کند. با از هم فروپاشی اردوگاه شوروی و پایان جنگ سرد و حادثه 11 سپتامبر جانشین جدیدی برای سوسیال امپریالیسم روس ساخته و پرداخته شد. این جانشین چیزی جز لولوخره اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی نبود. اگر دیروز هرگاه به جنایات امپریالیست آمریکا اشاره می شد پای سوسیال امپریالیسم روس را به میان می کشیدند امروز به کمک جریانهای مثل حزب کمونیست کارگری، اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی را مطرح می کنند. اما اگر کمونیست های ایرانی دیروز مقهور عرض اندام های آن موجودات ناقص الخلقه شدند امروز نیز برای این جوجه بچه ها تره خرد می کنند. جنبش انقلابی که از اواخر دهه 40 در واکنش به پاسیفیسم و رویزیونیسم حزب توده شکل گرفت علیرغم آنکه بخشی از آن از مائونیسم تاتر می گرفت بخاطر سرشت انقلابی اش هیچگاه با امپریالیسم از در سازش درنیامد و تز سوسیال امپریالیسم و سه جهان را به بازی نگرفت و چنان حماسه هایی خلق کرد که برای نسل های بعد از خود همواره به عنوان سمبل از صداقت انقلابی و سازش ناپذیری پرولتاری باقی خواهد ماند. سنت لنینی و انقلابی و ادامه سازش ناپذیری انقلابیون دهه 40 ایجاب می کند تا در مقابل انحراف جدیدی که حزب کمونیست کارگری سعی در پیش برد آن دارد بایستیم و آنرا افشا کنیم.

در خاتمه به گنج سری بعضی از نیروهای اشاره می کنم که بدلیل حضور اسلامی ها و حمسی ها از شرکت در تظاهرات ضد جنگ طفره می روند. احساسات این عده که با دیدن روسری فلان شرکت کننده در تظاهرات و یا پرچمی با شعار اسلامی و یا پرچم حماس و حزب الله و یا شعار الله اکبر فلان شرکت کننده جریحه دار شده و صحنه تظاهرات را ترک میکنند تصمیمی است که قبل از آنکه لنینی باشد ضد اسلامی است. جای تردید نیست جنایاتی که رژیم جمهوری اسلامی در کشتار انقلابیون ایرانی کرده و سیاست بورژوازی ضد کارگری که طی 30 سال گذشته دمار از کارگران ایرانی آورده در این تصمیم گیری ها موثر است. ولی آنچه به عنوان یک انقلابی باید در نظر داشت ترک نکردن صحنه و عدم واگذاری آن به جریان های ارتجاعی است. لنین در همین رابطه در مورد شرکت کمونیست ها در اتحادیه های ارتجاعی که رهبری اش در دست قشر فاسد اشرافی کارگری است و کمونیست های چپ آلمان از شرکت در آن ها امتناع می کردند چنین می گوید:

ولی هر اندازه هم که چپ های آلمانی به خصلت انقلابی این تاکتیک مطمئن باشند

چنین تاکتیکی از بیخ و بن خطاست. و جز مشتی عبارات پوچ چیز دیگری در بر ندارد. (7)

و در همان بخش در جایی دیگر در رابطه با توصیف اشرافیت کارگری:

ولی در غرب منشویک های آنجا بسی استوار تر در سندیکا ها لانه کرده اند و قشری

از اشراف کارگری، حرفه گر، تنگ نظر، خویشتن خواه، خشکیده احساس، سود جو

کاسب منش، دارای روحیه امپریالیستی و خریده شده و فاسد بدست امپریالیسم پدید آمده

که به مراتب قوی تر از چنین قشری در کشور ماست (8)

کمونیسست های آلمان که به سبب سرشت ارتجاعی و ضد انقلابی سران سندیکا ها چنین نتیجه می گیرند که باید از سندیکا خارج شدو از فعالیت در آن سرباز زد و.....درست همین نابخردی را نشان میدهند. (9)

و

سرباز زدن از فعالیت در سندیکاهاى ارتجاعى معنایش این است که توده های کارگری دارای رشد غیر کافی یا عقب مانده هم چنان زیر نفوذ رهبران مرتجع و عمال بورژوازی و اشراف کارگری باقی بمانند. باید حتما در آن جا که توده هست فعالیت کرد. (10)

و حالا در مورد عدم شرکت در تظاهرات ضد اسرائیلی به بهانه حضور نیروهای ارتجاعی ما هم از شیوه برخورد لنین با چپ های مبتلا به بیماری کودکی استفاده می کنیم و می گوئیم چه سیاست نابخردانه ای و چه سفاهتی . توده های عظیمی را که برای اعتراض به جنایات اسرائیلی ها به خیابان ها آمده اند تنها می گذارید تا نیروهای ارتجاعی تریبون ها را بدست بگیرند . باید توده ها را تنها نگذاشت باید تریبون ها را بدست گرفت . ناگفته نماند که استناد من به نوشته لنین در مورد شرکت یا عدم شرکت کمونیست ها در اتحادیه های ارتجاعی تنها به دلیل یاد آوری اتخاذ تاکتیک های درست در مقاطع حساس بود . ولی نکته بسیار جالب این است که همان جریاناتی که اتحادیه و سندیکا را نفی می کنند و سوسیالیسم را همین حالا می خواهند در موضع گیری در برابر یورش اسرائیل با حککا هم موضع می شوند .

پاورقی

1. محمد آسنگران . مقاله کشتار مردم فلسطین سایت حزب کمونیست کارگری
2. همان جا
3. علی جوادی . مقاله یک جو انسانیت .سایت علی جوادی
4. آپولو دستگاه شکنجه ساخت اسرائیل
5. بطور مثال می توان به عباس میلانی از اعضای سازمان انقلابی و محمد امینی از رهبران اتحادیه کمونیست ها اشاره کرد
6. عباس میلانی در امریکا در خدمت موسسات تحقیقاتی امپریالیستی است .
7. چپ روی در کمونیسم بیماری کودکی
8. همان جا
9. همان جا

از منصور نجفی

با سلام و عرض ارادت به رفقای ک.ت.ت !

29 دسامبر 2008

در پاسخ به در خواست ر. آرش کمانگر مطالب ذیل به نظم رسید :

1 - خبرگزاری فرانسه تعداد کشته ها و زخمی های شنبه و یکشنبه (27 و 28 دسامبر) حمله هوایی اسرائیل به نوار غزه را روز شنبه 27 دسامبر 270 نفر کشته و 700 نفر زخمی و در حملات یکشنبه 230 نفر کشته و 800 زخمی ، اعلام نموده است. اگر مایل نیستید که این آمار را ارانه دهید، لااقل میشود به اینصورت نوشت :

در این حملات صدها نفر کشته و چند هزار نفر مجروح شده اند.

2 - در حالی که هم حکومت خودگردان محمود عباس، هم دولت اسرائیل، هم دول ارتجاعی عرب و هم قدرت های امپریالیستی، در مقابل هر نوع تشکل یابی مستقل و ترفیخواهانه مردم فلسطین خرابکاری مینمایند و سد ایجاد نموده اند، برای سازمان حماس (که خود نیز بدیلی انحصار طلب است) فرجه ای ایجاد شده است که با توسل به سازماندهی کمک های غدانی، درماتی و ... در

میان مردم ستم دیده فلسطینی برای خود جایگاهی در خور توجه بوجود بیاورد. نباید فراموش کرد که سازمان حماس امروز با توسل به این موقعیت، بعنوان خط اول مبارزه سازمان داده شده فلسطینی ها با ارتش خونریز اسرائیل، عمل مینماید. امری که از جانب اکثریت فلسطینی ها نیز چنین درک شده است. اگر هراس ارتش اسرائیل از سازماندهی سازمان حماس در نوار غزه نبود، مطمئناً تا بحال تمامی نوار غزه با تهاجم نیروهای زمینی ارتش اسرائیل، به دریائی از خون تبدیل شده بود. و خاورمیانه عربی احتمالاً تا کنون به سرزمین آرام شده و مورد دلخواه ارتجاع محلی و امپریالیسم تبدیل شده بود.

البته این همه ما را از ماهیت ارتجاعی سازمان حماس غافل نمیکند. اما، اخطار (هشدار!) به مردم فلسطین در بحبوحه بمباران های هوایی ارتش اسرائیل، که خود را از شر سازمان حماس آزاد کنید تا به آزادی برسید، خواسته و ناخواسته " هم پهلوشدن" با اخطارهای اليهود هلمر، به مردم غزه است. که مسلماً خواست هیچکدام از ما نیست.

در گرما گرم مبارزه ای جانکاه، نمیتوان با دستکش های سفید به میدان آمد و انتظار داشت که مردم ستم دیده ای که جنایات رژیم نژادپرست تل آویو را با پوست و گوشت خویش احساس مینمایند، ما را پشتیبان خود، در زیر بمباران های ارتش اسرائیل به حساب آورند.

خلاصه کنم. بنظر من همان فرمول بندی که رصادق افروز در انتهای اطلاعیه ای مورد بحث ارائه نموده بود، در شرایط فعلی، کافی بود. اما، برای رسیدن به توافق فرمول بندی ذیل میتواند چاره ساز باشد :

جنبش ترقیخواهانه مردم فلسطینی برای دست یابی به حاکمیت بر سرنوشت خویش، ناچار است با تاکید بر سنت های رزمنده ، سکولار و آزادیخواهانه و برابری طلبانه ، برای رهائی از چنگال ارتجاع داخلی، سرکوب دولت اسرائیل و حامیان آن، به مبارزه شان ادامه دهند. پیشروی جنبش رهانبیخش مردم فلسطین در گرو این مرزبندی هاست.

3 - به ضمیمه این نامه، اطلاعیه مذکور را با وارد نمودن اصلاحات فوق الذکر ارسال مینمایم. امید که چاره ساز باشد. یکی از ویژه گی های صدور بیانیه و اعلام همبستگی و جلب حمایت برای مردم لگدمال شده فلسطین - بویژه در موقعیت کنونی - سرعت عمل است. تمنای من اینست که با سعه صدر، به اختلاف نظر (و در این مورد اختلاف سلیقه) های همدیگر برخورد نمائیم. همواره برای اعلام مواضع صریح - از جمله در مورد سازمان حماس نیز - وقت خواهیم داشت.

با درودهای رفیقانه : منصور نجفی

در باره حمله اسرائیل به نوار غزه و صدای سوم !

اکبر شالگونی

با تاملی در گفتگو های رفقای شرکت کننده در آخرین جلسه پالتاکی ، درمورد حمله اسرائیل به مردم فلسطین در نوار غزه ، به نظر میرسید در محکومیت بی قید و شرط حمله اسرائیل به نوار غزه تفاهم نسبی به وجود آمده ، ولی نوشته اخیر ر-تقی روزبه در این باره ، حاکی از اختلاف نظر به ظاهر جدی بین دو موضع گیری متفاوت است. رفقای محکومیت بی قید و شرط حمله اسرائیل ... را درصورتی اصولی می دانند که همراه با مرز بندی با بنیادگرانی و جنبش اسلامی باشد . ر-تقی روزبه عدم مرزبندی را ، نشانه بی هویتی می داند . رفیق مینویسد : " اساساً اعمال هویت یعنی مرزبندی و عدم اعمال هویت یعنی بی هویتی، و حاصلی هم جزئی خود ومنحل شدنش در کُرک کننده حاکم ندارد. "

رفقای عزیز به نظر من گفته رتقی روزبه عموماً در بسیاری موارد میتواند صادق باشد و بر همین اساس نیز سازمان ما بار ها مواضع خود را در مورد بنیاد گرانی و جنبش اسلامی تبیین کرده است ، ولی در مواردی تاکید بر اینچنین مرز بندی

هائی اصولی ، میتواند خطا باشد و موضع ما را نا دقیق یا غیر شفاف کند . به نظر من مسائلی وجود دارند که ما باید یا بی قید و شرط از آنها دفاع کنیم یا بی قید و شرط آنها را محکوم کنیم . مثلاً مساله " شکنجه " یا " اعدام " مهم نیست چه کسی شکنجه میشود ، چرا شکنجه می شود و ... با بد بی قید و شرط کاربرد شکنجه محکوم شود ، در این مورد نمیتوان تاکتیکی بر خورد کرد ، نمی توان سیاسی کاری کرد . مورد دیگر یعنی بحث مورد مشخص

مساله " جنایت علیه بشریت " است . رفقای عزیز ی که حمله هوایی و زمینی ارتش اسرائیل به غزه را مصداق " جنایت علیه بشریت " می دانند باید بدون تردید ، بدون اما و اگر و بدون قید و شرط این جنایت را محکوم کنند .

رفقای عزیز ! حدود دو دهه پیش مشابه چنین جنایتی در ایران توسط جمهوری اسلامی بر علیه زندانیان سیاسی صورت گرفت . بعد از شکست عملیات نظامی ارتش مجاهدین " فروغ جاودان ! " جمهوری اسلامی به همین بهانه در کمتر از دو ماه بیش از پنج هزار زندانی را بدار آویخت . آیا با توجه به تحلیل ما از ماهیت سازمان مجاهدین ، میبایست همراه با محکوم کردن جنایت جمهوری اسلامی با سازمان مجاهدین نیز مرزبندی میکردیم ؟ و در صورت عدم مرزبندی هم زمان ما ، هویت ما مخدوش یا آنطور که ر-تقی روزبه می نویسد بی هویت می شدیم ؟ چند سال پیش داریوش همایون در سالگرد کشتار زندانیان سیاسی ایران در تابستان 67 ضمن محکوم کردن جنایت جمهوری اسلامی مرزبندی خود را با زندانیان سیاسی نیز روشن کرده بود و نتیجه گرفته بود اگر چپها یا مجاهدین به پیروزی میرسیدند غالب و مغلوب جایشان عوض میشد . در اینجا بحث من نظرات داریوش همایون نیست ولی آیا متد بر خورد داریوش همایون میتواند مورد تائید ما باشد؟ به نظر من کسب هویتی که نگاه گرم و ژرف انسانی ما را مکنر کند ، هویتی نیست که به ما تعلق داشته باشد . متأسفانه بر خلاف باور ر-تقی روزبه کرکننده ای مبنی بر اعتراض بی قید و شرط علیه جنایت علیه بشریت نه در دو دهه پیش وجود داشت نه اکنون وجود دارد . و این وظیفه ماست که به سهم خود در ایجاد چنین کُری تلاش کنیم ، نمای دنیای کنونی بیش از اندازه غیر انسانی است ، گویی وجدان بشری به خواب رفته است . به نظر می رسد تا ایجاد چنین کُری کننده ای که بتواند تاثیر موثری در فضای کنونی بگذارد راه درازی در پیش است .

صدای سوم کدام است ؟

به نظر من فورمول از پیش تعیین شده ای به نام صدای سوم وجود ندارد . پس در هر موردی باید با ارزیابی روشنی از وضعیت مشخص و جاری موضع خود را تعیین کنیم . در مورد مشخص غزه ، به نظر من 1- برای اینکه حساب مردم فلسطین را از حساب حماس جدا کرد ، 2- برای اینکه بتوان در صفی مستقل در کنار مردم فلسطین بود و از نفوذ حماس در بین آنها کاست ، باید بی قید و شرط از مردم فلسطین دفاع کرد و بی قید و شرط حمله اسرائیل را به عنوان جنایت علیه بشریت محکوم کرد . باید در ایجاد چنین کُری کننده ای در سراسر دنیا تلاش کرد .

ولی گویا صدای سومی که رفقا می گویند چیز دیگری است ، اما من آن را در نیافته ام . برای شناخت این موضع من مقاله اخیر ر-تقی روزبه " کشتار مردم غزه تجسم جنون و بربریت! " را خواندم ولی موضع مشخص یا به عبارت دقیقتر تعیین صدای سوم مورد نظر رفیق و مورد اختلاف را در یافت نکردم . رفیق بعد از تحلیل حمله اسرائیل به غزه و تعیین اهداف آن در مورد حماس

مینویسد: " بی شک آنها که برای آزادی و رهائی انسان و خود حکومتی آن مبارزه می کنند ، نمی توانند حتی برای یک لحظه هم باین گونه برده سازی متعلق به عهد عتیق سرسازش داشته باشند." و در ادامه می نویسد: هرگز نباید بین جنبش ویا سازمان های اسلامی وتوده های مردم علامت تساوی گذاشت." بی شک در سازمان راه کارگر حتی یک نفر هم پیدا نمیشود خواستار اتحاد با حماس یا بنیادگرایان باشد یا با این گفته ر-تقی روزبه مخالفتی داشته باشد . علاوه بر آن گفتن این مسائل کلی را نمی توان به عنوان موضع مشخص در برابر مساله کنونی نوار غزه قلمدادکرد. ر-تقی روزبه مینویسد: " اگر بفرض جنبش مستقل زنان وجود داشته باشد، چنین جنبشی نه هرگز فریب بنیادگرایی را خواهد خورد ونه بنیادگرایی هرگز قادر است خود را با این خواست ها هم آهنگ کند." و همچنین برخی توصیه ها مبنی بر ایجاد صف مستقل و ...

آیا با مثال آوردن اینکه " اگر به فرض جنبش مستقل ... وجود داشته باشد ... " یا توصیه های کلی که میتوانستیم سالها پیش هم به کار بریم و سال ها بعد نیز بنویسیم ، موضع مشخص یا صدای سوم را اعلام کرده ایم ؟ به نظر من پاسخ منفی است . مثلا در مورد ایران صدای سوم از نظر سازمان ما، از یک طرف مخالفت قاطع با تحریم های اقتصادی و هر نوع مداخله قدرت های خارجی در تعیین سرنوشت مردم ایران ، واز طرف دیگر مبارزه هرچه گسترده تر مردمی ، برای براندازی جمهوری اسلامی ، اعلام شده است . آیا موضع صدای سوم ر-تقی روزبه یا رفقای دیگر در مساله کنونی در نوار غزه چنین است ؟ در انتخاباتی دموکراتیک در غزه مردم حماس را برگزیدند . اسرائیل در حالیکه بر سر مردم غزه بمب میریزد ، با لحن ظاهراً دلسوزانه ای میگوید ، مردم غزه سزاوار آن نیستند که رژیم می مانند طالبان بر آنها حکومت کند . صدای سوم رفقا چه می گوید؟ اتحادیه اروپا به همراه امریکا میگویند ، در صورتی به غزه کمک می کنند که بازسازی غزه از طریق عباس صورت گیرد ؟ رفقا به نام صدای سوم چه موضعی اتخاذ می کنند ؟

در پایان با اشاره به خواست ر-تقی روزبه مبنی بر ایجاد صف مستقل ، باید یادآوری کنم که هم اکنون نیز این صف مستقل در فلسطین اشغالی در کشور های عربی ، اروپا و امریکا موجود است . و این نیرو ها با هویت مستقل خود طی بیانیه ها ، تومار ها و آکسیونهای خیابانی ، موضع خود مبنی بر دفاع بی قید و شرط از مردم غزه و محکومیت بی قید و شرط حمله اسرائیل را ، اعلام کرده اند .

و نمونه هائی از این بیانیه ها در سایت راه کارگر نیز به چشم می خورد . نظر رفقا در باره مواضع این نیرو ها چیست ؟ آیا مواضع آنها دال بر بی هویتی آنهاست؟ شاید منظور ر-تقی روزبه از کُر کر کننده اشاره به مواضع این نیرو هاست ؟ ولی واقعیت این است که کُر کر کننده را آنطرف راه انداخته است . یعنی دولت های امریکا و اروپائی به وسیله اکثریت بزرگ رسانه های بین المللی که در نفوذ آنهاست .

با درودهای رفیقانه اکبر - شالگونی 24.01.09

است؟ همانطور که در کشتار زندانیان ما در سال 67 حمله مجاهدین خلق نمی توانست مجوزی برای قتلعام و سه قطبی کردن وضعیت سیاسی باشد در مورد غزه نیز مسئله از همین قرار است.

سازمان یافتگی جنایت علیه بشریت !

معمولاً جنایت علیه بشریت امری از پیش سازمان یافته و برنامه ریزی شده است. در مورد غزه نیز مسئله از همین قرار بوده است. فاکت های مشخصی که هم توسط روزنامه "ها آرتص" (یکی از روزنامه های اسرائیلی) و "والقدس العربی" (روزنامه عربی که در انگلیس چاپ می شود) منتشر شده نشان می دهد که این عملیات از چند ماه قبل طراحی و دولت کنونی اسرائیل از شش ماه آتش بس برای جمع آوری اطلاعات و تدارک جنگی از آن استفاده کرده و مخصوصاً با عدم بازگشایی گذرگاه ها (که جزئی از قرار داد با حماس بوده است)، حمله به غزه و نیز ادامه ترور ها، حماس را به برهم زدن آتش بس سوق داده است. از نظر طبقه حاکم اسرائیل حماس باید به شکل کنونی اش ناپود شود زیرا حاضر نیست که شرایط دیکته شده توسط اسرائیل و آمریکا را بپذیرد. این شرایط عبارتست از یک دولت "واسال" (Vassal) یا وابسته فلسطینی البته با دکور به اصطلاح "دو دولت مستقل" که در آن اسرائیل تسلط بر سرزمین و منابع فلسطینی ها را در خدمت امیال استعمارگرانه خود همچنان حفظ می کند. این همان پروژه ای است که اسرائیل با تقویت و میدان دادن به حماس برای تضعیف و درهم شکستن فتح در دهه هشتاد شروع کرده و در نهایت الفتح آنروزی را به محمود عباس امروزی مبدل کرد. بجای حماس اگر فتح دو دهه پیش و یا نیروی های چپ و یا لائیت و مترقی (مانند جبهه خلق برای آزادی فلسطین (I) ...) دیگر بودند که حاضر نمی شدند در برابر استعمار زانو بزنند همین بلا بر سر آنها و غزه می آمد. شکی نیست که عملیات انتحاری حماس در گذشته و موشک پرانی آن در دوره جدید بهترین مستمسک را به دست اسرائیل داده است اما در نهایت این اقدامات چیزی جز مستمسک نبوده است.

جنگ ادامه انتخابات است اما به شیوه ای دیگر!

اسرائیل می خواهد از طرق این حمله و ضرب شصت نشان دادن شکست خود در لبنان (و تحقیر ارتش و قدرت و اتوریته نظامی خود) را جبران کرده و یک بار دیگر نشان دهد که در منطقه قدرت غالب و غیرقابل شکست است. یک پیروزی قاطع از می تواند توازن وحشت را بین اسرائیل و اعراب (فلسطینی ها، اعراب و...) را دوباره احیاء کند. برای ایجاد توازن وحشت باید غزه به حمام خون مبدل شود و فلسطینی ها و اعراب بدانند که مخالفت با اسرائیل چه مجازاتی در بر دارد. در این جاست که ضرورت کاربرد تاکتیک- نسل کشی و بشت سرنهاندن سرزمین سوخته - و نابود کردن جمعیت غیرنظامی و مناطق مسکونی و زیرساخت اقتصادی به کار گرفته می شود.

البته منافع مشخص احزاب حاکم اسرائیل نیز در این جنایت نقش داشت. احزاب "قدیما" و "کارگر" که محبوبیت شان بشدت در برابر لیکود افت کرده بود نیاز به چنین عملیاتی برای افزایش شانس پیروزی شان در انتخابات را داشتند. آنها دقیقاً دوره انتقال ریاست جمهوری در آمریکا را انتخاب کردند که هم از حمایت بی قیدو شرط بوش برخوردار شوند و هم قبل از مراسم تحلیف ریاست جمهوری جدید یعنی اوباما (رهبران اسرائیل و لابی پرنفوذ اسرائیلی در آمریکا هنوز او باما را به انداز نومحافظه کاران قابل اتکا نمی دانند.)، قائله را خاتمه دهند و همانطور که دیدیم نقشه جنایت با زمانبندی دقیق خود به اجرا نهاده شد.

تنوری خط سوم به عنوان یک ابزار تحلیلی در برخورد با نسل کشی کارآئی ندارد. خط سوم یعنی ما نسل کشی و جنایات جنگی انجام شده را تقصیر هر دو طرف (حال با هر نسبتی) بدانیم. ما در گذشته نیز در ارتباط با قتلعام سال 67 دچار چنین خطای سیاسی تشدید و رژیم اسلامی را به خاطر این قتلعام محکوم کرده و می کنیم. کاربرد تنوری خط سوم در این مورد لوث کردن نسل کشی و نژادپرستی مستعمراتی اسرائیل و خطای سیاسی است همانطور که در مورد قتلعام ارمنی ها و یا هولوکاست و پروگرام های دیگر باید بی قیدو شرط جنایت علیه بشریت را محکوم کرد. بیهوده نیست که تمامی شخصیت ها و جریانات چپ و مترقی و در میان آنها اسرائیلی های مترقی نیز همین موضع را اتخاذ کرده و در میان دعوا نرخ تعیین نکرده اند.

هم اکنون در سراسر جهان سازمان های طرفدار حقوق بشر در تلاشند که اسرائیل را به خاطر جنایات جنگی به دادگاه بکشانند. امنستی و دیده بان حقوق بشر نیز از جمله این سازمان ها هستند. اتحادی از هشت سازمان طرفدار حقوق بشر اسرائیلی نیز با این حرکت همراه شده است. ریچار فالدک گزارشگر حقوق بشر سازمان ملل در غزه روز پنجشنبه اعلام کرد که حمله اسرائیل به یک منطقه بسیار پرجمعیت که هیچ نوع امکان فرار ندارد یک جنایت جنگی سیستماتیک است!...

(1) - جبهه خلق برای آزادی فلسطین نیز به طور فعال در مبارزه مسلحانه او از جمله موشک پرانی شرکت دارد. نماینده این جبهه در مورد موشک پرانی در مصاحبه با خبرگزاری ترکی "مان نیوز" (ترکیه) می گوید:

"آیا حملات هوایی، دریایی و زمینی اسرائیل بخاطر موشک پراکنی حماس است ؟

پاسخ: پرتاب موشک سمبل واقعی اعتراض و مقاومت ما علیه قوای اشغالگر است. این امر بطور مستمر حضور اشغالگر را بعنوان اشغالگر یادآوری میکند. این مهم نیست که چطور آنها ما را در محاصره، قتل عام و یا حصار به دور ما میکشند و به انکار ما و حقوق بشر می پردازند لیکن باوجود اینها همه ما به مقاومت خود ادامه میدهم. ما بطور قاطع از حقوق بنیانی خود دفاع میکنیم و اجازه محو آن را نمی دهیم. تا زمانی یک موشک بسوی قوای اشغالگر پرتاب میشود، بازتاب زنده بودن خلق ما، مقاومت ما و موضوع ماست "

جالب این است که اگر به جای حماس "جبهه خلق برای آزادی فلسطین" در راس مقاومت مردم غزه قرار داشت جبهه سوم به چه شکلی در میامد؟

از الف - بامشاد

به کمیته مرکزی سازمان
برای انتشار در خبرنامه درونی

"صدای سوم" در مقابل "تک صدائی اسرائیل"

کمیته مرکزی سازمان در بیانیه 14 بهمن خود تحت عنوان "پیرامون تهاجم اسرائیل به غزه و پی آمدهای آن" تلاش کرده است مواضع خود در این نسل کشی را بیان کند. تمامی این بیانیه از ابتدا بر این استوار شده که آن چه به "جنگ" غزه از سوی رسانه های امپریالیستی معروف شده است، چیزی جز یک نسل کشی تدارک دیده شده برای تنبیه مردم فلسطین و در هم شکستن اراده ی مقاومت آن ها نبوده است. که زمان آن هم به دقت و آگاهانه انتخاب شده است. اگر بخواهیم این استدالات بیانیه را به زبانی دیگر ترجمه کنیم، در این جا از جنگی میان دو نیرو نمی توان سخن راند. بلکه تلاشی جنایت کارانه از سوی دولت اسرائیل و حامیان بین المللی اش برای نابودی یک و نیم میلیون فلسطینی محاصره شده در یک زندان بزرگ به نام غزه است که بیش از یک سال از تمامی امکانات دارویی و غذایی و برق و آب محروم بوده است. وقتی تمامی بیانیه بر این محور استوار شده و این جا و آن جا تلاش شده است که اوج قساوت و جنایت علیه خلق فلسطین نیز بیان شود، آوردن پاراگراف آخر عملاً بی معناست. آوردن پاراگراف "صدای سوم"، در این بیانیه، تمامی استدالات بالائی را خنثی و نقض کرده است. در این جا می توان یا در کنار جنایت کاران ایستاد یا در کنار مردم بی دفاع فلسطینی. راه سومی در میان نیست. نمی توان دفاع از قربانیان را به دفاع از "قربانیان خوب" و "قربانیان بد تقسیم کرد". زیرا صدای سوم، زمانی معنا خواهد داشت که در مقابل دو صدای ارتجاعی دیگر باشد. آوردن این پاراگراف نجسب در پایان بیانیه جز برای آرامش بخشیدن به وجدان نگران و جریحه دار شده ای نیست که می ترسد تبلیغات چی های طرفدار اسرائیل و آمریکا، آدم را متهم به همسویی با بنیادگرایان مرتجع و حامیان جنایت کار اسلامی شان در ایران کنند. این یعنی از ترس مرگ خودکشی کردن!

به نظر می رسد شان نزول این بیانیه و بویژه پاراگراف "صدای سوم" بیش از آن که افکار عمومی باشد، یک مرزبندی درون تشکیلاتی است. اگر چنین باشد، آن گاه کمیته مرکزی سازمان به جای آن که عنصر وحدت بخش تشکیلات باشد، به عنصر دامن زننده اختلافات تبدیل خواهد شد. روشن است که کمیته مرکزی وقتی می بیند که بخش وسیعی از مسنولین تبلیغ و ترویج سازمان، در این مورد نظر دیگری دارند، می بایست بسیار هوشمندانه عمل کند. وقتی اکثریت بالای کمیته تبلیغ و ترویج سازمان، مسنول نشریه سازمان، مسنول فنی سایت و یکی از سردبیران آن، مسنول اعلامیه های روزآمد، مسنول اعلامیه های دوره ای، با این موضع گیری مخالفند، درست تر این بود که تصویب اعلامیه با دقت بیشتر و پس از یک بحث پالتاکی عمومی صورت می گرفت. هر چند حق مسلم کمیته مرکزی که بدون توجه به این مخالفت ها، نظر خود را منتشر کند. اما وقتی کمیته مرکزی برای هر موضوع با ربط و بی ربطی جلسات پالتاکی را فرا می خواند، تعجیل در تصویب و انتشار این بیانیه، چه معنایی می تواند داشته باشد؟

با دروهای گرم
ارژنگ بامشاد

18 بهمن 1387 - 6 فوریه 2009

چرا صدای سوم؟

وریا بامداد

در پی برگزاری سخن رانی رفیق محمد رضا شالگونی در پالتاک سازمانی در باره ی یورش ماه دسامبر ارتش اسرائیل بر نوار غزه و افشای سیاست تبه کارانه ی اسرائیل در کشتار غیر نظامیان و به ویژه زنان و کودکان که چشم گیر است و مغایر دانستن این شیوه ی عمل جنگی با عرف بین الملل و کنوانسیون ژنو، و نیز محکومیت سیاست محاصره ی اقتصادی مردم فلسطین در دست یابی به نیازهای اولیه از جانب اسرائیل که به عنوان کشور اشغالگر مسولیت تامین آن را دارد، از اصولی سخن به میان می آمد که بدون تردید مورد تأیید هر انسان آزاده و برخوردار از وجدان آگاه است تا چه رسد به اندامان یک سازمان سیاسی انقلابی، اما آن بخش از سخنان رفیق محمد رضا شالگونی که به شیوه ی انتخاب دموکراتیک جریان حماس در نوار غزه می پرداخت و به توجیه برخورد رهبران حماس با هواداران ال فتح در نوار غزه، و این که ال فتح علیه رهبری حماس در غزه دست به کودتا زده و تار و مار ساختن کارکنان اداری و نیروهای انتظامی دولت خود مختار در نوار غزه را اقدامی تدافعی و ضد کودتا، قلمداد می نمود نمی توانست مورد تأیید باشد زیرا به نظر می رسد که به نحوی جانب دارانه است و جنگ فرقه ای گروه های رفیق برای کسب یک جانبه ی قدرت را نادیده می انگارد و در عین حال در تأیید ضمنی بیانیه ای می باشد که از جانب کمیته یا کمیسیون تبلیغ و ترویج سازمان در محکومیت تجاوز اسرائیل صادر شده و چون در این بیانیه موضع تجزیه طلبی حماس در دو شقه کردن جنبش فلسطین و سیاست های ماجراجویانه ی آن در بر افروختن آتش جنگ کنونی با سکوت برگزار شده، مورد انتقاد شماری از رفقا است. تکرار موضع بیانیه در بحث شمار دیگری از رفقا در اتاق پالتاک، و ادامه ی آن در خبرنامه موجب برانگیختن بحثی شده در ضرورت موضع گیری و یا عدم موضع گیری ما به عنوان یک سازمان سیاسی در برابر جریان واپس گرای حماس، و ادامه این بحث دارد به یک مناقشه ی درون سازمانی مبدل می شود. مناقشه بر سر محکومیت یا تأیید جریانی که بیش تر به نماینده گی از جانب سوریه و جمهوری

اسلامی عمل می کند تا به نماینده گی از جانب مردم فلسطین و دفاع از حقوق حقه ی آنان، جریانی که رونوشتی است برابر با اصل از تبار بنیادگرائی اسلامی در ایران و سایر کشورهای اسلامی!

رفیق صادق افروز به عنوان نویسنده ی بیانیه سازمان در مورد تجاوز اسرائیل، اگر چه هیچ گونه مسولیتی در برابر آن نوشته ندارد و مسولیت نهائی بیانیه ی صادر شده بر عهده کمیته ی تبلیغ و ترویج است، باین وصف در دو نوشته ی درونی دیگر هم چنان در دفاع از بیانیه ی صادره به تکرار بحث خود ادامه می دهد که حماس به نحوی دموکراتیک انتخاب شده و نماینده ی ملت فلسطین یا خلق فلسطین است و نباید در کنار اسرائیل محکوم شود و هیچ از خود نمی پرسد مگر رهبران اسرائیل چه گونه انتخاب می شوند و اگر قرار باشد که انتخابات فلسطین و گزینش نماینده گان حماس را دموکراتیک بدانیم آیا انتخابات اسرائیل و گزینش نماینده گان حزب خدیمه دموکراتیک تر نیست و یا اگر بنا باشد که حماس نماینده ی فلسطینی ها باشد رهبران اسرائیل نماینده ی اسرائیلی ها نیستند؟ و مگر رهبران جمهوری اسلامی هم غیر از این ادعا دارند که برگزیده ی مردم ایران هستند و مجلس خبره گان، مجلس شورای اسلامی و رئیس جمهور را مردم در یک انتخابات دموکراتیک تعیین می کنند! و مگر نه این است که آوازه گران جمهوری اسلامی همه روزه در بوق های آوازه گیری می دمند که رژیم جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه دموکراتیک ترین رژیم جهان است اما نمی گویند چه گونهنظامی و چه گونه دموکراتیکی و دموکراتیک با چه ترفندی؟ که صدای مخالف را در گلو می شکنند و پاسخ منتقد خودی زندان است و منتقد غیر خودی گلوله! آخر رفیق صادق، رفیق محمد رضا شالگونی کدام انتخابات دموکراتیک؟ آن هم در یک سرزمین اشغالی، که اشغال گران خودی در سرکوب مردم فلسطین دست کمی از اشغال گران بیگانه ندارند. مگر مردمی که بیش از پنجاه در صد آنان جیره خوار حماس هستند و وابسته به کمک های نقدی، جنسی و خدماتی آن، جسارات آن را دارند که به غیر از نامزدهای مورد تائید حماس به نامزدهای رقیب اصلی رای دهند تا چه رسد به نامزدهای مردمی و ناوابسته! رفقا به راستی از خود نمی پرسید اینان چه گونه دموکرات هائی هستند که وجود هواداران سازمان های رقیب را در نوار غزه تاب نمی آورند؟ و ابزار دموکراتیک آنان در برابر جریان رقیب گلوله است و زندان، و هنوز دویست و پنجاه نفر از اعضای ال فتح را در زندان دارد!

اما در حالی که برای خود رفقا هم روشن است که چرا بخشی از مردم فلسطین فریب می خورند و به یک جریان واپس گرای اسلامی روی می آورند، چرا فریب خوردن توده های فلسطینی را در گزینش نامزدهای حماس دلالت بر دموکراتیک بودن انتخابات و نشانه ی گزینشی دموکراتیک می دانند و نه نشانه ای از یک گزینشی غیر دموکراتیک و گزینشی بین بد و بدتر و تازه در گزینش بد و بدتر هم، به دام بدتر افتاده اند! همان گزینشی که در گزینش بین احمدی نژاد و اکبر هاشمی اتفاق می افتد! و چرا نباید پذیرفت که در برابر مردم فلسطین در نوار غزه دو امکان بیش تر وجود ندارد یا رای دادن و تمکین به جریانی که با دو اتهام سنگین فساد مالی، و سازش کاری با دشمن مواجه است! و یا رای دادن و تمکین به جریانی عوام فریب که در آستانه ی انتخابات کاسه اش را با دلارهای نفتی پر کردند تا با عرضه ی خدمات اجتماعی و کمک های مالی و جنسی به توده های تهی دست، نامزدهای پارلمانی اش سر از صندوق های رای در آورند! به راستی اکثریت قریب به اتفاق مردم بیکار و بی نوای فلسطینی در نوار غزه که وابسته به دریافت صدقه ی هفته گی و ماهانه هستند و کم و بیش برخوردار از خدمات حماس! و تحت آوازه گیری های دروغین رهبران آن دایر بر نابودی دشمن صهیونیستی و راندن آن ها از تمام خاک فلسطین با برخورداری از یاری های بی دریغ جمهوری اسلامی، می توانند از ادانه دست به گزینش بزنند. رفقای عزیز این قدر از دموکراتیک بودن گزینش حماس داد سخن ندهید تا مبادا ناچار شوید بر انتخاب احمدی نژاد در برابر رفسنجانی مهر تائید بزنید! این نوع انتخابات که انتخابی است بین بد و بدتر، هرگز نمی تواند عنوان دموکراتیک داشته باشد به ویژه اگر در بین بد و بدتر آن قدر کودنی در کار باشد که توده های فریب خورده با طناب پوسیده ی بدتر به ته چاه بیفتند!

رفقا، اکبر، علی فلسطینی و روبن مارکاریان، آسمون ریسمون می کنند تا اثبات کنند که رفیق تقی روزه در اشتباه است که از صدای سوم دفاع می کند و بر آنند تا اثبات کنند که نیازی به بیان صدای سوم و موضع گیری در برابر حماس نیست و باید هم چنان یک جانبه به محکومیت تجاوز صهیونیستی پرداخت زیرا هر گونه موضع گیری در برابر حماس قید و شرطی است در محکومیت جنایت اسرائیل! رفیق علی فلسطینی بر رفیق تقی روزه طعنه می زند که چرا پای بیانیه پاریس را در محکومیت یک جانبه ی اسرائیل امضا نموده است و - ابراهیم آوخ را ناچار می سازد تا چه گونه گی پادرمیانی خود را برای این امضا بروز دهد و حال آن که برخورد ما بر سر این موضوع درونی است و هیچ اشکالی هم ندارد که ما به عنوان مخالف درونی یک قضیه با اکثریتی فرضی تشکیلات هم راهی کرده باشیم. مثال رفیق اکبر هم در مقایسه با نسل کشی جمهوری اسلامی به نوبه ی خود جالب تر است. ایشان می نویسند در کشتار جنایت کارانه ی جمهوری اسلامی از زندانیان سیاسی در تابستان سال شصت و هفت، آیا باید مجاهدین خلق را هم محکوم نمود؟ از رفیق اکبر باید پرسید آیا مرزبندی با ماجراجوئی رجوی یا سازمان مجاهدین خلق از اهمیت این جنایت تاریخی می کاهد؟ چرا نباید با ماجراجوئی رجوی در فرستادن اندک نیروهای اش به زیر تیغ دشمن مرزبندی کنیم؟ نیروهائی که بخشی از آن ها را با نیرنگ و امید واهی گرد آورده بودند! آیا در برابر آن یک هزار و سیصد و پنجاه نفری که در دره ی «چهار زَبر» یا چهار زَبرِ َوَور، در سی و پنج کیلومتری کرمان شاه قربانی هوس رانی و سیاست های بی خردانه ی رجوی شدند و اسامی و مشخصات آنان را سازمان مجاهدین تحت رهبری مسعود رجوی در یک کتاب قطور انتشار داده است، تنها و تنها جمهوری اسلامی مسولیت دارد؟ و رهبری سازمان مجاهدین

مسئولیتی ندارد که آن‌ها را به زیر تیغ دشمن فرستاده تا بدون پوشش هوایی و پشتوانه‌ی آتش توپ خانه آماج بمباران های جمهوری اسلامی قرار گیرند. آیا در برابر این گونه ماجراجویی های کودکانه و بی خردانه می باید سکوت نمود تا مبادا از فشار بر جمهوری اسلامی کاسته شود و یا یورش پیشاپیش ناکام و محکوم به شکست نیروهای تحت رهبری رجوی پس از برقراری آتش بس به شهرهای مرزی غرب کشور و به قتل گاه فرستادن چند هزار نفر را باید نادیده گرفت؟ تا مبادا زهر انتقاد نسبت به جمهوری اسلامی ملایم شود؟ آیا این ماجراجویی خود بهانه ای برای قتل عام زندانیان سیاسی و صدور آن فتوای جنایت کارانه نبود؟ آیا نباید از آقای رجوی پرسید چه طور شد که ارتش صدام با پنجاه لشکر مکانیزه در طی هشت سال جنگ نتوانست بیش از پنجاه کیلومتر از مرز فراتر رود و جناب عالی با نیروئی که با یک تیپ از آن پنجاه لشکر برابری نداشت به مصاف ارتش میلیونی کشوری رفتی که تجربه ی هشت سال جنگ را با خود داشت و دژ روان وار بنا داشتی با همین اندک نیرو به شیوه ی جنگ های کلاسیک تا تهران پیش بروی و جمهوری اسلامی را از پای درآوری!؟

و بپردازیم به اصل ماجرا، و به بینیم که صدای سوم چیست؟ آیا در پاسخ به دشواری مساله ی فلسطین صدای سومی وجود دارد و یا این که صدای سوم سازی است ناکوک که از جانب چند نفری از راه کارگری ها نواخته می شود، چند نفری که به باور شماری از رفقای شرکت کننده در بحث پالتاکی دست کش تمیز به دست دارند تا مبادا دست های شان به ویروس اسلامی ها آلوده شود! اما اگر صدای سومی و یا راه حل سومی هم در واقعیت تاریخی مساله فلسطین وجود نداشت ما می باید در برابر مداخله ی جمهوری اسلامی و پیروی رهبران حماس از سیاست های جمهوری اسلامی موضع گیری می نمودیم. و چرا این مرزبندی ضرورت دارد؟

هنگامی که یک سازمان سیاسی، آن هم سازمانی که نام کارگران انقلابی را یدک می کشد، اقدام به صدور یک بیانیه می نماید، پیش از هر چیز می خواهد موضع خود را روشن سازد و از آن گذشته به کارگران و زحمت کشان و همه ی هواداران خود ره نمود بدهد. بنابراین ناچار است که کم و کیف یک روی داد را همان طور که روی می دهد نشان دهد! رفقا این آتشی که در زیر خاکستر مدفون بود چرا نا به هنگام بر افروخته شد؟ مگر غیر از این است که حماس به طور رسمی اعلام کرد که در پایان زمان بندی شش ماهه پای بند ادامه ی آتش بس نیست و با پرتاب چند موشک ال قاسم که نه برد چندان دارد و نه قدرت تخریب چندان، بهانه ی کافی و لازم را برای یورش اسرائیل و ادامه ی نسل کشی ارتش صهیونیستی فراهم نمود و چرا نباید این حقیقت و این ماجراجویی را نادیده بینگاریم؟ رفیق روبن مارکاریان داد سخن می دهد که محکومیت بی قید و شرط جنایت نسل کشی وظیفه ی کمونیست هاست! رفیق روبن مارکاریان مرزبندی با حماس چه مبنایی با محکومیت بی قید و شرط تجاوز دارد! مگر در محکومیت تجاوز امپریالیستی به عراق و یا افغانستان ما به دفاع از طالبان پرداختیم و یا از ال قاعده و یا از بعثی های جنایت کار! استدلال دیگری که رفیق روبن مارکاریان چاشنی نوشته ی خود ساخته است موضع جریان های چپ فلسطینی است که گویا آن ها هم ادعا دارند که در این موشک پرانی سهمی دارند. گیریم که چنین باشد و حضرات هم سهمی داشته باشد؟ مگر نه این است که چپ های فلسطینی در سی سال گذشته بدون آن که نقش چندان در مبارزه ی مردم فلسطین ایفا کنند بیش تر به عنوان زانده ی سوریه عمل کرده اند و در نقش تریبونی برای آوازه گری ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی جمهوری اسلامی، و با این ویژه گی آیا باید از آنان انتظار داشت که در برابر حماس عرض اندام کنند و یا یا در برابر آن اتخاذ موضع کنند و مرزبندی داشته باشند؟ و مگر نه این که این چپ ها هم از همان سنخ حزب توده و اکثریتی های خط امامی هستند که در صدد شکوفائی جمهوری اسلامی بر آمدند و می گفتند که دگم اش می ریزد؟ آیا از این نوع چپ آنان می توان انتظار تدوین استراتژی مبارزه ی طبقاتی برای رهبری کارگران و زحمت کشان را داشت؟

در بحث پالتاکی شماری از رفقا ادعا می کردند که موضع ما در قبال حماس و بنیادگرایی اسلامی در منطقه روشن است و نیازی به موضع گیری نیست. رفقا موضع ما در قبال جنایات تاریخی صهیونیست ها و امپریالیست های پشتیبان آن ها و دولت های وابسته و واپس گرای منطقه و مماشات آن ها هم روشن است، پس چرا در برابر آن ها موضع می گیریم. چرا نمی خواهیم یک مساله را همان طور که روی می دهد بیان کنیم. به آخرین خبرها و آخرین روی دادها در منطقه توجه کنیم. هنوز چند ساعتی از برقراری آتش بس نمی گذرد که سخن گوی حماس اعلام می دارد آتش بس را برای هیجده ماه می پذیرد و پس از هیجده ماه خود را ملزم به رعایت آتش بس نمی داند. البته اگر چه هیجده ماه به هیجده ساعت کاهش نیاید باید پرسید در خلال این هیجده ماه چه اتفاقی می افتد؟ تا یک بار دیگر شاهد فشفشه پراکنی حماس باشیم و فروریختن بمب های خوشه ای و شلیک موشک های هوشمند بر سرزمین ویران شده ی غزه و تداوم کشتار زنان و کودکان بی دفاع فلسطینی! آیا رهبران حماس امیدواری دارند که در هیجده ماه آینده بر ساحل غربی هم دست پیدا کنند و پس از هیجده ماه بتوانند با جنگ تمام عیار دمار از روزگار اسرائیل در آورند و یا هم چون رجوی که فریب بمباران های شیمیائی صدام را خورد؛ فریب وعده های دروغین جمهوری اسلامی را می خورند تا آن ها را به سلاح های مخرب تجهیز کند؟ و آیا دولت اسرائیل و دولت های امپریالیستی پشتیبان او دست روی دست می گذارند تا حماس به کمک جمهوری اسلامی خود را برای درگیری تازه تری آماده سازد و ما چرا نباید ضمن محکوم کردن تجاوز جنایت کارانه ی اسرائیل با این نوع ماجراجویی ها مرزبندی نکنیم.

و نکته ی دیگر این که به عنوان یک سازمان سیاسی چرا نباید بگوئیم که با هیچ منطقی نمی توان حمله به غیر نظامیان را توجیه کرد؟ غیر نظامی فلسطینی باشد و یا اسرائیلی، مسلمان باشد، یهود یا مسیحی، دین باور باشد یا دین

ناباور! حمله به غیر نظامیان با کارد و چاقو باشد؟ یا موشک پنج کیلوئی یا بمب خوشه ای؟ و چرا نباید بگوئیم که این جنگ، از هر دو جانب جنگ انتخابات است، حماس با ماجراجویی های خود می خواست بر انتخابات اسرائیل اثر بگذارد و به روی کار آمدن جناح لیکود یاری برساند و حاکمان وقت اسرائیل هم به فال نیک گرفتند تا نشان دهند در کشت و کشتار مردم فلسطین چیزی از رقیب لیکودی خود کم ندارند. و چرا نباید با مداخله ی دولت های منطقه و از جمله ایران و سوریه که در به آشوب کشیدن لبنان و فلسطین ایفای نقش دارند مرزبندی داشته باشیم. ما به عنوان یک سازمان کمونیستی در عین وفاداری به حقوق حقه ی خلق ها، نباید فراموش کنیم که تجربه ی شصت سال گذشته نشان داده است که مشکل فلسطین راه حل نظامی ندارد. نه سه نوبت جنگ اعراب و اسرائیل گره ای از کار گشوده است و نه رو در روئی قهرآمیز چهار دهه ی گذشته فلسطینی ها با اشغال گران اسرائیلی در سرزمین های اشغالی! و هم از این روی است که صدای سوم رساتر می شود

صدای سوم قدمتی دارد به قدمت پیدایش بحران فلسطین، صدای سوم بر آن است که مبارزه ی طبقاتی را باید جای گزین رویارویی قومی ساخت و بر منافع مشترک اکثریت مردم فلسطین و زحمت کشان اسرائیل تاکید نمود زیرا ادامه جنگ با هزینه ی زحمت کشان هر دو ملت انجام می گیرد و هیچ کدام سودی از ادامه جنگ ندارند. صدای سوم آوازه گری راه حل سوم است زیرا نه راه حل صهیونیستی در قوم کشی ملت فلسطین و تشکیل اسرائیل بزرگ عملی است و نه راه حل ناسیونالیستی به دریا ریختن اسرائیلی ها و یا راه حل احمدی نژاد در کوچ دو پاره ی آنان به سرزمینی دیگر! راه حل نهائی ایجاد جامعه ای است دموکراتیک در یک کشور واحد با حقوق شهروندی برابر برای همه ی ساکنان آن از هر نژاد و رنگ و قوم و مذهبی! اما تا رسیدن به این جامعه ی آرمانی که بی گمان راه درازی در پیش است می باید با برقراری صلح پایدار و وداع گفتن با جنگ (از هر نوع اش) به کینه های قومی پایان داد، و شرایط هم زیستی مسالمت آمیز دو کشور فلسطینی، اسرائیلی فراهم آید. راه حل سوم نه مورد پذیرش صهیونیست های یهود است و نه مورد پذیرش بنیادگرایان اسلامی، اما می تواند به دور از کینه های قومی مورد تأیید اکثریت شهروندان هر دو کشور باشد و در بلندمدت پشتیبانی توده ای پیدا کند.

جامعه ی اسرائیل یک جامعه ی موزائیکی است و جامعه ای چند فرهنگی، و جدای از این که مهاجران یهود را صهیونیست ها با چه ترفندی به سرزمین موعود کشاننده اند و یا خود در تحت شرایطی داوطلبانه به این مهاجرت تن داده اند، مشابه همه ی مهاجران، مهاجرت های تاریخی از حق حیات و زنده گی برخوردارند و از همین جاست که مرزبندی ما با امثال حماس و احمدی نژاد روشن می شود!

مساله ی امروز فلسطین بازگشت اسرائیل است به پشت مرزهای پیش از جنگ ژوئن 1967 و تخلیه کامل شهرک های یهودی نشین در ساحل غربی و سپردن آن ها به فلسطینی ها، و نه بازگشت به مرزهای 1948 که مورد درخواست حماس است. برسمیت شناخته شدن فلسطین به عنوان یک کشور با حق حاکمیت ملی، و حل مساله آواره گان که شمار زیادی از آنان در شصت سال گذشته نسل در نسل در اردوگاه هائی زیسته اند با انبوهی از درد و رنج و شکنجه! بدون حل مساله ی آواره گان، در بازگشت داوطلبانه به سرزمین پدری و یا دریافت خسارت برای سکونت در کشور دیگری، استقلال فلسطین معنا ندارد. و هم زیستی مسالمت آمیز باید به عنوان یک سازمان پیش رو و باورمند به دوستی ملت ها و خلق ها پیش نهاد ما برای حل مناقشه ی تاریخی خاورمیانه ایجاد کشور دموکراتیک است با حقوق شهروندی برابر برای همه ی ساکنان سرزمین فلسطین از یهود و عرب، با رسمیت بخشیدن به حقوق آواره گان برای بازگش به سرزمین پدری و یا دریافت غرامت مناسب تا بتوانند در هر نقطه از جهان که تمایل دارند سکونت گزینند! اما در پیوند با مناسبات درونی، ما پس از سی سال کار سیاسی مشترک باید به این اصل رسیده باشیم که بر سر یک مساله ی یگانه می توانیم باورهای گوناگون داشته باشیم و سیاست «یک سازمان»، «یک نظر» را کنار تاقچه بگذاریم و باکی نداشته باشیم که باورهای دوگانه و یا چندگانه ی خود را بیرونی کنیم!

با دروهای رفیقانه — سوریا بامداد 31.1.2009

باز هم یک دفاع بد دیگر، رفیق تقی روزبه سکوت را بشکنید!

علی یوسفی

علیرغم میل باطنی ام مبنی بر عدم ادامه پلمیک مربوط به غزه، بنابر ضرورتی مجبورم چند خطی را برنوشته های قبلی خود بیافزایم.

این برمی گردد به نوشته رفیق وریا بامداد

تا آنجا که نوشته ر- وریا بامداد به من ، یعنی علی فلسطینی جدید التاسیس ، علی سابق و یا علی یوسفی امضا کننده بیاتیه پاریس ، تا همین جا چه درد سرهائی همین اسم ایجاد کرده ، بماند ، برمیگردد ، وی یادداشتیم به رفیق تقی روزبه را از جنس طعنه زدن به وی قلمداد کرده . وی می نویسد :

" رفیق علی فلسطینی بر رفیق تقی روزبه طعنه می زند که چرا پای بیاتیه پاریس را در محکومیت یک جاتبه ی اسرائیل امضا نموده است و رفیق ابراهیم آوخ را ناچار می سازد تا چه گونه گی پادرمیانی خود را برای این امضا بروز دهد و حال آن که برخورد ما بر سر این موضوع درونی است و هیچ اشکالی هم ندارد که ما به عنوان مخالف درونی یک قضیه با اکثریتی فرضی تشکیلات هم راهی کرده باشیم."

برفرض که طعنه بوده ، آیا شما خود در همین نحوه برخورد تناقض رفتاری و کرداری نمی بینید ؟ چه بسا که دیده اید ولی هیچ اشکالی در آن نمی بینید . آن را در مخالفت درونی و همراهی بیرونی ارزیابی می کنید. این اما نظر شماست . مگر نه اینست که خود رفیق تقی روزبه می گوید:

" گفتن یک اصل درست و گریزاز الزامات آن منجر به نفی همان اصل در عمل می گردد."

بعبارتی هستم اگر میروم ، گر نروم نیستم .

رفیق وریا بامداد عزیز استناد من اما تنها نوشته درونی وی نبود بلکه نوشته بیرونی و مندرج در سایت راه کارگر نیز بوده است . منظورم مقاله کشتار مردم غزه تجسم جنون و بربریت! است.

این دومین دفاعیه بدی است که شاهد آن بودم . بنابراین شایسته بود و هست که خود طرف طعنه این جانب به دفاع از خود بپردازد. چرا که معتقدم به رفع شبهه کمک خواهد نمود.

در فرصتی دیگر به سایر مطالبی که اشاره داشتید همچنین به بیاتیه تحلیلی کمیته مرکزی ، که نماد پارزی از " دروغ سکوت" است ، پرداخته خواهد شد.

پیروز باشید

علی یوسفی

از لایبای تاریخ
صدائی که انکار حقیقت بود !
علی یوسفی

اینکه پس از هفته ها ی متممادی برای کمیته مرکزی سازمان و نویسندگان بیاتیه تحلیلی این کمیته ، رفیق روزبه ، کاملاً روشن شد که آنچه در غزه گذشت ، نه جنگ ، بلکه تهاجمی یک جانبی بوده است ، البته قابل ستایش است . مگر نه اینکه همین رفیق طی مقاله انی مبسوط با عنوان " کشتار مردم غزه تجسم جنون و بربریت! " " جنگ غزه " را " نبرد گلا دیاتورها " و یا بعبارتی " یکی مستظهر به حمایت فعال سرمایه جهانی و مجهز به مدرنترین سلاح های ویرانگر و دیگری جنگ افکنده به " ناکجا آباد گذشته " و متوسل به هر چه که دم دست خود دارد: سنگ و فلاخن انداز و آنچه که به موشک های دست ساز و خانگی شهرت دارد " . توصیف کرده بود؟ از سوی دیگر سخاوت بیاتیه نویس این کمیته در تنظیم عادلانه بیاتیه به دو بخش مساوی ، محکومیت اسرائیل و حماس در قالب دفاع از صدای سوم نمی تواند ستایش برانگیز نباشد . اما بضاعتش چه ؟

براستی این بضاعت است که سنگ و فلاخن اندازان جنبش مقاومت فلسطین ، یعنی اکثریتی عظیم از کودکان ، نوجوانان و جوانان ، را با یک چرخش قلم به حماس نسبت داده و با خطاب " گلا دیاتور " به آنها هوجی گران را نسبت به پاره انی ابزارهای دفاعی شان به پوزخند واداریم ؟

این بضاعت است که نقطه عزیمت آدم برای تحلیل یک واقعه ، اهمیت رسانه انی و ابعاد بین المللی داشتن آن واقعه باشد؟ اگر چنین است با جنایت رواندا ، که ابعادی محلی داشت ، چه میکنیم؟ آیا ابعاد و پیامد واقعه غزه تنها گسترش نفوذ حماس ، مواضع جمهوری اسلامی و ارزشمند شدن چفیه رهبران حماس بوده ؟

نه رفقا ! بی آمد جنایت غزه و مهمترین درس آن این بود که بی قید و شرط بگوئیم ، هوار بزئیم ، جار بزئیم " اسرائیل باید این جنگ را ببازد." چه با پسوند اسلامی و یا بی پسوند اسلامی ، چه با " دفاع قاطع " الفتح !!؟ ، چه با " دفاع قاطع تر " حماس . حال اگر رفقای مدافع صدای سوم فکر میکنند که قاطع ترین مدافع حقوق مردم فلسطینند ، حضورشان در این کر مبارک . براستی رفقای کمیته مرکزی این کداین تمدن است که حق دفاع از مقاومت فلسطین را از یک بنیاد گرای حماسی ، سلب می کند؟ خشم برحق شما از هیولانی به نام جمهوری اسلامی هنوز پاسخ به همین یک سوال بالا را از شما مرتفع نمی کند . شمائی که معتقدید " در واقع دفاع قاطع از خواستها و مبارزات مردم همواره شاخصی بوده است برای میزان نفوذ و اعتبار این گروه ها در میان مردم فلسطین و در این میان هر گروهی که تن به سازش با دشمن مردم داده است - مانند الفتح - به سرعت پایگاه خود در میان مردم را به سود رقیب واپسگرا ولی " قاطع تر "

درمبارزه، از دست داده است. رفقا! شما با وضعیتی پارادوکسیال مواجه شده اید. از یک سو وادار به موضع گیری تقریباً قاطعانه علیه اسرائیل، از دیگر سو مواجه به وجود حماسی که دوست مردم فلسطین، ولی دوست نوع واپسگرای آن، است. تحلیل منزه گرایانه بمب های ریخته بر سر مردم و همزمان بر سر حماس در بیانیه شما آگاهانه و از سر خشم مفقود می ماند. گویا قربانیان به فرشتگان و هیولایان تفکیک شده باشند.

این را می گویند انکار حقیقت و دروغ سکوت.

انکار حقیقت همین جا پایان نمی گیرد. تحلیلگر ما که شدیداً دچار جو رسانه ای است، نسل کشی و جنایت جنگی اسرائیل را از خبرنگاران و برخی از مقامات سازمان ملل به عاریت می گیرد تا بدین وسیله اسرائیل را به نقض کنوانسیون ژنو متهم کند. آیا رفیق تقی روزبه نمی داند نسل کشی و جنایت جنگی دو مقوله مجزا است؟ نه دوست عزیز اسرائیل بنا بر اخبار رسیده به شما متهم به چندین فقره نقض آشکار مقررات جنایت جنگی و نسل کشی مورد ادعا نیست، اسرائیل هولکوست آفرید. جنایت را با نام واقعی اش باید داد زد، هوار کرد، جنجال آفرید، مناقشه کرد. کاری که به مذاق برخی رفقای ما خوش نمی آید و یا با تمسخر دیگران از کنارش گذشته اند.

موخره:

1. اینجانب با پادرمیانی کمیته تبلیغ و ترویج، رفیق رحیم، ر- ارژنگ بامشاد و به نوعی رفیق اکبر مبنی بر، شاید، کاهش منازعه درون سازمانی پس از انتشار این بیانیه و درخواست حذف قسمت پایانی آن مخالف بوده و هستم و معتقدم شایسته سازمان ما همان اغلامیه اولیه بوده است و از همین جا دست رفیق صادق را بگری می فشارم.
2. در پاسخ به رفیق وریا بامداد، بر نوشته رفیق اکبر چیزی افزون ندارم مگر اینکه با یاد آوری فیلم "گاو" به ایشان می گویم نه برادر من ما طرفدار جمهوری اسلامی و همزاد آن حماس نیستیم. من علی هستم، او اکبر است و آن دیگر چنگیز.
3. سکوت معنا دار رفیق تقی روزبه مبنی بر عدم پاسخ به یاداشتم را درک کرده و ستایشش می کنم. چرا که مفهوم این سکوت انسانی است.

قابل توجه همگان: من احساسم را اینگونه بیان کرده ام

با درود بی پایان
علی یوسفی

22 بهمن 87

نامه درون تشکیلاتی به ر. تقی روزبه! منصور نجفی

وقتی که سلمانی ها فراغتی می یابند،
سر همدیگر را میترانند؟

با عرض سلام و ارادت به ر. تقی روزبه!

راستش نمیدانم چگونه شروع نمایم که دلگیر نشوی! در طول 8 ماه گذشته، در موارد اختلاف، کردار هائی از خود بروز دادی که در طول حیات سیاسی ام، در جمع رفقایم بی نظیر بوده است.

با برخی از رفقای از زوایانی وارد بحث شده ای که نه شایسته تو و نه شایسته آنان بوده است. گاه اصطلاحاتی در این "تبادل نظر" ها به کار بردی، که بیشتر چپ تندرو در محافل غیر خودی و یا در محافل خودی و در مقطع انشعابات به کار میگیرند. کلمات و اصطلاحاتی که شایسته جمع ما نیست!

بطور مثال، در چندین ماه قبل مرا "مامور پولیت بورو" خطاب نمودی. در حالی که در همان زمان خود در هیئت ک.م. شرکت داشتی! در آن مقطع، اصطلاحات و کلمات زمخت دیگری را نیز همانند نقل و نبات در فضای رفیقانه سازمان، پراکنده نمودی و هیچگاه نیز بابت آن رفتارها و کردارهای نادرست که از خود بروز دادی، به خود انتقاد ننمودی! اختلاف نظرها، اما، هرگز توجیه کننده آن نوع عکس العمل ها - آن هم در یک سازمان کمونیستی- نیستند.

کردارهایی که اگر مخالفین و یا رقبای سیاسی ما از خود بروز میدادند، چندان باعث تعجبم نمی شد. زیرا که در بین نیروها و عناصر اپوزیسیون چپ تندروی ایران نیز، برخوردهای نادرست، نارفیقانه و بعضاً غیر صادقانه بکرات دیده شده است. کم نیستند رفقای از اپوزیسیون چپ تندروی ایران، که غرق در دریای خودشیفتگی و غرض ورزی، از زشت گویی به مبارزین همدوش خویش ابائی ندارند.

هستند ذوب شدگان در ایدئولوژی های ناب شریعتمدارانه، که هر مخالف نظری شان را، همانند دشمن آشتی ناپذیری میدانند که برای از پا در آوردنش و یا از میدان بدر بردنش، پرنسیب های انسانی را نیز زیر پا میگذارند.

اکثر رفقای چپ تندرو در اپوزیسیون ایران، میدانستند که سازمان ما نه شیفته محمد خاتمی است و نه در دام فریب ها و ریاکاری های او افتاده است. اما فهمیده بودند که مردم با سپر قرار دادن خاتمی، محملی ساخته اند که با استفاده از آن بمیدان آمده و خواست های خود را طرح مینمایند و سازمان ما نیز با توجه به این تاکتیک توده مردم، تلاش مینماید که بسهم خویش علاوه بر تعمیق درک مردم در مبارزه برای آزادی و برابری طلبی، به سازماندهی آنان نیز یاری رساند.

اما برخی رفقای چپ تندرو، به گونه ای غیر دیالکتیکی و با شریعت ساختن از فرمول های مبارزاتی و در دنباله روی از روش غیر صادقانه " انداختن پوست خرزبه " در زیر پای هواداران ساده اندیش خویش، تلاش مینمودند که اتهام " خاتمی چی " بودن

ما را، به اثبات برسانند. در این مسیر غیرصادقانه، از هر جمله این و یا رفیق ما، پرچی میساختند تا هواداران خویش و مردمان ناآگاه را در زیر آن گرد آورند!

حتی قطعه‌نامه‌ها و یا بیانیه‌های سازمان ما، نوشتارها و مصاحبه‌های رفقای ما را در افشاء خاتمی و تمامی اصلاح طلبان ج.ا.ا را (اگر موفق نمیشدند که وارونه جلوه دهند) بعنوان تاکتیک هائی برای پوشاندن نظرات واقعی ما (و به زعم آنان خاتمی چی بودن ما!) معرفی مینمودند. این‌ها برخی از تجربیاتی است که ما از آن کسان داریم. از کسانی که یا خود شیفته‌اند، یا غرض ورزاند و یا نادان هستند. البته هستند کسانی که تصور مینمایند هدف وسیله را توجیح مینماید!

طبعاً همه ما در رابطه با این نوع کردارها حساس هستیم، لذا کردارهایی که کمترین بونی از آن روش‌ها را از خود بروز دهند، نسبتاً سریع متوجه میشویم. اگر متوجه رگه‌هایی از این روش‌ها در بین رفقای خود شویم معمولاً در ابتدا با سعه صدر، از کنار آن میگذریم و اگر رفیقمان در استفاده از این روش‌ها خودداری ننمود، آنگاه به او انتقاد میکنیم. متأسفانه در نوشته‌های درونی که اخیراً منتشر نموده‌ای، از این مرحله گذشته و تلاش نموده‌ای که با طرح موضوعاتی نامربوط، موضعی ناچسب را- با القای آن در ذهن خواننده- به من بچسبانی.

با این مقدمه، اکنون به برخی از مطالبی که در نوشته‌ای درونی بنام: "نگاهی به مباحثات مطرح شده در نشست پالتاکی هفته پیش، و در دفاع از صدای سوم" ارائه داده‌ای، میپردازم. نوشته‌ای:

"معلوم شد که در سازمان ماهم در مورد برخورد با بحران غزه ظاهراً دوگرایش رویکرد وجود دارد: **یک نظر**، خواهان مرزبندی با بنیادگرایی و جنبش اسلامی بود و **گرایش دیگر آن را به منزله تعیین نرخ** در وسط معرکه و در حکم تضعیف مقاومت مردم فلسطین، میانه‌گیری و عمده و غیر عمده کردن آن تلقی می‌کرد." (تأکیدها از من است.)

انتظار داری خواننده‌ای که در جلسه پالتاکی 13 ژانویه 2009 شرکت نداشته است از صدور این حکم چه برداشتی بنماید؟ کسی که نظرات طرف مقابل را نشنیده است، طبعاً میبایست اینطور بفهمد که "گرایش دیگر" معتقد بوده است که در رابطه با "حماس"، نمی‌بایست مرزبندی نمود.

سنوالی میکنم؛ آیا این القای کردن چیزی نیست، که حقیقت ندارد؟ آیا واقعاً کسی در سازمان ما وجود دارد که "حماس" را بنیادگرای اسلامی و ارتجاعی نداند؟

توجه داریم که جلسه پالتاکی مورد بحث، 18 روز بعد از حمله ارتش اسرائیل به نوار غزه برگزار شده بود. بحث ما عمدتاً در رابطه با اطلاعیه 28 دسامبر 2008 سازمان بود. که روز اول آغاز جنگ نوشته شده و روز دوم آغاز جنگ صادر شده بود. باضافه اینکه در همان اطلاعیه اعلام شده بود که:

"جنبش ترقیخواهانه مردم فلسطین برای دست‌یابی به حاکمیت بر سرنوشته خویش، ناچار است با تأکید بر سنت‌های رزمنده، سکولار و آزادیخواهانه و **پرابری طلبانه**، برای رهائی از چنگال **ارتجاع داخلی**، سرکوب دولت اسرائیل و حامیان آن، به مبارزه شان ادامه دهند." (تأکیدها از من است.) که به واقع مرزبندی در مقابل "حماس"، جریان دست‌آموز محمود عباس و ... است. فزون بر در همان جلسه اعلام شد که بعد از انتشار آن اطلاعیه، در هفته‌های بعد از آن، در رسانه‌های همگانی فارسی‌زبان- از جمله خودمن - در رابطه با ماهیت ارتجاعی و بنیادگرای "حماس" اعلام موضع نموده ایم.

بنظر من، به گونه‌ای که موضوع را مطرح نموده‌ای، نوعی القای چیزی است که حقیقت ندارد. اما بنظر میرسد که برای آنکه مورد اتهام قرار نگیری که چیز نادرستی را القای نموده‌ای، در جمله فوق‌الذکر کلمه "**ظاهراً**" را اضافه نموده‌ای. بدین معنا که "فروتنانه" اقرار میکنی که خودت نیز از حقیقت را نمیدانی و "**ظاهراً دوگرایش رویکرد وجود دارد**".!

اما ماجرای غیررفیقانه‌ای را که آغاز نموده‌ای به همین جا ختم نمیشود. با وجود آنکه مینویسی "**ظاهراً** دوگرایش رویکرد وجود دارد"، اما در ادامه، همین فرض ناروشن را پایه صدور حکمی قرار میدهی! مینویسی:

"باردیگر معلوم شد که همان **مشکل دیرین** دوگانگی در اتخاذ موضعی مستقل و سوم در **موردنمازعات فی مابین بنیادگرایی با امپریالیسم**، مشکلی که از **پدوانقلاب ایران** گریبان نیروهای چپ را گرفته و باین و آن سو کشانده است **هم‌چنان حل نشده باقی مانده** و هم چون گناه اولیه **مارا همراهی می‌کند**". (تأکیدها از من است.) اگر جمله را کوتاه‌نمائیم نتیجه چنین خواهد شد: **مشکل دیرین.. در مورد نمازعات فی مابین بنیادگرایی با امپریالیسم.. مارا همراهی می‌کند!**

از آنجا که در چند سطر پانین تر اشاره به "الاهم فی الاهم" نموده‌ای، روشن است که خواسته‌ای آدرس‌گوینده آن مواضع نادرست را نیز بطور غیر مستقیم معرفی نمایی. جهت شفافیت بخشیدن به این مخفی‌کاری بی‌مورد، خاطر نشان مینمایم که منظورت من (منصور) بوده است.

لذا برای آنکه گرد و خاکی بی‌مورد را که بر پا شده است به کنار بزنم، یادآور میشوم که در زمان آن "**مشکل دیرین**" که به اوائل سال 1358 برمیگردد، من به جریانی در اپوزیسیون مترقی ایران تعلق داشتم که از همان ابتدای انقلاب یکی از شعارهایش این بود "هر دو جناح حاکم، دشمن زحمتکشان". به معنای دیگر از جمله، هشدار میداد که با هر دو جناح بنیادگرا و "لیبرال" هیئت حاکمه میبایست "مرزبندی نمود".

شاید برایت عبرت‌انگیز باشد که در رابطه با ضرورت خط‌کشی مابین چپ و راست در اپوزیسیون رژیم، و **ضرورت اعلام مواضع و ایفای نقش مستقل چپ** در مبارزات اجتماعی در **آذر ماه سال 1356** (اشتباه ننویسید ام- بیش از یک سال قبل از انقلاب بهمین 1357)، آن جریانی که به آن تعلق داشتم با انتشار کتابی تحت عنوان "بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ"، بر ایجاد صف مستقل نیروهای چپ و انتشار پلتفرم چپ، و ضرورت مبارزه بی‌امان و هم‌زمان با بورژوازی بومی، رژیم حاکم در کشور و امپریالیسم، پای می‌فشرد.

در همان مقطع با انتشار کتابی دیگر تحت عنوان "انقلاب دموکراتیک و یا سوسیالیستی" با ارائه نظر در مقابل کسانی که به انقلابات مرحله‌ای و "اصالت" انقلاب دموکراتیک اعتقاد داشتند (و به کمونیست‌ها نصیحت مینمودند که وظیفه آنها تدارک انقلاب سوسیالیستی نیست و میبایست هم و غم‌شان را صرف به ثمر رسانیدن انقلاب دموکراتیک نمایند) خاطر نشان مینمودم که با غلبه نظام سرمایه‌داری بر جهان و غلبه تولید کالایی در ایران، کمونیست‌ها موظف‌اند که از هم‌اکنون برای انقلاب سوسیالیستی مبارزه نمایند.

و در زمانی که خمینی در پاریس اقامت داشت و در مصاحبه ای با ردیف کردن اراجیفی، به کمونیست ها حمله نمود، با انتشار جزوه ای (رهانی تئوریک شماره چهار) ضمن رد اراجیف خمینی، بر حقایق و اصالت مبارزات کمونیست ها پای فشرده (و این زمانی بود که تود های میلیونی، به هواخواهی خمینی در ایران به میدین و خیابانها می آمدند!)، با توجه به توضیحات فوق الذکر، باید روشن شده باشد که "مشکل دیرین دوگانگی در اتخاذ موضعی مستقل و سوم در مورد منازعات فی مابین بنیادگرانی با امپریالیسم، مشکلی که از زیدوانقلاب ایران گریبان نیروهای چپ را گرفته" بود، لااقل در آن زمان به من بر نمیگردد. و القاً غیر رفیقانه (و شاید ناآگاهانه) ای که به کار برده ای، نادرست است. تلاش در ارائه آدرس عوضی است!

شاید بهتر می بود که با ارائه نظرات در این مقطع، تلاش مینمودی با ارائه فاکت های واقعی از نظراتم، ناخالصی های احتمالی نظرم را متذکر شوی. که در چنین صورتی مرا مدیون خود مینمودی. اما، هیئات! نگاهی به بقیه نوشته ات نشان میدهد که تلاش تو، آگاهی دادن و شفافیت بخشیدن به موضوع مورد اختلاف نیست. بلکه القاً نظرات نادرست به رفیق همزمت است. توگویی، هدف وسیله را توجیح میکند!

ادامه میدی که :

" معلوم شد که درسوند **ظاهرا** بنیادگرایان چنان متمدن شده اند که دیگرحتا شعارمرگ براسرائیل هم نمی دهند. با تمامیت گرانی بدرد گفته و به گونه ای که ظاهرا دیگرمانع ابرازوجود دگراندیشان وتلاش آنها برای ایجاد صف وباشعارهای مستقل نمی شوند." (تاکید ها از من است).

هر چند که نظر میرسد که بار دیگر کلمه " **ظاهرا** "، راه برای عقب نشینی باز گذاشته است، اما، سنوال من در این مورد اینست که ؛ آیا خود تو هم تصور میکنی کسی باور خواهد کرد که من گفته باشم که در سوند " **بنیادگرایان چنان متمدن شده اند که دیگرحتا شعارمرگ براسرائیل هم نمی دهند** " ؟

من قبل از آنکه جلسه پالتاک رسمیت پیدا کند، به درخواست مسنول جلسه در رابطه با تظاهرات روز شنبه 10 ژانویه 2009 در استکهلم، بطور غیر رسمی، در گزارشی کوتاهی گفتم که هر بار که در این تظاهرات؛ شعارمرگ بر اسرائیل داده میشود، اکثریت قریب به اتفاق شرکت کنندگان، با سر دادن شعار " اسرائیل را بایکوت کنید " " بایکوت، اسرائیل " ، کنترل تظاهرات را بدست میگرفتند.

و اضافه نمودم که در برنامه های اخبار رادیوهای اینجا، اعلام نموده اند که پلیس در برلین، چند پرچم "حماس" را که به تظاهرات آورده بودند، مصادر نموده است. و اینکه شاید خود " حماسی " ها هم اکنون فهمیده اند که نباید خودشان را جلو بیادازند. آیا درست است که نوشته ات القاً نماید که گفته شده است:

" **درسوند ظاهرا بنیادگرایان چنان متمدن شده اند که دیگرحتا شعارمرگ براسرائیل هم نمی دهند.** "؟

و یا اینکه بنیادگراها " با تمامیت گرانی بدرد گفته " اند؟

و یا اینکه : بنیادگراها "دیگرمانع ابرازوجود دگراندیشان وتلاش آنها برای ایجاد صف وباشعارهای مستقل نمی شوند." و برای آنکه مفری باقی باشد " فروتنانه " کلمه " **ظاهراً** " را هم به ابتدای جمله اضافه نمائی!

آیا در خلوت خود باور داری که میشود، مهملات فوق الذکر را، بعنوان نظرات رفیق کمونیست و هم سازمانی ات، در ذهن عضوی از اعضا سازمان جای داد؟

آیا کسی در آن جلسه گفت که : "ظاهرا ما دیگر نباید نگران بریدن زبانهامیان پس از بیروزی باشیم." ؟

آیا هدف وسیله را توجیح مینماید؟

و ادامه میدی که : " گفته میشود که بزرگترین درسی که از راه کارگر گرفته ایم "الاهم فی الاهم" کردن است."

بیچاره آن سازمانی که **بزرگترین درسی** که میدهد، "الاهم فی الاهم" کردن است! بیچاره آن کادردیمی جنبش که **بزرگترین درسی** که در پیوستن به یک سازمان انقلابی میگیرد "الاهم فی الاهم" کردن است!

چه کسی در آن جلسه گفت که " **بزرگترین درسی** که از راه کارگر گرفته ایم "الاهم فی الاهم" کردن است" (تاکید از من است). **فرض** را بر این گیریم که رفیق همزمت، در جانی چنین خبط و خطانی در بیان شفاهیش مرتکب شود. آیا توی کمونیست، موظفی که از هر وسیله ای برای اثبات حقایق ات استفاده کنی؟ آیا در اینجا نیز "مسائل حد جنبش ما"!! باعث میشود که " هدف وسیله را توجیح نماید "؟! بنظرم توضیح بیشتری ضروری نیست.

پس از آنکه گریزی به اصطلاح "الاهم فی الاهم" میزنی، مینویسی : " **افسون منطق گزین بین بد و بدتر و شرکمتروشریبیشتر...** " آیا بدینگونه خواسته ای بطور غیر مستقیم "الاهم فی الاهم" را **گزین بین بد و بدتر** و یا **شرکمترو شریبیشتر** معرفی نمائی؟

واقعیت اینست که در تاریخ **17 ژانویه** (تاریخ نوشته ات **19 ژانویه** است.) در نوشته ای تحت عنوان " یک پرسش و پاسخی بر آن " در این رابطه از اصطلاح مهم و مهم تر استفاده نموده ام که تصور میکنم، درک مطلب را در زبان فارسی ساده تر مینماید. اما نمیدانم این چه ربطی به **گزین بین بد و بدتر** و یا **شرکمترو شریبیشتر** دارد؟

صحبت های ما در آن جلسه پالتاک در رابطه با " **تهاجم اخیر اسرائیل به نوار غزه** " و مبارزات مردم غزه و مقاومت های "حماس" دور میزد. در مورد محکوم نمودن تهاجم اسرائیل، دفاع از مردم نوار غزه و اینکه نباید مبارزات مردم غزه و مقاومت "حماس" را یکی گرفت، **همگی توافق داشتیم.**

اصولاً صحبت از انتخاب نبود. اگر موضوع **گزین بین بد و بدتر** را در رابطه با درگیری ارتش اسرائیل و "حماس" مطرح مینمائی، معنایش اینست که کسی اعتقاد داشته (یا گفته است) که مابین ارتش اسرائیل و "حماس" ، از آنجا که ارتش اسرائیل **بدتر** است، لذا میبایست "حماس" را که **بد** است، انتخاب نمود. اگر کسی در بین ما وجود دارد و چنین صحبتی را کرده است، باید او را "توییح کرد!" آن کسی که "حماس" انتخاب میکند، جایش در سازمان ما نیست!

اگر در سازمان ما چنین کسی را نداریم، و ضمناً معتقدی که " **خبر مقدس** " است و در نباید در آن دست برد، اما ، پس از ارائه خبر، **تفسیر آزاد است!** القاً افترا دیگر چرا؟ آیا هدف وسیله را توجیح مینماید؟

راستش دانش زبان عربی من بسیار ناچیز است. ولی تا به حال نمیدانستم "الاهم فی الاهم" را "گزین بین بدو بدتر.... و شرکمترو شریبتر" ترجمه مینمایند. آیا در این مورد هم مختاریم که، هر چیزی را - هر گونه که مایلیم - به دیگران القا نماییم؟

واقعیت اینست که اگر قرار باشد این نوشته اخیرت را سطر به سطر و پاراگراف به پاراگراف مورد بررسی قرار دهم و استنتاجات اش را بشکافم، شاید که وقت گرانبهات را بهدر بدهم. لذا تنها به چند مورد دیگر بسنده میکنم.

در آن نوشته همچنان با استفاه از اصطلاح "ظاهراً" هر چه دلت خواسته است القا نموده ای! بدون آنکه بنویسی چه کسانی مبلغ این نقطه نظر های نامربوط در سازمان ما هستند. اینگونه دست به قلم بردن صادقانه نیست. دراز نویسی نامرتبیت به بحث مشخص و حمله به "دشمن" فرضی است. این بی احترامی به شعور رفقای است که به مبارزات و نظرات تو توجه نشان میدهند. این هم پهلو شدن با شیوه های چپ تندرونی است که در مقدمه نامه به آن اشاره نمودم. امری که صمیمانه مایل نیستم بدان آغشته شوی. برای آنکه این سخنان رفیقانه را بعنوان اتهاماتی بی پایه تلقی نمائی از تو تمنا دارم که به نقل قول های ذیل که از نوشته 4 صفحه ای خودت گرفته ام، توجه نمائی. به مقولات و سنوالاتی که در فضا رها میسازی توجه نمائی:

"در غزه هم یا ظاهراً چپی و صدای سومی وجود ندارد(!) و یا اینکه سرنوشت چپ ها و فشار سنگینی که از قبیل تسلط و حاکمیت حماس و تقویت آن وارد میشود مهم نیست و ربطی به ما ندارد." (چه کسی این مهملات را در سازمان ما مطرح کرده است.)

"گفته میشود و بدترستی..... که هرگز نباید مردم غزه را با حماس یکسان گرفت. اما از این حکم درست چه چیزی بدست می آید؟ این که مرزبندی و تمایز با بنیادگرایان لازم نیست؟" (چه کسی در سازمان ما با "حماس" مرزبندی ندارد؟)

"ما ابتدا جای دیگران را تعیین نمی کنیم و سپس در میان آنها، اگر جایی مانده باشد، در جستجوی مکانی برای خود باشیم..". (چه کسی در سازمان ما خواسته است که بی هویت و یا بدون موضع در مبارزه شرکت نماییم. تا "اگر جایی مانده باشد" جایگاهی برای خود جستجو کنیم؟)

"کنش ها و از جمله نبرد و مقاومت بنیادگرایان و حامیان آنها در برابر تجاوز اسرائیل الزاماً از سنخ همان مقاومت و نبرد ما نیست." (آیا در سازمان ما کسی چنین ادعای سخیفی را که؛ مبارزات ما و مقاومت بنیادگراها و حامیان آن، از یک سنخ هستند را مطرح نموده است؟ قصد از طرح این سنوالات درون سازمان ما چیست؟)

در مورد حماس متذکر میشوی که؛ "صدائی که علیرغم حضورش در جبهه مقاومت و در برابر دشمن غدار و مشترک اما از موضعی و ایسگرایانه به تجاوز صورت می گیرد. این تفاوت ها در تمامی عرصه ها اعم از نوع سازمان یابی، شعارها و شیوه های مبارزاتی و برنامه و اهداف وجود دارد. آنها را می توان در لحظه لحظه مبارزه و در تمامی سطوح ریز و کلان مشاهده کرد و بنابراین پنهان کردنی و مسکوت گذاشتنی نیست" (چه کسی در سازمان ما در تلاش است که "سازمان یابی، شعارها و شیوه های مبارزاتی و برنامه و اهداف" حماس را پنهان کند و مسکوت بگذارد.؟)

و در ادامه یادآوری میکنی که؛ "بنابراین تشکیل صف مستقل تحت هر شرایطی غیر قابل صرف نظر کردن است." (بحث بر سر این است است که چطور و در کجا و چه گونه اعلام موضوع کنیم. نه اینکه موضع نباید داشت و از تلاش برای ایجاد صف مستقل باید صرف نظر کرد! صف مستقل در غزه، صفوف بهم فشرده مقاومت اکثریت قریب به اتفاق مردم غزه است. مگر خودت ننوشته ای که؛ "گفته میشود و بدترستی..... که هرگز نباید مردم غزه را با حماس یکسان گرفت."!!! (تمام تاکیدها از من است.)

اعلام موضع در اطلاعیه مورخ 28 دسامبر 2008 سازمان، مورد اینکه راه رهایی مردم فلسطین با باور به سکولاریسم و تلاش برای دست یابی به آزادی و برابری طلبی میسر است (آنچه که در مقابل نقطه نظرات حماس قرار دارد). نیز در باور به صف ترقیخواهانه مردمی و تقویت نظرات ترقیخواهانه است.

و اما در رابطه با تهاجم اسرائیل و صدای سوم ای که مطرح نموده ای:

بحث واقعی این است که آیا نبرد غزه، نبرد حماس و صهیونیسم است؟ (نبرد دو شر) است؟ و یا نبرد بی امان توده بپاخواسته فلسطینی در غزه با نیروهای مهاجم ارتش اسرائیل است؟ که نیروهای حماس نیز در آن شرکت دارند.

واقعیت این است که نبرد غزه، در نبرد دو شر، در نبرد ارتش اسرائیل با "ارتش" حماس خلاصه نشده است! آنچه عمده در مقابل دید مردم جهان قرار داشت، تهاجم بزرگترین قدرت نظامی منطقه خاورمیانه به 1650000 نفر فلسطینی بی دفاع بوده و هست. هر چند که حماس نیز در میدان این درگیری ها، حضوری چشمگیر دارد.

نظریه ای که نبرد غزه را رویارویی دو شر (حماس و صهیونیسم) میداند و با این دیدگاه، در صدد ایجاد صدای سوم است، خواسته و یا ناخواسته؛ در عدم باور به نبرد بی امان توده بپاخواسته فلسطینی در غزه گرفتار آمده است. نبردی که در آن، مردم نوار غزه با نیروهای مهاجم ارتش اسرائیل درگیر نبرد مرگ و زندگی شده اند.

این "صدای سوم" میخواهد صفی جدا از مردمی که در مقابل ارتش اسرائیل بپا خواسته اند، ایجاد نماید؟ عرضه کردن نظراتی مستقل از حماس و نیروهای صهیونیسم آری، جدا از مردم نه! در غیر اینصورت بی بو و خاصیت و یا حاشیه ای خواهد شد.

اگر آزادیخواهان و دمکراتهای واقعی که به آزادی و برابری طلبی باور دارند و مایل هستند که اقبال مردم فلسطین را بخود اختصاص دهند، موظف اند با تلاش هائی پیگیرانه تر، گسترده تر و صمیمانه تر از حق فلسطینی ها در رابطه با کشور مستقل متکی بر آرمانهای ترقیخواهانه دفاع نمایند و در کنار آن دسیسه های صهیونیسم، امپریالیسم و ارتجاع عرب و ج.ا.ا را افشاء و در حد توان خویش با آن ها مقابله نمایند. طبعاً در این مسیر پُر پیچ و خم و طولانی، در هر موقعیتی که لازم باشد با خط کشی مابین نیروهای چپ و نیروهای راست و ارتجاعی، در تعمیق آگاهی توده مردم تلاش خواهند نمود.

بیش از این وقت را نمیگیرم و امیدوارم که انتقادات رفیقانه ای که در این نوشته ارائه داده ام، آشنائی و رفاقتان را تعمیق بخشد.

با درودهای رفیقانه: منصور نجفی - 28 ژانویه 2009

کمیته مرکزی خواهان نظر ک.ت.ب.ت در باره پیش نویس اعلامیه ک.م.ن بوده است!

منصور نجفی

تیتز این نامه، با دقت در اظهار نظر ر.ح در نامه به اعضاء سازمان در تاریخ 5 فوریه تحت عنوان :
"در باره اعتراض رفیق رحیم به: انتشار بیانیه تحلیلی کمیته مرکزی درباره تهاجم اسرائیل به غزه!" انتخاب شده است.
راستش با توجه به این اظهار نظر ر.ح (مسئول کنونی کمیته مرکزی سازمان) ، نمیدانم که اظهار نظر من ، تا چه اندازه
میتواند مورد توجه ایشان قرار گیرد.

قبل از آنکه وارد اصل مطلب بشوم، مایلیم که به یک واقعه تاریخی اشاره ای داشته باشیم. در تابستان 1332 سرهنگ نصیری با
حکم عزل دکتر مصدق از سمت نخست وزیری، به منزل مصدق مراجعه نمود. بدستور مصدق (که از ماجرا خبر داشت!)،
نصیری قبل از ارائه حکم عزل، دستگیر و روانه زندان شد. لذا مصدق از صدور چنین حکمی اظهار بی اطلاعی نمود و آنگونه
که خود صلاح میدانست، عمل کرد.

میگویند در مثل مناقشه نیست. لذا در مطالبی که در ذیل ارائه خواهم نمود، اگر شباهت هائی وجود داشته باشد، تنها شباهت در
شکل است و ربطی به ماهیت ها ندارد.

امروز ششم فوریه، پاسخ نامه ر.ح در رابطه با اعتراض ر.رحیم را دریافت نمودم . در این نامه ر.ح به گونه ای غیر مستقیم
توضیح میدهد ؛ پس از آنکه ک.م.ن در رابطه با اعلامیه فوق الذکر تصمیم گرفته بود، نظر ک.ت.ب.ت ارائه شده است. لذا ، از نظر
ایشان، موضوع توجه به نظر ک.ت.ب.ت منتفی بوده است. از قدیم گفته اند که حتی ارائه نیمی از خبر، میتواند تصویری غیر
واقعی از حقیقت در ذهن خواننده ایجاد نماید و لذا نادرست است.

ر.ح مینویسد : " این بیانیه [اعلامیه پیشنهادی ر.تقی روزبه به ک.م.ن] در روز چهارشنبه 27 ژانویه به مرکزیت رسید، که
همان شب هم جلسه مرکزیت تشکیل شد. ر.ح سهواً تاریخ را اشتباهی نوشته است. جلسه ک.م.ن در 28 ژانویه تشکیل شد. و
بگفته ر.آرش کمانگر در جلسه کمیته تبلیغ و ترویج ،از آنجا که ک.م.ن در آن جلسه با کمبود وقت روبرو شده بود، لذا این اعلامیه
میبایست در جلسه بعدی ک.م.ن در چهارم فوریه مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

لذا ر.آرش کمانگر به اعضای ک.ت.ب.ت که روز 29 ژانویه جلسه داشتند و تمایل داشتند که در رابطه با آن اعلامیه پس از بحث
و تبادل نظر، تصمیم گیری نمائیم، توصیه مینمود که تا جلسه بعد صبر کنند. تا ابتدا، نظر ک.م.ن روشن شود.از آنجا که اعلامیه
پیشنهادی ر.تقی روزبه، تصحیح شده و بدست رفقای کمیته تبلیغ و ترویج رسیده بود، لذا تصمیم گرفته شد که در همان جلسه،
در رابطه با آن اعلامیه بحث و تبادل نظر شود.

لذا در جلسه پنجشنبه 29 ژانویه کمیته تبلیغ و ترویج ، اعلامیه فوق الذکر مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت و قرار شد که
ر.آرش کمانگر نظر ک.ت.ب.ت را به اطلاع رفقای ک.م.ن برساند.

به این ترتیب روشن است که کمیته تبلیغ و ترویج قبل از تاریخی که ر.ح نوشته است، "قرار بوده است کمیته مرکزی در رابطه
با اعلامیه فوق الذکر تصمیم بگیرد" ، نظرش را مشخص نموده بود. با توجه به اینکه ر.آرش کمانگر در ک.م.ن نیز عضو است و
بنابر ایمیل ها، بویژه در آن روزها با ر.ح در ارتباطات متعدد تلفنی نیز بوده است، تعجب آور است که ر.ح مینویسد که :

" روز شنبه [31 ژانویه]..... رفقای کمیته تبلیغ و ترویج... نظر خود را در باره بیانیه مزبور داده و خواهان آن شده
بودند که کمیته مرکزی نظر کمیته تبلیغ و ترویج را در جریان بررسی و تصویب بیانیه مورد توجه قرار دهند."

توجه داشته باشیم که شنبه 31 ژانویه است. و جلسه کمیته تبلیغ و ترویج در 29 ژانویه تشکیل شده بود!!!
نکته جالب توجه دیگر این است که، پیش نویس اعلامیه پیشنهادی ر.تقی روزبه، هم زمان بدست کمیته تبلیغ و ترویج و کمیته
مرکزی رسیده بود. با این تفاوت که کمیته تبلیغ و ترویج در پنجشنبه 29 ژانویه (قبل از کمیته مرکزی) در رابطه با این
اطلاعیه بحث و تبادل نظر کرده و اصلاحیه ای نیز در همان جلسه 29 ژانویه به تصویب رسانده بود.

البته نکته جالب توجه دیگری نیز وجود دارد. ر.آرش کمانگر از اینکه اطلاعیه پیشنهادی ر.تقی روزبه در چهارشنبه 28 ژانویه، در جلسه کمیته مرکزی مورد بررسی و تصویب قرار نگرفته بود، اطلاع داشته است. (به اعضای ک.ت.ب.ت نیز در جلسه 29 ژانویه، اطلاع داد). بعلاوه نسخه تصحیح شده اعلامیه پیشنهادی ر.تقی روزبه (ارائه شده به کمیته تبلیغ و ترویج) را هم روز بعد، دریافت نموده بود.

اما، در جلسه 29 ژانویه کمیته تبلیغ و ترویج بگونه های متفاوت، مخالف بحث و تبادل نظر در رابطه با اعلامیه اصلاح شده مذکور در دستور جلسه کمیته تبلیغ و ترویج بود! اما، عاقبت در مقابل 5 رای موافق در مقابل 1 رای مخالف (رای خود ر.آرش کمانگر)، تسلیم شد و لذا در رابطه اصلاحیه در اطلاعیه پیشنهادی ر.تقی روزبه در جلسه 29 ژانویه کمیته تبلیغ و ترویج مورد بحث، تبادل نظر و تصمیم گیری شد.

سؤال اینست که، با این تفصیل نمیتوان اینگونه فهمید که اگر در جلسه کمیته تبلیغ و ترویج - در پنجشنبه 29 ژانویه، اعلامیه پیشنهادی ر.تقی روزبه، مورد بحث، تبادل نظر و تصمیم گیری قرار نمیگرفت، آنگاه ر.آرش کمانگر و یا ر.ح میتوانستند ادعا نمایند که؛

"از آنجا که کمیته مرکزی قبلاً از تصمیم گیری کمیته تبلیغ و ترویج مطلع نبوده است، لذا به صرافت مشورت با کمیته تبلیغ و ترویج، نیافتاده است!!"

البته اعضای کمیته تبلیغ و ترویج توسط ر.آرش کمانگر، مطلع شدند که، ر.ح از این که اطلاعیه پیشنهادی ر.تقی روزبه بدست کمیته تبلیغ و ترویج هم رسیده است، متعجب شده بوده است. علاوه بر آن ر.آرش کمانگر معتقد بود که اصلاح اعلامیه مذکور (که مورد توافق اکثریت اعضاء کمیته تبلیغ و ترویج قرار گرفته بود، ضروری نیست به کمیته مرکزی ارسال شود، زیرا ر.ح از اینکه دبیرخانه بیانیه را به ک.ت.ب.ت هم ایمیل کرده است، **تعجب نمود!!** و بعلاوه "ک.م جوری دیگر فکر میکند!!")

البته ر.ح آن تعجب اش را بعداً کمی غلیظ تر و به نوعی دیگر در نامه 5 فوریه ارائه داد :

"کمیته مرکزی نه خواهان نظر کمیته تبلیغ و ترویج در باره پیش نویس بیانیه و نه خواهان ارسال آن به کمیته تبلیغ و ترویج شده بود."

راستش در سالهای اخیر در سازمان ما آنچه که گاه بصورت نکته انتقادی مورد توجه قرار گرفته بود، عدم مشارکت اعضاء در رابطه با همکاری ها و مساعدت های رفیقانه بوده است. اما این بار ر.ح به صراحت اعلام میداد که کمیته مرکزی، در این مورد، خواهان نظر ک.ت.ب.ت نبوده است!!!

در اینجا ضروری است که علت ایجاد کمیته های سه گانه (تبلیغ و ترویج، تشکیلات و ارتباطات - سه بازوی ک.م) را بخاطر بیاوریم. مطرح شده بود که کمیته مرکزی با وارد شدن به کارهای اجرایی، "فلج" میشود و در نتیجه از وظیفه اصلی اش که تحرک در زمینه سیاست گذاری های کلی است، غافل میشود.

لذا قرار شده بود که کمیته های سه گانه، در عرصه های سه گانه تشکیلات، ارتباطات و تبلیغ و ترویج، برنامه ریزی و فعالیت نمایند. برنامه ریزی ها و تصمیماتی که بمثابة فعالیت های کمیته مرکزی است. مگر اینکه در موردی نظر کمیته مرکزی چیز دیگری باشد. در اینصورت نظر نهائی را ک.م اعلام مینماید.

اما اکنون با نظر برخی از اعضاء کنونی ک.م مواجهه میشویم که میگویند، کمیته مرکزی خواهان نظر کمیته تبلیغ و ترویج در باره پیش نویس فلان بیانیه نیست! و یا این که در جایی که کمیته مرکزی به تفاوت نظر هائی با ارگان اجرایی تبلیغ و ترویج مواجه میشود، القاء میشود که کمیته تبلیغ و ترویج ضروری نیست که اظهار نظر کند و یا روی اطلاعیه ای که ک.م هنوز در باره آن تصمیم گیری نکرده است، بحث، تبادل نظر کرده و اصلاحیه به ک.م ارائه بدهد!

این رفقا باید به نظرشان بصراحت بدهند؛ آیا ک.ت.ب.ت (ارگان تبلیغ و ترویج) حق دارد که اظهار نظر نماید! اگر پاسخ منفی است. آنگاه پاسخ دهند که در رابطه با اعضاء سازمان هم همین حکم صدق میکند؟ (هر چند که اعضاء ک.ت.ب.ت نیز اعضاء سازمان هستند.!!!).

به واقع این تعداد از اعضای کمیته ریزی که اینگونه اظهار نظر و عمل مینمایند، روش جدیدی را عرضه نموده اند. روشی که در تکامل آن، خطر این وجود دارد که از مرکزیت دمکراتیک سازمان، تنها مرکزیت باقی بماند.

در غیر اینصورت، این چه معنا دارد که ارگان تبلیغ و ترویج سازمان بحث و تبادل نظر میکند (اتفاقاً در 29 ژانویه جلسه ک.ت.ب.ت دو برابر وقت معمول به طول کشید- 4 ساعت) و نظرش را در کلیت و بگونه کنکرت به ک.م ارائه میدهد، اما، ک.م نه کتباً به آن پاسخ میدهد و نه مایل به برگزاری جلسه مشترک با ک.ت.ب.ت میشود.

حتی زمانی که دو نفر از اعضاء کمیته مرکزی، پیشنهاد جلسه مشترک با کمیته تبلیغ و ترویج را مینمایند، پیشنهادشان با بی توجهی روبرو میشود. آیا این روش کار مبتنی بر مرکزیت دمکراتیک است؟

همین جا ضروری است که به نکته دیگری نیز اشاره شود؛ اگر کمیته مرکزی در رابطه با اعلامیه فوق الذکر اصل مشورت با کمیته تبلیغ و ترویج را پذیرفته بود و به آن عمل میکرد و پس از آن تصمیم میگرفت (تصمیم درست و یا غلط)، طبعاً از حق خود بمتابۀ بالاترین ارگان تشکیلاتی - در فاصله دو کنگره - استفاده نموده بود، اعضاء و ارگان های سازمان موظف بودند که - با محفوظ بودن حق انتقاد و یا اعتراضشان - آن مصوبات را احترام گذاشته و رعایت نمایند.

اما این بار کمیته مرکزی چنین رفتار ننموده است. حتی پس از آنکه تمایل اش به زیر پا گذاشتن حق اظهار نظر ک.ت.ب.ت را عیان نموده است.

اگر ر.رحیم درخواست ننموده بود که اسنادی را دبیرخانه به اطلاع اعضاء برساند، آنچه از شواهد و قرائن بر میآید، مسئول ک.م تصمیم نداشته است که قبل از انتشار علنی اعلامیه مذکور، هیچ توضیحی در این مورد ارائه دهد. ر.ح مینویسد: " چون رفیق رحیم در نامه اش به من که در این دوره مسئول کمیته مرکزی هستم... خطاب کرده است من این توضیحات را نیز ضمیمه میکنم". این عبرت انگیز است!

قبل از اینکه این نامه را به پایان ببرم، یادآور میشوم که در جلسه چهارشنبه 28 ژانویه، کمیته مرکزی، بعلمت آنکه اعلامیه مورد بحث را " برخی رفقا خوانده بودند"، لذا تصمیم میگردد در آن جلسه ک.م، اعلامیه مذکور را مورد بحث قرار ندهد. (البته همین "استدلال" را ر.آرش کمانگر روز بعد، در جلسه ک.ت.ب.ت ارائه داد و خواستار آن شد که اعلامیه مذکور در آن جلسه ک.ت.ب.ت مورد بحث قرار نگیرد!).

اگر توجه داشته باشیم که در روز 28 ژانویه، بیش از یک ماه از آغاز جنگ و نزدیک به دو هفته از آغاز آتش بس گذشته بود، در انتشار این اعلامیه، کمیته مرکزی منطقاً نمیبایست این چنین عجله میکرد. بویژه که قاعدتاً، ر.آرش کمانگر و ر.ح اطلاع داشته اند که اطلاعیه مذکور در ک.ت.ب.ت مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفته و کمیته تبلیغ و ترویج در این رابطه تقاضا نموده است که نظرش مورد توجه ک.م قرار بگیرد. فزون بر آن، ارسال این اطلاعیه به سایت و نشریه در روز دوشنبه 4 فوریه، تنها دو روز قبل چهارشنبه 6 فوریه، که قاعدتاً جلسه ک.م میبایست تشکیل میشد، بوده است. سؤال دیگری که در اینجا جلب نظر می نماید این است که، با توجه به حساسیت موضوع اختلاف نظر مابین (ک.ت.ب.ت) و (ک.م): علت این همه عجله ر.ح (مسئول ک.م) در رابطه با انتشار اعلامیه مذکور چه بوده است؟

انتظار من این است که آن تعداد از اعضاء ک.م که اینگونه روش ها (عملاً گرایش به مرکزیت - در مقابل مرکزیت دمکراتیک) را - لااقل در رابطه با اعلامیه فوق الذکر - بکار گرفته اند، با انتقاد بخود به صلابت ک.م نیرو رسانند و فزون بر آن در مواردی که اختلاف نظر وجود دارد، بگونه ای رفتار نمایند که به روابط رفیقانه درون سازمانی خدشه وارد شود.

گفتارها و رفتارهایی که عرصه را بر رفقایمان تنگ نماید، میتواند نتایجی بیار آورد که به تضعیف نیرویمان منجر شود. استحکاکات غیر ضروری درون سازمانی، خوسته و ناخواسته باعث به هرز رفتن نیرویمان خواهد شد. امر که مطمئناً نمیتواند خواست هیچ انسان ترقیخواه و مبارزی باشد.

نجفی

پنجشنبه 5 فوریه 2009

موضوع : بیانیه تحلیلی ر. تقی روزبه در مورد تهاجم اسرائیل به غزه

دبیرخانه سازمان متن پیش نویس یک بیانیه تحلیلی در مورد تهاجم اسرائیل به غزه ، که توسط ک م به ر. تقی روزبه سفارش داده شده بود را به ک ت ت نیز ایمیل کرده است .

در جلسه ۲۹ ژانویه ک ت ت به پیشنهاد اکثریت اعضای کمیته ، بحث و بررسی این بیانیه در دستور جلسه قرار گرفت . رفقای ک ت ت پس از چند دور بحث ، با اکثریت آراء (پنج رای) نکات زیر را به تصویب رساندند :

1- با کلیات این بیانیه موافقیم و از زحمتی که ر. تقی روزبه کشیده تشکر میکنیم .

2- از اینکه در این بیانیه با جریانات ارتجاعی نظیر حماس بطور مشخص مرزبندی شده ، مخالفتی نداریم . اما معتقدیم مسئله " صدای سوم " هیچ ربطی به فاجعه تهاجم به غزه که نوعی آشکار از جنایت علیه بشریت است ، ندارد ، از اینرو خواهان حذف همه عباراتی هستیم که به موضوع صدای سوم اشاره دارد.

3- از رفقای ک م میخواهیم که در جریان بررسی و تصویب این بیانیه ، نظر رسمی ک ت ت را مورد ملاحظه قرار دهند .

با درودهای رفیقانه - کمیته تبلیغ و ترویج سازمان

۳۰ ژانویه ۲۰۰۹

نگاهی به مباحثات مطرح شده در نشست پالتاکی هفته پیش، و در دفاع از صدای سوم: تقی روزبه

معلوم شد که در سازمان ما هم در مورد برخورد با بحران غزه ظاهراً دوگرایش رویکرد وجود دارد: درحالی که هر دوگرایش در محکوم کردن حمله اسرائیل به مردم غزه و کشتار آنها و ارتکاب به جنایت جنگی اشتراک نظر داشتند، اما در همان حال یک نظر خواهان مرزبندی با بنیادگرایی و جنبش اسلامی بود و گرایش دیگر آن را به منزله تعیین نرخ در وسط معرکه و در حکم تضعیف مقاومت مردم فلسطین، میانه گیری و عمده و غیر عمده کردن آن تلقی می کرد. باین ترتیب یک بار دیگر معلوم شد که همان مشکل دبیرین دوگانگی در اتخاذ موضعی مستقل و سوم در مورد منازعات فی مابین بنیادگرایی با امپریالیسم، مشکلی که از بدو انقلاب ایران گریبان نیروهای چپ را گرفته و باین و آن سو کشانده است هم چنان حل نشده باقی مانده و هم چون گناه اولیه مارا همراهی می کند. معلوم شد که صدای سوم یعنی آن رویکردی که طی این سالها بحث و گفتگو و درکنگره های سازمانی مورد تأیید قرار گرفته و کمیته مرکزی هم در اجلاس اخیر خود بر همان اساس عمل کرده است، گویا فاقد کارائی در سربز نگاه ها و شرایطی است که معرکه نبرد داغ می شود. از همین رو ظاهر اباید محترمانه از کنار چنین راهبردی ریشد.

البته در دفاع از بی خاصیتی صدای سوم، در کشاکش بین امپریالیسم و بنیادگرایی، سخنانی هم رد و بدل شد که در جای خود جالب بود:

معلوم شد که در سوند ظاهراً بنیادگرایان چنان متمدن شده اند که دیگر حتاً شعار مرگ بر اسرائیل هم نمی دهند. باتمامیت گرایی بدو رود گفته و به گونه ای که ظاهراً دیگر مانع ابراز وجود دگراندیشان و تلاش آنها برای ایجاد صف و باشعارهای مستقل نمی شوند. دیگر "بحث" به بعد از پیروزی موکول نمی شود و ظاهراً ما دیگر نباید نگران بریدن زبانهایمان پس از پیروزی باشیم. و یگفته میشود که بزرگترین درسی که از راه کار گرفته ایم "الاهم فی الاهم" کردن است. و البته من راه کارگری نیز به نوبه خود سخت در شکفت که این دقیقاً معکوس آن چیزی است که لااقل من فرا گرفته ام. چرا که نمی توانم فراموش کنم که همواره بخش مهمی از فعالیت سیاسی و قلمی و عملی امان را صرف مقابله با افسون منطق گزین بین بد و بدتر و شرکمترو شریبتر و رهائی از مصلحت گرایی های مقطعی و بدون افق و خنثی کردن استدالات آنها کرده ایم (در این جا عرض منطق رویکرد آنهاست و نه اینکه اکنون به کدام قبله نمازی گذارند). درست است که همواره به "شریبتر" توجه داشته ایم، اما با این ویژگی که اجازه نداده ایم مرز هایمان با "شرکمت" در هم آمیزد و آن و ربام بیقتیم. مقطع سفارت آمریکا و باصطلاح تب انقلاب دوم فراز درخشانی بود از هم از همین رویکرد (و با طرح این شعار که مبارزه ضدامپریالیستی از مبارزه طبقاتی جدانیست). میتوان گفت که در مجموع گروه خونی ما با جدا کردن آزادی و عدالت و این هر دو از مبارزه ضدامپریالیستی هم خوان نبوده است. اما در همان حال در جلسه پالتاکی و توسط راویان دیگر گفته و معلوم شد که در همه جا چنین نبوده و گویا بنیادگرایان و یامدافعان حماس و اسلام در آلمان و یا فرانسه به نوعی دیگر - همانگونه که ما معمولاً شناخته ایم - بوده اند و ظاهراً به قدر سوندی ها متمدن و قادر به تحمل دگراندیشان نبوده اند. در پاریس معلوم شد به محض به حرکت درآمدن جماعت عظیم راه بیمایان، دوگانگی در شعارها و پلاکاردها و پرچم ها و صفوف راه بیمایان از هر سو متمایزی می شود. در ایران یعنی ام القراء حاکمیت اسلام هم میدانیم که به بهانه همین عدم تضعیف صف یک پارچه در برابر اسرائیل عملاً هرگونه انتقاد از حماس و خرده گرفتن از جبهه اسلامی ممنوع بود و دستاویز جدیدی شد برای بستن دهان ها و بهانه ای برای حمله به مدافعان حقوق بشر و روزنامه ها و تنگ تر کردن فضای تنفس عمومی (و در نتیجه دفاع از صدای سوم متضمن پرداخت

هزینه های بیشتری گردید). در غزه هم یا ظاهرا چپی و صدای سومی وجود ندارد(!) و یا اینکه سرنوشت چپ ها و فشار سنگینی که از قبیل تسلط و حاکمیت حماس و تقویت آن وارد میشود مهم نیست و ربطی به ما ندارد.

اما آیا برآستی صدای سوم تا این حد بی بویی خاصیت شده است؟:

گفته میشود و بد رستی (ومن نیز بسهم خود در نوشته اخیر خودم به آن پرداخته ام) که هرگز نباید مردم غزه را با حماس یکسان گرفت. اما از این حکم درست چه چیزی بدست می آید؟ این که مرز بندی و تمایز با بنیادگرایان لازم نیست؟ اگر چنین باشد، این که خود به معنی یکسان گرفتن مردم و حماس خواهد بود؟! گفتن یک اصل درست و گریز از الزامات آن منجر به نفی همان اصل در عمل می گردد.

آیا صدای سوم برآستی صدای میانه است و میانه گرفتن؟ بسته به آنکه انسان کجا ایستاده باشد می تواند در این مورد به ابراز نظر به بیردازد. ما ابتدا جای دیگران را تعیین نمی کنیم و سپس در میان آنها، اگر جایی مانده باشد، در جستجوی مکانی برای خود باشیم. تا آنجائی که به ما مربوط می شود صدای سوم به مثابه یک صف و جنبش خود بنیاد، و مرکب از پتانسیل بالفعل و بالقوه، هستی اصیل خود را دارد که برخاسته از خود و واقعیت عینی و در تمایز کیفی با واکنش ها و رویکردهای واپسگرا و ارتجاعی دیگر قرار دارد. و از این واقعیت که کنش ها و از جمله نبرد و مقاومت بنیادگرایان و حامیان آنها در برابر تجاوز اسرائیل الزاما از سنخ همان مقاومت و نبردمانیست. این صدا و جنبش سوم برای رهائی و آزادی است و روبرو جلو دارد و نه به قهقرا، و مبتنی بر مداخله فعال و آگاهانه همه شهروندان فلسطینی و... است. این کنش مستقل و وقوف به آن حتا بگیرم که تعداد اندک باشیم وجود دارد و باید هم وجود داشته باشد و از منظر خود و هویت و منافع خویش به تجاوز دشمن سلطه جو و سایر رویکردهای اجتماعی بیردازد. اساسا اعمال هویت یعنی مرز بندی و عدم اعمال هویت یعنی بی هویتی، و حاصلی هم جز نفی خود و منحل شدنش در کمرکننده حاکم ندارد. پس اگر بحث برای یافتن مکانی برای خود در میان آنها نیستیم، ما هستیم و از منظر خود و منافع خود به جهان می نگریم. مساله آن است که اساسا کنش جریانی مثل حماس (یعنی کنش حاکم بر جبهه مقاومت کنونی در غزه) و در برابر تجاوز اسرائیل و حامیان امپریالیست اش عینا معادل کنش ماننیست و در تمایز و سمت و سویی کیفیا مغایر با ما و در جهت خفه کردن هر چه بیشتر ما قرار دارد. باین اعتبار چه بسا - و علی القاعده باید چنین باشد- در نبرد علیه سلطه طلبی و اشغال گری امپریالیستی دولت اسرائیل پیگیر تر از حماس هم باشیم و به ناپیگیری ها و سازش هایش خرده بگیریم. چرا که میدانیم سازش و درگیری ایندو از مشخصات جدانشدنی آن ها و از جمله بنیادگرایی است که خود مخلوق اسرائیل و قدرت های بزرگ بوده است. پس فی الواقع صدای سوم و یا هر عنوانی که بخواهیم به آن بدهیم در نوع و ماهیت مقاومت اش در برابر صدای حاکم و باصطلاح اول و بطور اخص در برابر تجاوز اخیر آن، دارای تفاوت های کیفی با صدای باصطلاح دوم است. صدائی که علیرغم حضورش در جبهه مقاومت و در برابر دشمن غدار و مشترک اما از موضعی واپسگرایانه به تجاوز صورت می گیرد. این تفاوت ها در تمامی عرصه ها اعم از نوع سازمان یابی، شعار ها و شیوه های مبارزاتی و برنامه و اهداف وجود دارد. آنها را می توان در لحظه لحظه مبارزه و در تمامی سطوح ریز و کلان مشاهده کرد و بنابراین پنهان کردنی و مسکوت گذاشتنی نیست. مهم است که بدانیم که تلاش برای تشکیل این صف مستقل و در همه جا از همان درون خانه و محله و کوچه و مدرسه و دانشگاه و صف اعتراضات و تاسطح اعلام موضع برنامه ای و یاسیاسی و... و در برابر دشمن مشترک جریان دارد.

بنابراین تشکیل صف مستقل تحت هر شرایطی غیر قابل صرف نظر کردن است. و ما همواره ناگزیریم که از منظر هویت خویش و و دفاع از بود خویش، حرکت کنیم و گر نه دچار مرگ و نابودی خواهیم شد. باید مصداق آن موجی باشیم که دایما زرمه می کند "هستم اگر می روم، گر نروم نیستم".

صدای سوم از قضا دقیقا در گرماگرم تصادم یازده سپتامبر در میان خون و آتش، در مباران و لشکر کشی به افغانستان و در تهاجم وحشتناک به عراق و در متن تظاهرات عظیم جهانی و در یک کلام در میان معرکه نبرد دو قطب ارتجاعی امپریالیسم و در کنش های واپسگرایانه به تعدی ها و تجاوزات آن از سوی بنیادگرایان، بیش از پیش ضرورت و اهمیت وجودی خود را نشان داده است. و بهمین دلیل نمی توان ادعا کرد که در دوره های قطب بندی های حاد گویا بی خاصیت است. و انگهی اگر یک راهبرد نتواند صحت و کارائی خویش را در چنین لحظات حساسی نشان بدهد به چه دردی خورد؟ چرا که از قضا دقیقا در چنین شرایط حساس و فضاهای قطب بندی شده است که صدای مستقل و رهائی بخش می تواند ابراز اندام نماید و حضور و حقانیت خود را به اثبات رساند و گوش ها و نگاه ها را بسوی خود جلب کند. و گر نه در شرایط عادی کسی نه اعلامیه می دهد و نه اگر داد توجه کسی را به خود جلب می کند. برای چه موضع می گیریم؟

بی شک معضل بنیادگرایی و امپریالیسم و نیز مساله منازعه تاریخی فلسطین و اسرائیل و اشغال گری آن که متأسفانه اکنون در غزه و بخش مهمی از فلسطینی ها از سوی یک جنبش بنیادگرا نمایندگی میشود یک امر محلی و بی اهمیت نیست، بلکه یک کشاکش جهانی و بااهمیتی جهانی است. ضمن آنکه بدلیل همین خصلت غالب و دو صدائی آن آشفتگی های وسیعی در جبهه مردم و نیرو های سیاسی حول آن در همه جا وجود دارد. و بهمین جهت عموما در چنین لحظاتی، توجه ذهن های مردم و نیرو ها - در مقایسه با شرایط عادی- به دنبال آن هستند که بدانند کدام موضع درست تر است به دردهایشان پاسخ می دهد و کدام نیروی اجتماعی می تواند راهی برای برون شدن و وضعیت تناقض آمیز و پایان دادن به سیکل باطل کنونی پاسخ درستی بدهد. چرا که وقتی مساله ای فراگیر و بین المللی می شود فی الواقع مساله همه میشود و همه را به نوعی به موضع گیری می کشاند. بخصوص وقتی یک سازمان انقلابی و سوسیالیست موضع می گیرد، فقط محلی موضع نمی گیرد و فرض بر این است که با پیام خویش می خواهد بگوید که رویکردش اصولی و پاسخ دهنده به وضعیت است. آیا فی المثل وقتی اعلامیه میدهیم دوست داریم که در داخل ایران جنبش دانشجویی و روشنفکران و زنان و کارگران و زحمتکشان و... همان موضع ما را داشته باشند؟ قطعاً. و اگر آنها چنین کنند و بپذیرند که لازم نیست فی المثل با حماس و بنیادگرایی و مواضع رژیم مرز بندی کنند، به معنی آنکه همه دچار اپیدمی همه باهم بشوند و عملا به زیر پرچم رژیم اسلامی بروند و هم چوب را بخورند و هم پیاز را نیست؟ البته میدانیم که نیت بیانیته و بیانیته نویسان ما (و حتا همه کسانی که در جلسه پالتاکی سخن گفتند) قطعاً چنین نبوده است ولی مشکل آن است که مواضع اعلام شده را با نیت و طینت آدم ها تفسیر نمی کنند. و یا آیا پیام ما به چپ ها و نیرو های آزادیخواه در میان مردم غزه و یا به سایر مردم جهان این است که بدون آنکه پیروای حماس و بنیادگرایی را داشته باشند، بدون تمایز کردن شعار ها و صفوف خود و بدون منزوی کردن صدای بنیادگرایی با صدائی بلند و یک پارچه فقط به محکوم کردن جنایت اسرائیل بسنده کنند و گر نه ممکن است جنبش مردم فلسطین آسیب به بیند؟ آیا تلاش

های سالهای اخیر ما خطاب به افکار عمومی جهان که در مخالفت به حق خود با امپریالیسم ویا اسرائیل و علیه جنگ ها، و بدون آنکه کمترین سستی در مبارزه علیه امپریالیسم داشته باشند، در عین حال از مرزبندی با بنیادگرایی غافل نباشند و همزمان از موضع سوم، صدای خود را علیه اقدامات ارتجاعی بنیادگرایان بلند کنند، نادرست بوده است؟ و آیا اکنون این ماهستیم که می خواهیم به این یک جانبه گری و به آنها پیوندیم؟! یا آنکه هم چنان بر آنیم که بنیادگرایی و امپریالیست ها در دست هم مواضع یکدیگر را تقویت می کنند و فضا را برای صدای مستقل رهائی و آزادی تنگ ترمی سازند؟

من نمیدانم برای چه محکوم کردن بی قید و شرط جنایت ها و تجاوز جنگی و ضد بشری اسرائیل (نه فقط به کودکان ویا مردم غیر نظامی بلکه هم چنین کل مردم غزه و کلیه انسانهای ساکن آن صرف نظر از اینکه چه کسی با چه ایدئولوژی قربانی آن میشود) و در همان حال مرزبندی سیاسی- عملی با شعارها و اهداف و شیوه آن نوع مقاومتی که در زیر چتر بنیادگرایی صورت می گیرد چه منافاتی با هم دارد و چرا احيانا به ضرر کل مقاومت است؟ مگر ما معتقد به صفوف همه با هم هستیم؟ مگر بجز این است که تقویت جنبش مقاومت از زاویه مطالبات و افعال دموکراتیک و مبتنی بر اراده آزاد و سازمان یابی آگاهانه مردم در گرو تضعیف هژمونی حماس ویا سازشکاران سازمان آزادی بخش غزه است و به معنی تداوم جنبش فلسطین بسود مردم فلسطین است؟. و اگر جز این است برآستی چگونه و تحت چه شرایطی و در کدام لحظات و مقاطع می توان به ابراز هویت مستقل پرداخت؟

چرا اگر دریابیم ای اعلام کنیم که جنایت اسرائیل را محکوم می کنیم و صراحتاً بگوئیم که اسرائیل دست به کشتار مردم غزه و بدترین نوع آپارتاید نژادی- مذهبی زده است و خواهان توقف فوری و بدون قید و شرط آن و محاکمه اش به اتهام جنایت علیه بشریت ویا اعمال جنایات جنگی باشیم و در همان حال بگوئیم که موضع ما علیه اسرائیل و مردم آن با مواضع حماس و بنیادگرایان متفاوت ویا آن مخالف است و مهمتر از آن، آنرا علیرغم اراده و میل و کارشکنی حماس و حماس ها در عمل هم اجرا کنیم و تحت هر شرایطی اعلام بداریم که ماصدای مستقل سومیم و نه صدائی در ذیل صدای بنیادگرایان و در زیر چتر آنان، موجب تضعیف جنبش می شود؟. از قضا باین ترتیب نه فقط از هویت خویش دفاع می کنیم بلکه هم چنین از طریق ختنی کردن بخشی از دستاویزهای اسرائیل که مبارزه مردم غزه را عیناً معادل مواضع و عملکرد حماس و بنیادگرایان می نامد و بخشاً باین ترتیب افکار عمومی جهان را می فریبد به تقویت جنبش یاری رسانده ایم. بی شک مسلماً منظور من از موضع گیری اصولی و همه جانبه و ناظر به مولفه های اصلی گوناگون به معنی آن نیست که در هر اعلامیه و موضع گیری بخواهیم در آن واحد با همه چیز مرزبندی کنیم. بلکه بحث بر سر آن است که در رویدادهای مهم که عموماً ذهن همه را بخود مشغول کرده است نمی توان زبان باز کرد و فقط به جنبه ای از عوامل دخیل در آن اشاره کرد و در مورد سایر جنبه ها سکوت اختیار کرد. مسلماً ما زاویه و جهت خود را داریم و طرح آن به هیچ وجه به معنای همسوئی با تصورات و ادعاهای نادرست دشمنان مردم فلسطین و یا تصورات القاء شده و نادرست- مثلاً نظیر پرتاب موشک های حماس به مثابه عامل اصلی تجاوز و کشتار اسرائیل- در این عرصه ها نخواهد شد و نباید بشود.

در این میان متأسفانه فراخوان پاریس هم میله را به سوی دیگر خم کرده است که با مواضع سازمانی ما در دفاع از صدای سوم، صدای رهائی و آزادی، چندان خوانائی ندارد. و این در حالی است که مثلاً نگاهی به دو موضع گیری کانون نویسندگان و کانون مدافعان حقوق کارگر در داخل کشور، یعنی در شرایطی که طبعاً دفاع از صدای سوم مستلزم پرداخت هزینه است، در حدی که در داخل می توان مطرح کرد و علیرغم هر عیبی و ایرادی هم که به نحوه طرح آنها می توان داشت، در هر حال و به نوعی در مرزبندی با بنیادگرایی- شفاف تر از ما نگاشته شده است. شاید باین دلیل که آنها در شرایطی قرار دارند که بهتر از ما معنا و عواقب عدم مرزبندی با بنیادگرایی را لمس و درک می کنند.

19-01-2009 - تقی روزبه

اتخاذ تاکتیک صدای سوم یا تقویت حماس ؟ اکبر شالگونی

رفقای کمیته مرکزی سازمان، با انتشار بیانیه "پیرامون تهاجم اسرائیل به غزه و پیامدهای آن!"

تاکتیک صدای سوم مورد نظر خود را ، به صورتی تقریباً مشخص تر، مطرح کردند . و به همین دلیل ، میتوان تناقض این

تاکتیک را با اهداف سازمان ، تعیین کرد . ولی قبل از پرداخت به بیانیه

رفقای کمیته مرکزی لازم می دانم ، نگاهی هر چند اجمالی به نوشته ر- وریا بامداد داشته باشم . چرا که

این نوشته با صراحتی کامل و بدون پوشش ، صدای سوم را در وضعیت مشخص نمایان می کند . و از جهتی دیگر فکر میکنم

شاید رفقای ترجیحاً این صراحت را به کار نمی برند یا به تبعات اتخاذ چنین تاکتیکی توجه نمی کنند . ولی به ناچار باید پذیرفت

، نوشته ر- وریا بامداد ، با سایه روشن هائی ، آینه تمام نمای " صدای سوم " ، در مقطع مشخص حمله اسرائیل به نوار غزه

است .

در این نوشته، ر- وریا بامداد با اراده بی نظیری قصد دارد ، درستی " صدای سوم" یا موضع همزمان، بر علیه حمله اسرائیل به غزه و جنگ افروزی و ... حماس را ثابت کند ، و در این راستا از به کار بردن اخبار نادرست و حتی واژگونه نیز ، ابائی ندارد . ر- وریا بامداد در معرفی حماس چنین مینویسد :

"موضع تجزیه طلبی حماس در دو شقه کردن جنبش فلسطین"

- یعنی برای حفظ یکپارچگی جنبش فلسطین، باید حماس از موضع سازشکاری فتح پیروی کرده و نقش پاسبان دولت های غربی رابه عهده میگرفت؟! -

" سیاست های ماجراجویانه ی آن در بر افروختن آتش جنگ کنونی "

- به شهادت تمامی جنا پتهای اسرائیل بر علیه مردم فلسطین و به شهادت سیاست مشخص اسرائیل ، یعنی از بین بردن امکان، پا گرفتن دولت مستقل فلسطینی، دلایل حمله اسرائیل به غزه ربطی به حماس ندارد ، و این تنها ادعای دولت اسرائیل و تائید دولت های غربی است.-

ر- وریا بامداد در مورد بحران غزه وحمله اخیر ارتش اسرائیل ، نظر روشن و صریحی دارد ، او مینویسد:

" رفقا این آتشی که در زیر خاکستر مدفون بود چرا نا به هنگام بر افروخته شد؟ مگر غیر از این است که حماس به طور رسمی اعلام کرد که در پایان زمان بندی شش ماهه پای بند ادامه ی آتش بس نیست و با پرتاب چند موشک ال قاسم که نه برد چندانی دارد و نه قدرت تخریب چندانی، بهانه ی کافی و لازم را برای یورش اسرائیل و ادامه ی نسل کشی ارتش صهیونیستی فراهم نمود و چرا نباید این حقیقت و این ماجراجونی را نادیده بینگاریم ؟ "

ر- وریا بامداد برای اثبات حقانیت " صدای سوم" ، بر خلاف همه دلایل وشواهد روشن ، هم صدا با دولت های اسرائیل و غربی عامل شروع جنگ را حماس معرفی میکند و در ادامه با شتاب و صراحت بیشتری هر دو طرف را ، مسئول می داند .
" چرا نباید بگوئیم که این جنگ، از هر دو جانب جنگ انتخابات است، حماس با ماجراجویی های خود می خواست بر انتخابات اسرائیل اثر بگذارد و به روی کار آمدن جناح لیکود یاری برساند و حاکمان وقت اسرائیل هم به فال نیک گرفتند تا نشان دهند در کشت و کشتار مردم فلسطین چیزی از رقیب لیکودی خود کم ندارند "

ر- وریا بامداد مضمون حمله اسرائیل و پشتیبانی دولت های امپریالیستی راجنگی پیش گیرانه ، در مقابل نقشه های جنگی حماس با پشتیبانی جمهوری اسلامی می خواند . او مینویسد:

"آیا دولت اسرائیل و دولت های امپریالیستی پشتیبان او دست روی دست می گذارند تا حماس به کمک جمهوری اسلامی خود را برای درگیری تازه تری آماده سازد و ما چرا نباید ضمن محکوم کردن تجاوز جنایت کارانه ی اسرائیل با این نوع ماجراجونی ها مرزبندی نکنیم."

ر- وریا بامداد در مورد انتخاب حماس در یک انتخابات دموکراتیک از طرف مردم فلسطین می نویسد:

" اگر بنا باشد که حماس نماینده ی فلسطینی ها باشد رهبران اسرائیل نماینده ی اسرائیلی ها نیستند؟ و مگر رهبران جمهوری اسلامی هم غیر از این ادعا دارند که برگزیده ی مردم ایران هستند و مجلس خبره گان، مجلس شورای اسلامی و رئیس جمهور را مردم در یک انتخابات دموکراتیک تعیین می کنند! "

این روشن است که رهبران اسرائیل نماینده مردم اسرائیل هستند ، ولی مثال جمهوری اسلامی آشفتگی استدلال است ، چرا که بر خلاف انتخابات نوار غزه و اسرائیل ، بنا بر قوانین جمهوری اسلامی مردم تنها میتوانند کسانی را انتخاب کنند که شورای نگهبان تائید کرده است و به عبارت دیگر برخلاف انتخاباتی دموکراتیک، در ایران هر کسی نمی تواند منتخب شود و هر کسی میتواند هر کسی را از میان کسانی که مورد تائید شورای نگهبان واقع شده ، انتخاب کند . و علاوه بر این ها ، حکومت جمهوری اسلامی انتخابی نیست . یعنی دستگاه ولایت فقیه که تمام قدرت حکومتی در دست اوست ، طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی انتخابی نیست . گرچه گویا ر- وریا بامداد خود میدانند

این مثالی است بی ربط و حماس را مردم فلسطین در شرایطی انتخاب کردند که نهادهای مستقل بین المللی و از جمله وا بسته به دولتهای غربی، ناظر این انتخابات بودند . پس بنا بر این با شتاب بیشتری نظرات خود را بی پروا تر و صریح تر بیان میکند . و شدت این شتاب چنان است که به سقوط آزاد منجر میشود . از نظر او ملت فلسطین جیره خوار - مزدور - حماس است و رای جیره خوار چه اعتباری میتواند داشته باشد . به نظرات ر- اردین توجه کنید :

"مگر مردمی که بیش از پنجاه درصد آنان جیره خوار حماس هستند و وابسته به کمک های نقدی، جنسی و خدماتی آن، جسارات آن را دارند که به غیر از نامزدهای مورد تائید حماس به نامزدهای رقیب اصلی رای دهند تا چه رسد به نامزدهای مردمی و ناوابسته! "

"به راستی اکثریت قریب به اتفاق مردم بیکار و بی نوای فلسطینی در نوار غزه که وابسته به دریافت صدقه ی هفته گی و ماهانه هستند و کم و بیش برخوردار از خدمات حماس! و تحت آوازه گری های دروغین رهبران آن دایر بر نابودی دشمن صهیونیستی و راندن آن ها از تمام خاک فلسطین با برخورداری از یاری های بی دریغ جمهوری اسلامی، می توانند آزادانه دست به گزینش بزنند. "

چه کسی مردم فلسطین را صدقه بگیر کرده است ؟ آیا عامل مستقیم آن اسرائیل نیست ؟ ولی با تمام این فشار ها ، سرکوب ها ، کشتار ها ، مردم فلسطین تسلیم نشده اند ، مقاومت کرده اند و برای همین خواست بر حق و انسانی به نیرویی مرتجع ولی مقاوم رای داده اند . با استدلالی که ر- وریا بامداد کرده است ، باید همه زندانیان سیاسی را در همه دنیا ، جمعی جیره خوار بدانیم که از خود اراده ای ندارند . مقاومت ! عنصری که در سراسر نوشته ر- وریا بامداد وجود ندارد . و از همین روست که در مورد انتخاب حماس از جانب مردم فلسطین ، چنین می نویسد :

"... چرا فریب خوردن توده های فلسطینی را در گزینش نامزدهای حماس دلالت بر دموکراتیک بودن انتخابات و نشانه ی گزینشی دموکراتیک می دانند و نه نشانه ای از یک گزینه ی غیر دموکراتیک و گزینشی بین بد و بدتر و تازه در گزینش بد و بدتر هم، به دام بدتر افتاده اند "

و باز با تاکید بیشتری ، ادامه می دهد :

"این نوع انتخابات که انتخابی است بین بد و بدتر، هرگز نمی تواند عنوان دموکراتیک داشته باشد به ویژه اگر در بین بد و بدتر

آن قدر کودنی در کار باشد که توده های فریب خورده با طناب پوسیده ی بدتر به ته چاه بیفتند! "

از نظر ر- وریا بامداد در فلسطین اشغالی بد فتح است و بد تر حماس ، ولی چرا ؟ قاعدتاً پاسخ باید این باشد ، چون فتح نیروئی لائیک است و حماس بنیاد گرا ست . ولی سازش کاری فتح و مقاومت حماس چه ؟ مردم فلسطین یا به روایت ر- اردین ، مردم کودن ! علیرغم همه خطرات از جانب اسرائیل و آمریکا ، مقاومت را بر گزیدند و به همین دلیل تنها نیروئی میتواند از اعتبار و نفوذ حماس در بین مردم فلسطین بکاهد ، که در مقاومت مردم فلسطین برای دستیابی ابتدائی ترین حقوق انسانی شان در صف مقدم باشد .

قبل از پرداخت به بیانیته رفقای کمیته مرکزی ، لازم میدانم در مقابل صراحت نظرات ر- وریا بامداد من هم به نوبه خود موضع خودم را هر چه صریح تر بیان کنم . تمام تلاش ر- وریا بامداد در نوشته اش این است که بگوید ، حماس هم در حمله اسرائیل به نوار غزه مقصر است ، نیروی سوریه و جمهوری اسلامی است و مردم غزه هم به سبب جیره خواری و کودنی به او رای داده اند ، پس باید همزمان ، هم اسرائیل و هم حماس محکوم شوند .

من فرض میکنم تمام ساکنین نوار غزه، نه مردم عادی ، بلکه خانواده های نیرو های حماس اند و زنان و کودکان و سالخورده گانی که در حملات زمینی و هوایی اسرائیل کشته شدند ، خانواده های اعضا و رهبران حماس بودند . در اینصورت باز خواهم گفت ، این جنایت علیه بشریت است و باید بی قید و شرط محکوم شود . من فرض میکنم ساکنین نوار غزه ، نه مردمی عادی ، بلکه خانواده های زندان بانان و شکنجه گران جمهوری اسلامی که رفقایم را در نبردی نا برابر به خاک انداختند ، هستند و انسان هائی که کشته شدند ، خانواده های آنها بودند . باز خواهم گفت ، این جنایت علیه بشریت است و باید بی قید و شرط محکوم شود .

اما بیانیته رفقای کمیته مرکزی ، نکات درستی در مورد حمله اسرائیل توضیح می دهد ، ولی در پایان " صدای سوم" مورد نظر خود را توضیح میدهد . رفقا می نویسند:

"صدای سوم، صدای آزادی و برابری ورهائی با مرزهای روشنی از دیگر صداها و گرایشات متمایز است. "

و بدنبال توضیح صدای سوم می نویسد :

"صدای سوم، صدای مقاومت توده های مردمی است که ضمن مبارزه قاطع و همه جانبه علیه اشغال و سلطه طلبی اسرائیل و حامیان امپریالیست آن ، و ضمن تلاش برای محکوم کردن دولت اسرائیل به مثابه جنایتکار جنگی، اما هرگز از مبارزه همزمان علیه سیطره جوئی ارتجاع – و از جمله جنبش بنیادگرای حماس برصفوف جبهه مقاومت غفلت نمی کند و آنرا از هدف های رهائی بخش و مردمی جنبش مقاومت جدا نمی داند. "

از آنجا که ، نه تنها چنین توده مردمی در نوار غزه نیست بلکه ، که اکثریت آنان با انتخاب حماس ، مردم غزه درست برعکس بیانیته رفقای مرکزیت عمل کرده اند ، پس به ناگزیر باید نتیجه گیری کرد : از آنجا که صدای سوم ، صدای آزادی ، برابری و

رهائی است. و از آنجا که مقاومت مردم غزه عاری از این صداست، پس مقاومت آنها نه صدای آزادی، نه صدای برابری و نه صدای رهائی است.

به نظر من این موضع گیری تناقض آشکار است با اهداف سازمانی و باور های سوسیالیستی ما و حتی با گفته خود رفقا که مینویسند:

"بی شک جنبش مقاومت مردم فلسطین علیه اشغال و سرکوب سیستماتیک را نمی توان به مقاومت و مبارزه هیچ گروه و سازمانی، چه از نوع بنیادگرایانه و چه هر نوع دیگر-والبته با در نظر گرفتن رابطه متقابل آنها- فروکاست."

آیا این موضع در خدمت تقویت حماس و بنیاد گرایی اسلامی نیست؟ متاسفانه رفقای مرکزیت توده، مردمی فرضی را، به جای جنبشی واقعی قرار داده اند، که به نظر من نمی تواند، بر خوردی جدی باشد. برای تضعیف نفوذ حماس، باید در مقاومت مردم فلسطین شرکت کرد، در دفاع از حقوق آن ها در کنارشان بود. کشتار آن ها، توسط رژیم اشغال گر اسرائیل را بی قید و شرط محکوم کرد. نفوذ حماس را تنها از طریق نفوذ بین مردم فلسطین، میتوان کاست.

با دروهای رفیقانه اکبرشالگونی 08.02.09

در ارتباط با بحث " غزه و صدای سوم " از شهاب برهان

رفقای عزیز!

دو ماهی می شود که این نوشته را شروع کرده ام و به دلیل مشکلات، امکان اتمام و ارسال بموقع اش را نیافته ام. هر چند حمله اسرائیل به غزه تمام شده و بحث رفقا حول آن هم فروکش کرده و به این اعتبار این نوشته من بیات شده است، اما اساس بحث همچنان مسئله است و من نمی خواستم در این رابطه ساکت بمانم.

شهاب برهان - ۲۵ مارس ۲۰۰۹

در ارتباط با بحث " غزه و صدای سوم "

محکومیت بی قید و شرط، به شرط آن که ...!

من بحثی را که پس از انتشار اعلامیه کمیته مرکزی در محکومیت حمله اسرائیل به غزه در گرفت از طریق نوشته ها دنبال کرده ام ولی متاسفانه امکان شرکت در جلسات اینترنتی را نداشته ام و جز اشاراتی که در یکی دو نوشته به این جلسات شده است، نمی دانم که چه صحبت هائی شده است. در محدوده نوشته هائی که دیده ام نکاتی به ذهنم رسیده است که مطرح شان می کنم.

بحث ها از این انتقاد به اعلامیه ۳۰ دسامبر ۲۰۰۸ کمیته مرکزی آغاز شد که چرا با برخورد یکطرفه با اسرائیل و مرزبندی نکردن با حماس، صدای سوم را نقض کرده است.

در رد این انتقاد، دو توضیح کم و بیش متفاوت دیدم. یکی این که در اعلامیه کمیته مرکزی صدای سوم نقض نشده چون در پاراگراف آخر بدون اسم برده شدن از حماس، مرزبندی غیر مستقیم با آن صورت گرفته است. و دوم این که مرزبندی با حماس و طرح صدای سوم در این واقعه مشخص موضوعیت ندارد و حتماً اساساً غلط است. این دو نظر، در این که نام حماس باید مسکوت گذاشته می شد مشترک اند. یکی می گوید غیر مستقیم باید با آن مرزبندی شود و دیگری می گوید مرزبندی با حماس و طرح صدای سوم در این مورد اساساً غلط است چون اسرائیل باید بی قید و شرط محکوم شود.

در نوشته های مخالف مرزبندی با حماس، پیش از هر چیز این سؤال برایم برجستگی پیدا کرد که قضیه « بی قید و شرط » از کجا وارد این بحث شده است؟ اصلاً انتقاد مزبور به اعلامیه کمیته مرکزی چه ربطی به قید و شرط در محکومیت اسرائیل دارد؟ چرا بی قید و شرط بودن محکومیت اسرائیل، در مقابل انتقاد به مسکوت گذاشته شدن حماس در این حمله قرار داده شده است؟ با وارد کردن این قضیه در بحث و قرار دادن آن در مقابل انتقاد فوق، موضوع این طور وانمود شده است که گویا کسی که منتقد مسکوت گذاشتن حماس در آن اعلامیه است، محکوم کردن

اسرائیل را مقید و مشروط به مرزبندی با حماس کرده است؛ یعنی نظر اش این بوده است که محکوم کردن این جنایت اسرائیل باید **به شرط** مرزبندی همزمان با حماس باشد **وگرنه اسرائیل هم نباید محکوم شود!** این انتقاد همچنین این طور تعبیر شد که گویا منتقدین انتظار « ۵۰ - ۵۰ » کردن اسرائیل و حماس را داشته اند!

این تفسیر و تعبیرها کاملا بی پایه و دور از حقیقت بوده اند. همه رفقای منتقد، حمله اسرائیل را بی قید و شرط محکوم دانسته اند و مضمون انتقادشان فقط و فقط این بود که اسرائیل **حتما و حتما** محکوم بشود ولی باید با حماس **هم باید** مرزبندی بشود. این، زمین تا آسمان با این که اسرائیل **به شرط** مرزبندی با حماس باید محکوم شود وگرنه نباید محکوم شود، فرق دارد. این تحریف، انتقاد را لوٹ و مسخ کرده است.

اما اگر چه انتساب این قید و شرط به آن انتقاد بی پایه بوده، ولی به میان آمدن قضیه قید و شرط در این بحث، بی پایه نبوده است. این قید و شرط میان محکوم کردن حمله اسرائیل و مرزبندی با حماس را رفقای گذاشته اند که از مسکوت گذاشتن حماس در این واقعه حمایت می کنند. آن ها در مقابل این نظر ناموجود و بی صاحب که اسرائیل به شرط مرزبندی با حماس باید محکوم شود وگرنه نباید محکوم شود(!؟)، از این سیاست دفاع کرده اند که محکومیت بی قید و شرط حمله اخیر اسرائیل، **مشروط و مقید به مسکوت گذاشتن حماس و سخن نگفتن با صدای سوم است.**

روشن است که این رفقا محکومیت اسرائیل را مشروط و مقید نمی کنند - که نباید هم بکنند - حرف شان مسکوت گذاشتن بی قید و شرط حماس و صدای سوم در حمله اخیر اسرائیل به غزه است. از دید این رفقا، معنی محکومیت بی قید و شرط اسرائیل، سکوت بی قید و شرط در باره حماس است. قضیه قید و شرط از اینجا پیدا شده است. اما چرا باید در حمله اخیر اسرائیل به غزه با حماس مرزبندی نکرد و صدای سوم را مسکوت گذاشت؟ راستی آنچه قاعده را در این مورد به استتنا تبدیل کرده است چیست و ویژگی حمله اخیر اسرائیل چیست که مسکوت گذاشتن حماس را الزام آور و صدای سوم را بی موضوعیت می کند؟

در نوشته ای اشاره ای دیدم حاکی از این که پیش از تهیه اعلامیه، در کمیته تبلیغ و ترویج بر سر مرزبندی کردن یا نکردن با حماس بحث و رای گیری صورت گرفته است. من در انجام چنین بحثی فی نفسه ایرادی نمی بینم. اما کدام وضعیت ویژه و استثنائی چنین بحثی را ضروری کرده و با چه استدلالاتی کمیته بر عدم لزوم مرزبندی صریح با حماس رای داده است؟ در اجرای سیاست صدای سوم، قاعده بر مسکوت گذاشتن نبوده و اگر استثنائی در کار است که چنین ایجاب می کند، باید دلیل قانع کننده ای برای آن ارائه شده باشد. این دلیل استثنائی مهم ترین موضوعی بود که می بایست در گزارش اجلاس این کمیته به تشکیلات به روشنی منعکس می شد - و شاید هم شده و من ندیده ام. اما در نوشته های رد و بدل شده بعدی، در ضرورت مسکوت گذاشتن حماس و موضوعیت نداشتن صدای سوم در ماجرای اخیر غزه استدلالاتی ارائه شده است دایر بر این که: این حمله اسرائیل به غزه، جنگ نبود، قتل عام بود، نسل کشی بود و دو صدائی وجود نداشت تا در برابرشان صدای سوم مطرح شود و غیره و غیره، و به این دلایل، این قتل عام باید بی قید و شرط محکوم شود.

گفتم که کسی محکوم کردن اسرائیل را به مرزبندی با حماس مشروط نکرده است؛ اما یکایک این

استدلال ها را بررسی کنیم.

قتل عام، شرط محکومیت بی قید و شرط

چرا برای محکومیت بی قید و شرط این جنایت اسرائیل، باید آن را قتل عام نامید؟ قتل عام، معنایش قتل همه یا اکثریت جمعیت یک خانواده، یک محله، یک روستا یک قوم و نژاد و غیره است. قتل عام سرخپوستان در آمریکا، قتل عام بومیان در استرالیا، قتل عام یک و نیم میلیون ارمنی در ترکیه، قتل عام ۱,۵ میلیون کمونیست در اندونزی توسط سوهارتو، قتل عام زندانیان سیاسی در جمهوری اسلامی، قتل عام هشتصد هزار رواندانی ... این ها قتل عام اند. اما در حمله اخیر اسرائیل هزار و پانصد تن از جمعیت یک و نیم میلیونی غزه کشته شدند؛ یعنی یک نفر از هر هزار نفر. این رقم بسیار بزرگی است اما قتل عام نیست. هر چیزی را با اسم خود اش بنامیم. من این تذکر را از رفقای وام می گیرم که گفته اند « هر چیز را به اسم خودش بنامیم، این جنگ نیست، و قتل عام است ». اگر صدای سوم موضوعیت ندارد و طرح آن غلط است چون جنگ نیست و قتل عام است، قدر مطلق قتل عام چقدر است و مرز بین قتل عام و جنگ کجاست تا بدانیم چه وقت مجاز به بلند کردن صدای سوم هستیم؟

وانگهی، آیا ابعاد کشتار و قساوت و شقاوت این جنایتی که اسرائیل کرد احتیاج به بزرگتر کردن دارد تا به حد محکومیت بی قید و شرط برسد؟ محکومیت بی قید و شرط این کشتار سبعانه و نازیستی را از قتل عام بودن آن نتیجه گرفتن، از ابعاد حقیقی این جنایت و فاجعه کاستن است؛ و این سؤال را در پی می آورد که چرا این رفقا این جنایت و وحشیت را به همان صورتی که هست و در اندازه و ابعادی که دارد مستلزم محکومیت بی قید و شرط نمی دانند و احساس می کنند باید آن را بزرگ تر کنند؟

اشتباه نشود. پایه بحث من بر قتل عام بودن یا نبودن این کشتار نیست که حالا کسی بخواهد برای معنی کردن قتل عام مرا به لغتنامه ها مراجعه دهد. فرض کنیم قتل عام بوده از آن هم بدتر بوده. سؤال من این است که چرا برای موجه ساختن محکومیت بی قید و شرط جنایت اسرائیل، قتل عام و نسل کشی را دلیل می آوریم؛ چرا فقط قتل عام و نسل کشی است که باید بی قید و شرط محکوم شود؟ مگر قتل هر یک نفر فلسطینی - و نه فقط زنان و کودکان یا بی گناهان! - توسط اشغالگران، بی قید و شرط محکوم نیست؟ مگر هر آنچه این رژیم صهیونیست بر سر مردم فلسطین

آورده و می آورد، از تخریب خانه ها و زندانی کردن مبارزان و ترور و کشتار دسته جمعی و تبعید، همه بی قید و شرط محکوم نیستند؟ باید فقط قتل عام و نسل کشی باشد تا بی قید و شرط محکوم اش کنیم؟!

جنگ با حماس نیست، پس باید بی قید و شرط محکوم شود

گفته شده است که این جنگ نیست پس باید بی قید و شرط محکوم شود. چرا برای موجه ساختن محکومیت بی قید و شرط جنایت اسرائیل اصرار داریم بگوئیم این جنگ نیست، قتل عام است؟ اگر قتل عام بوده باشد مگر قتل عام، بخشی از جنگ و شکلی از جنگ نیست؟ گفته می شود جنگ با حماس نیست. اگر جنگ با حماس نیست و فقط قتل عام و نسل کشی فلسطینی هاست، چرا این نوع از حمله با این ابعاد و کیفیت در غزه صورت می گیرد و نه در ساحل غربی رود اردن؟ آیا این کشتار کور و ویرانگری زیرساخت های غزه در درجه اول برای شکستن کمر حماس بعنوان نیروی سیاسی توده ای و مسلط بر غزه و لبه تیز اش متوجه آن نبوده است؟ آیا واقعیت این نیست که در محاسبات سازمان دهندگان این تهاجم، از آنجا که تحریم اقتصادی و دیپلماتیک غزه به سقوط حماس منتهی نشد راهی جز در هم کوبیدن نظامی آن ندیده اند و با توجه به بافت پایگاه توده ای و طبیعت سازماندهی حماس شکل دیگری از جنگ با حماس جز همین کشتار توده ای کور و ویرانگری نیافته اند؟ اسم این جنایت، قتل عام باشد یا نسل کشی یا هلوکاست یا هر چیز دیگر، شیوه ای بود که حاکمان اسرائیل دقیقاً برای جنگ با حماس و پایگاه توده ای حماس انتخاب کردند. چطور می شود حماس را بعنوان آماج اصلی این جنگ تمام عیار اقتصادی، نظامی و سیاسی کنار گذاشت و ادعا کرد که جنگی در کار نبوده است؟!

اصلاً چرا بی قید و شرط بودن محکومیت اسرائیل به حماس ربط داده شده است که مرزبندی با حماس شرط باشد یا نباشد؟ آیا اگر جنگ با حماس بود، از دید رفقا به شرط مرزبندی با حماس باید اسرائیل محکوم می شد؟ مگر جنگ اسرائیل حتی اگر فقط با نیروهای مسلح حماس باشد - صرفنظر از مخالفت هائی ما با حماس داریم - بی قید و شرط محکوم نیست؟

جنگ دو طرف نیست، پس صدای سوم موضوعیت ندارد!

گفته شده است که صدای سوم موضوعیت ندارد چون جنگ نیست و دو طرف جنگ وجود ندارد تا

صدای سوم موضوعیت داشته باشد.

مگر صدای سوم فقط زمانی موضوعیت پیدا می کند که جنگ باشد یا درگیری دو طرف ارتجاع در کار باشد؟ صدای سوم محدود به جنگ و محدود به درگیری دو طرف ارتجاع نیست. صدای ، صدای مصالح و منافع عمومی پایه ای و دراز مدت مردم است. سخن گفتن با این صدا نه فقط در قبال ستیز نظامی یا سیاسی دو طرف ارتجاع با یکدیگر بلکه همچنین در قبال سیاست ها و کردارهای هر کدام از آن ها به تنهایی در رابطه با مردم نیز موضوعیت دارد. در قبال سیاست ها و رفتار حماس با مردم غزه و فلسطین هم باید با صدای سوم موضع گرفت چه با اسرائیل در جنگ باشد یا در آتش بس. با صدای سوم حرف زدن بی قید و شرط است و نباید با جنگ و قتل عام و درگیری دو طرف ارتجاع مشروط شود.

علامت تساوی ئی که میان مسکوت گذاشتن حماس و محکومیت بی قید و شرط حمله اخیر اسرائیل

گذاشته شده است، به این معناست که نمی شود همزمان این حمله اسرائیل را بی قید و شرط و قاطعانه محکوم کرد و با حماس هم مرزبندی کرد.

اما من هیچ دلیل قانع کننده ای ندیدم که نام بردن از حماس و مرزبندی صریح با آن، به جنایت اسرائیل حقانیت می بخشد یا محکومیت بی قید و شرط آن را خدشه دار می کرده است. می شد ضمن اشاره به ماهیت ارتجاعی حماس، بهانه تراشی های اسرائیل مبنی بر موشک اندازی و قاچاق اسلحه از تونل ها توسط حماس را هم رسوا کرد و با صراحت و تاکید و برجستگی کافی گفت که این جنایت **بی قید و شرط و به شدت و قاطعانه** محکوم است و زیر اش هم خط کشید. هیچ چیزی این دو موضوع را مانع الجمع نمی کرد؛ کما این که بیانیه تکمیلی بعدی کمیته مرکزی نشان داد که این کار به آسانی شدنی بود و به محکوم کردن اسرائیل مطلقاً آسیبی نمی زد!

مرزبندی با حماس چه مسئله ای ایجاد می کرد؟

عده ای از رفقا صرفنظر از شدنی بودن یا نبودن این کار، مرزبندی با حماس و طرح صدای سوم در این

واقعیه مشخص را فاقد موضوعیت و اساساً غلط می دانسته اند و حتی عده ای مخالف درج آن در بیانیه تکمیلی کمیته مرکزی بودند. آیا مشکل حقیقی رفقای مخالف مرزبندی با حماس در این حمله اخیر، محکومیت اسرائیل بود یا مرزبندی با حماس؟ به عبارت دیگر، آیا مسئله رفقا این بود که مرزبندی با حماس در این معرکه، محکومیت اسرائیل را تضعیف می کند یا مقاومت غزه را؟

آنچه از نوشته ها دیده می شود، از نظر این رفقا مرزبندی با حماس، قتل عام و نسل کشی را زیر سایه

قرار می داد و از برجستگی می انداخت و گویا برای هرچه قوی تر محکوم کردن این جنایت بود که نمی بایست از حماس حرفی زده شود. اما همه استدلالاتی از این قبیل که این جنگ نیست و قتل عام است و دو طرف نیست و حمله یکطرفه است و غیره همانطور که مورد به مورد آن ها را بررسی کردم بکلی به مسئله محکومیت بی قید و شرط اسرائیل نامربوط اند و محکوم کردن بی قید و شرط حمله اسرائیل هیچ نیازی به چنین استدلالاتی و بخصوص نیازی به

مشروط کردن آن با مسکوت گذاشتن حماس نداشت. اساساً محکومیت بی قید و شرط اسرائیل مورد تردید و مناقشه کسی از رفقای سازمان ما نبود و مرزبندی با حماس بعنوان شرطی برای آن مطرح نشده بود. در استدلالات برای این که در این تهاجم مشخص اسرائیل نباید پای حماس را به میان کشید این هم آمده بود که حماس، همه مردم غزه نیست.

بسیار خوب، که چه؟! من این را یک استدلال در جهت معکوس می دانم. اگر حماس مساوی همه مردم غزه نیست، پس چرا مرزبندی با او زهر این تهاجم گسترده را می گیرد؟! آیا لزوم مسکوت گذاشتن حماس با این منطق وارونه بیش تر خوانائی ندارد که چون حماس منتخب دموکراتیک مردم غزه است و چون اصلی ترین و سازمان یافته ترین نیروی مقاومت و در سنگر مقدم و به هر حال فعلاً تجسم مقاومت مردم غزه است پس به نوعی مرادف مقاومت تمامی مردم غزه است و باید مسکوت گذاشته شود تا مقاومت مردم غزه تضعیف نشود؟! آیا از موضوعیت افتادن صدای سوم در این تهاجم اسرائیل از این فکر آب نمی خورد که حماس فعلاً چه در صندوق انتخابات و چه در سنگر، همان مردم غزه است و مرزبندی با آن در این مرافعه، تنها گذاشتن مردم غزه و همسوئی با اسرائیل است؟! اگر مسئله این است که با مرزبندی با حماس جنبش مقاومت فلسطین تضعیف می شود چرا نباید بخاطر دفاع از جنبش مقاومت فلسطین هم که شده سر راست، با صدای بلند و با شهادت گفت؟! چرا باید بجای طرح صریح این موضع و دفاع جسورانه از آن، مرزبندی نکردن با حماس را با ضرورت محکومیت بی قید و شرط اسرائیل توجیه کرد و طرفداران مرزبندی با حماس را به مخالفت با محکوم کردن اسرائیل و به همسوئی با آن متهم ساخت؟!!

مضمون مرزبندی با ما با حماس چیست و آیا مقاومت فلسطین را تضعیف می کند؟

درست است که حماس بخشی از - یا حتی نقداً بخش اصلی و در سنگر مقدم - جنبش فلسطین، لا اقل در غزه، است اما مگر حماس بخاطر جنگ با اشغالگر مورد انتقاد ماست؟! این که حماس هم موشک اندازی می کند و بی گناهدانی هم در اسرائیل کشته می شوند، قابل تأسف است ولی جنگ، جنگ است. مرز ما با حماس در آنجائی ترسیم نمی شود (یا به نظر من نباید بشود) که او در برابر اشغالگر مقاومت می کند و در این راه جنگ مسلحانه هم می کند و در این جنگ، مثل هر جنگ دیگری در تاریخ و در دنیا، غیر نظامیانی هم قربانی می شوند. منظور از مرزبندی با حماس زیر سؤال بردن نفس مشروعیت مقاومت و حق مقاومت حماس در برابر اشغالگر نیست. راستی ما که به دنبال نابودی امثال حماس توسط اسرائیل نیستیم و خواهان به حاشیه رانده شدن آن ها توسط جنبش های مترقی و دمکرات و برابری خواه فلسطین هستیم، چرا باید این فکر را القا کنیم که اگر حماس یک طرف جنگ و حمله نظامی اسرائیل بوده باشد، در آنصورت محکومیت بی قید و شرط اسرائیل در این کشتار عظیم می تواند مورد بحث باشد؟! چرا باید خیال کنیم که مرزبندی با حماس، مخالفت با مقاومت آن در برابر اشغالگران است و اینطور القا کنیم که مرزبندی با حماس، تضعیف مقاومت فلسطین است؟

سیاست های ارتجاعی این نیرو در امر مقاومت و نیز سیاست های ارتجاعی اش در قبال دیگر نیروهای مقاومت و مردم فلسطین مورد انتقاد ماست. مرز ما با حماس یکی در آنجا ترسیم می شود که مبارزه با اشغالگری صهیونیستی را به نژاد ستیزی ضد یهود تبدیل می کند؛ و دیگری در آنجا که از یک طرف با دیگر نیروهای مقاومت رفتاری سرکوبگرانه و حذفی دارد و از طرف دیگر با ادغام دین در دولت، آزادی و دموکراسی و حقوق انسانی مردم فلسطین و بویژه زنان را لگد مال می کند. این مرز بندی دقیقاً در راستای تقویت مقاومت فلسطین است.

ما نباید رهائی مردم فلسطین از زندانی را که اشغالگران صهیونیست برایشان درست کرده اند از رهائی آن ها از جهنمی که اسلام سیاسی برایشان بر پا کرده یا تدارک می بیند منفک کنیم. صدای سوم اصلاً یعنی همین. نباید فراموش کنیم که اسلامگرایان درست در بستر و از طریق همین شرکت شان در مبارزه با ستمگران است که جهنم اسلامی را برای مردم خود معماری می کنند. همه جا و از جمله در ایران خودمان چه در انقلاب و چه بخصوص در دوره جنگ عراق هم منطق عدم تضعیف انقلاب و مقاومت در برابر اشغالگران بود که در خدمت تقویت و سلطه فاجعه بار ارتجاع اسلامی بر مردم ایران به کار گرفته شد. این پندار یا ارزیابی که مرزبندی با حماس در این شرائط، تضعیف مقاومت غزه است، نتیجه منطقی اش باید دفاع از تقویت حماس برای تقویت مقاومت غزه باشد.

نمی دانم این منطق چقدر عمل می کند ولی اگر سهمی در مسکوت گذاشتن حماس داشته باشد، پای سیاست صدای سوم در همه جای دنیا بر هوا می رود و مسئله دیگر هیچ ربطی به این تهاجم مشخص اسرائیل نخواهد داشت، در تهاجم بعدی هم صادق خواهد بود. ربطی به قتل عام بودن یا جنگ نبودن نخواهد داشت، محدود به غزه هم نخواهد بود، به حزب الله هم در تهاجم مشابه اسرائیل به لبنان قابل تعمیم خواهد بود، به مقاومت جیش المهدی در عراق و طالبان در افغانستان در برابر اشغالگران آمریکائی و به مقاومت رژیم خمینی در برابر تجاوز عراق هم قابل تعمیم خواهد بود.

وظیفه جریانات چپ و مترقی در همبستگی بین المللی با مردم فلسطین، نه تقویت نیروهای ارتجاعی به بهانه وزن برتر آن ها در لحظه و خالی بودن میدان از گردان های توانمند نیروهای مترقی و انقلابی، بلکه حمایت از نیروهای اخیر و تلاش برای تقویت آن ها برای به حاشیه راندن نیروهای ارتجاعی در جنبش مقاومت است. قبلاً در جائی گفته ام و تکرار می کنم که اگر صدای سوم از ترس تضعیف جنبش مقاومت، به تائید حتماً ضمنی مرتجعینی که در سنگر مقدم می جنگند بپردازد و به هر شکلی - اعم از صریح یا پوشیده و دو پهلو - مرزبندی با آن ها را ضربه زدن به

جنبش تلقی کرده و راه سکوت و مامشات یا حمایت از آن ها را در پیش بگیرد، به تبدیل شدن خمینی های پانزده خرداد به خمینی های ۲۲ بهمن کمک می کند.

براستی که صدای سوم بی بووبی خاصیت شده است

علی یوسفی

در عجبم که رفیق تقی روزبه مقاله ائی بلند به رشته تحریر در می آورد و در آن چنان از "کشاکش بین امپریالیسم و بنیادگرایی" و از "نبردگلا دیاتورها" سخن می راند، انگار نه انگار که در همین به اصطلاح "جنگ غزه" نه تنها حماس، بلکه همه مردم غزه حکم مقتولینی را داشته اند که بقول یکی از رفقا به هنگام سربریده شدن و از سر استیصال لگد هائی هم بسوی قاتلانیشان پرانده اند.

رفیق عزیز، موضع من، شما و ما که در مورد حماس و بنیادگرایی روشن است، موضع قطعی شما، در همین مورد اخیر که بگفته خودتان رویدادی مهم هم هست، یعنی حمله جنایتکارانه اسرائیل برای نابود کردن نه حماس، بل برای نابودی مردم غزه و تکرار هولوکاستی دیگر، اما روشن نیست. شما ما را از یک طرف به نبرد با "تهاجم سرمایه به جنون آمده" و همزمان نبرد با "رقیبی بشدت مصمم و سازمان یافته"، بی شک حماس، فرا می خوانید، تا در این واویلا صدای سوم گم و گور نشود، و از طرف دیگر پای بیانیه ائی امضا می گذارید که نشان از آن دارد که "برای یک لحظه هم با این گونه برده سازی متعلق به عهد عتیق"، به یقین بنیاد گرایی، سازش کرده و با صدای سوم وداع گفته اید. منظور همان بیانیه مربوط به پشتیبانی از حقوق مردم فلسطین است. عجباً در این بیانیه هیچ رد پائی از مرزبندی با حماس، بنیاد گرایی و جمهوری اسلامی نیست. حال سوال اساسی این است که آیا این رفیق خود صدای سوم را بی بو و خاصیت نکرده است؟

رفیق تقی روزبه مناسفانه شما وفادار به نظرات خود نیستید، اگر هستید، لطفا امضای خود را پس بگیرید. شاید هم تا کنون پس گرفته باشید.

با درود به شما
علی یوسفی

20.01.09

ر. ابراهیم اوخ در پاسخ به ر. علی یوسفی

با سلام به رفقای عزیز
در رابطه با نقد رفیق علی از نوشته ر. تقی روزبه، به اطلاع رفقا میرسانم که من امضا ر. تقی روزبه را مثل امضا چند رفیق دیگر بر اساس اعتمادی که به هم داریم به پای اطلاعیه پاریس گذاردم. و ر. تقی روزبه در رابطه با اعلام موضع گیری صریح در بیانیه انتقاد داشت. اگر تقی روزبه امضایش را پس نگرفته است، اولاً حمایت از فلسطین برایش مهم بود. دوماً شاید نخواسته است ما را سنگ روی یخ کند. اما علی عزیز، تو که اینچنین برخورد میکنی چرا امضایت را پای این بیانیه نگذاشتی؟
قربان شما
ابراهیم اوخ

دفاع، یا زدن تیر خلاص به یک اعتبار سیاسی علی یوسفی

رفیق ابراهیم اوخ گرامی، با سلام.

یادداشت کوتاه من در مجموع شامل سه محور بود . 1- **اهمیت حیاتی** داشتن دفاع از صدای سوم در ماجرای غزه برای رفیق تقی روزبه درگفتار، که از نظر من فاقد چنین اهمیتی است 2 - و امضا گذاشتن پای یک بیانیه که نقض آشکار حیاتی بودن دفاع از همان نظر است در عمل. 3- برای رفع این تناقض محترمانه متقاضی پس گرفتن این امضا شدم.

اتفاقا اطلاع رسانی شما هم ، که همانند من کوتاه نگاشته شده بود و بسیار می پسندم ، شامل سه محور بود 1- اعتماد متقابلی که وجود دارد 2- مهم بودن موضوع فلسطین و سنگ روی یخ نکردن شما 3- و در پایان محاکمه من که چرا در این کارزار شرکت نکردم .

از همین آخر آغاز می کنم . من خود را محق نمی دانم که بشرط چاقو زبان به نقد بگشایم . دوم اینکه اگر پای سنگ روی یخ نکردن شما و اهمیت موضوع فلسطین در میان است ، معقول این است که رفیق تقی روزبه حداقل همین نوشته اخیر خود در ارتباط با اجلاس پالتاکی را پس بگیرند . چرا که از نظر من در آن نوشته برخوردهای غیرمنصفانه ائی صورت داده است. **این شامل همه آنهای دیگری هم می شود که علیرغم اعتقاد به دفاع از صدای سوم بیانیه مذکور را امضا نموده اند و البته تعدادشان کم هم نبود.** سوم اینکه پیشنهاد می کنم در این تشکیلات یک بار و برای همیشه به ماجرای امضا دادن و گرفتن به صورت چک سفید پایان داده شود. قابل ذکر اینکه این نقصان سالیان سال است که گریبانگیر ماست.

در پایان بگویم که مایل به ادامه این پلمیک ، که بی شک فراتر از پلمیک مایوس و خرد کننده مربوط به سایت نخواهد رفت ، نیستم.

رفیق ابراهیم آوخ در صورت تمایل به **درج مجدد** اسم پای بیانیه از طرق دبیر خانه با من تماس بگیرید.

با آرزوی تندرستی برای شما

علی یوسفی / 23.01.0

اعلامیه اول کمیته مرکزی

حمله رژیم نژادپرست اسرائیل به نوار غزه جنایت علیه بشریت است !

اسرائیل شاید جزو معدود کشور هایی باشد که سیاست و خط مشی نژادپرستانه را در مورد ملتی دیگر روزانه و بطرز علنی اجرا می کند . پس از سقوط نژاد پرستان آفریقای جنوبی و رودزیایی ، اسرائیل این افتخار را به تنهایی بدوش می کشد . فشار و تضيیقاتی که روزانه بر ملت فلسطین اعمال می شود غیر قابل تحمل است . محاصره و تحریم اقتصادی ، ساختن دیوار های مرتفع و جدا کردن محلات فلسطینی و مجبور کردن آنها به گذر از ایستگاه های بازرسی ، تفتیش بدنی ، تحقیر و تبلیغات روزمره نژادپرستانه گلوی ملت فلسطین را میفشارد. شهروندان کشورهای صنعتی باید یک روز در این شرایط زندگی کنند تا عمق جنایت را دریابند . بشریت باید از خود شرم کند که در دهه اول قرن بیست و یکم مشکل نژادپرستی را هنوز نتوانسته حل کند . افزون بر این فشارهای روزمره ، اسرائیل هر از چندی با آتشبارهای خود شهر های مناطق فلسطینی را به خاک و خون می کشد .

بمباران هوایی که از روز شنبه آغاز شده مناطقی از غزه را با خاک یکسان کرده است . در این حملات تا کنون صدها نفر کشته و صدها نفر نیز مجروح شده اند . بیمارستان های غزه مملو از مجروحین است و ذخائر دارویی روبه اتمامند . اتاق عمل جراحی به اندازه کافی وجود ندارد و مجروحین با مرگ فاصله ای ندارند. همه این ها درحالی است که سخنگوی ارتش اسرائیل در گفتگو با فاکس نیوز گفته که این تازه آغاز کار است .

رژیم نژادپرست اسرائیل که جنایات خود را با قتل عام مردم روستای دیر یاسین ۶۰ سال پیش آغاز کرد و تا امروز این عملکرد جنایتکارانه را ادامه داده نمیتوانست بدون حمایت های مالی ، سیاسی ، نظامی و تبلیغاتی امپریالیست ها به حیات خود ادامه دهد . اسرائیل پایگاه نظامی امپریالیسم در منطقه خاورمیانه است . بشریت مترقی می بایست مبارزه ضد امپریالیستی را با مبارزه علیه نژادپرستی پیوند بزند . سوسیالیست ها و آزادیخواهان ایرانی نباید در کنار سازمان دادن مبارزه طبقاتی و تلاش برای سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی امر دفاع از خلق های تحت ستم و به خصوص خلق فلسطین رابه فراموشی بسپارند. سازمان ما همدرد با خلق فلسطین جنایت جدید رژیم صیهونیستی را محکوم می کند . جنبش ترقیخواهانه مردم فلسطین برای دست یابی به حاکمیت بر سرنوشت خویش، ناچار است با تاکید بر سنت های رزمنده ، سکولار و آزادیخواهانه و برابری طلبانه ، برای رهائی از چنگال ارتجاع داخلی، سرکوب دولت اسرائیل و حامیان آن، به مبارزه شان ادامه دهند. پیشروی جنبش رهانبخش مردم فلسطین در گرو این مرزبندی هاست.

ننگ بر رژیم جنایتکار و اشغالگر اسرائیل و همدستان امپریالیست آن !

زنده باد حق ملل برای تعیین سرنوشت خویش !

زنده باد آزادی ، زنده باد سوسیالیسم !

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

اعلامیه دوم کمیته مرکزی

بیانیه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

پیرامون تهاجم اسرائیل به غزه و پیامدهای آن !

اکنون کاملاً روشن شده آنچه که در طی ۲۲ روز از آن به عنوان "جنگ" غزه نام برده می شد و به بهانه رد آتش بس توسط حماس آغاز گردید چیزی جزیک تهاجم یک طرفه و ازقبل طراحی شده اسرائیل به مردم غزه نبوده است. تهاجم به غایت تبهکارانه ای که پس از سه هفته کشتار و ویرانگری، منجر به خروج یک جانبه اسرائیل از غزه گردید. اسرائیل برای فاتح نشان دادن خود اعلام کرده است که خروج نیروهایش از غزه را در پی دستیابی به اهدافش-که

چیزی جز "تنبیه" توده های فلسطینی نبود. انجام داده است. زمان مبادرت و پایان دادن به این تجاوز و کشتار به دقت، بین روزهای پایانی نومحافظه کاران در کاخ سفید و حضور اوپاما در آنجا تنظیم شده بود. هم چراغ سبز بوش به حمله اسرائیل و هم سکوت پرمعنا و تأیید آمیز اوپاما نسبت به آن بویژه با ایراد سخنانی که پس از به قدرت رسیدنش ایراد کرد، همزبانی طبقه سیاسی حاکم بر آمریکا در برابر این فاجعه را به نمایش گذاشت با این همه این دامنه مقاومت و نیز فشار سنگین افکار عمومی مردم منطقه و جهان است که قضاوت نهایی درباره نتیجه این "جنگ" نابرابر را تعیین می کند و نه ادعای پیروزی صدرصد اسرائیل، که نیروهایش را در پشت نوار غزه، جهت تجاوز احتمالی مجدد به حال آماده باش نگه داشته است. بی تردید هدف اصلی اسرائیل از این همه وحشی گری و به حداکثر رساندن خشونت جنگی و کشتار و ویرانگری، در هم شکستن روحیه مقاومت مردم غزه و همه فلسطینی ها در برابر اهداف توسعه طلبانه اسرائیل بود.

گرچه اکنون در پی خروج یک جانبه ارتش اسرائیل آتش بسی در نوار غزه برقرار شده است، اما ناگفته نماند که هم چنان آتش بسی یک جانبه، مشروط به اراده اسرائیل و حاصل توقف تهاجم یک جانبه آن است و به همین دلیل سخت شکننده است و ناپایدار. و عامل اصلی تهدید کننده این آتش بس هم کسی جز خود اسرائیل نیست که با توسل به بهانه های متعدد و از جمله تهدید به شروع حمله مجدد، در صورت از سرگیری قاچاق اسلحه از گذرگاه هانی که بطور محدود و کنترل شده برای عبور اندکی دارو و سائل اولیه پزشکی و مواد اولیه غذایی، گشوده شده اند. در واقع این تهدیدات زبانی، عملی هم شده و منجر به گلوله باران مردم غزه از هوا و ساحل و کشته و مجروح شدن ده ها فلسطینی گردیده است.

چنانکه می دانیم بیلان این تجاوز نظامی در طی سه هفته و در پی بارش بی وقفه گلوله و بمب از دریا و هوا و زمین بر سر روی ساکنین غزه، حدود هزار و پانصد نفر کشته، که بیش از نصف آنها را غیر نظامیان و بیش از یک سومشان را کودکان تشکیل می دادند، بود. تعداد مجروحان و سوخته شدگان توسط بمب های فسفری و غیر فسفری به بیش از پنج هزار نفر رسید. ویرانی ده ها هزار ساختمان و مدرسه و بیمارستان و لوله های آب و فاضلاب و بطور کلی نابودی تأسیسات زیربنایی غزه از دیگر دستاوردهای این تجاوز "ظفر مندانه" به شمار می روند. دامنه مادی خسارات وارده سربه میلیاردها دلار میزند بطوری که غزه احتیاج به بازسازی اساسی دارد.

دبیر اقدامات بشر دوستانه سازمان ملل می گوید که از ماهیت نظام یافته تخریب ها در غزه شوکه شده است. هم او گفته که در یک منطقه صنعتی به وسعت یک کیلومتر مربع ساختمانها با بولدوزر و گلوله های توپ کاملاً با خاک یکسان شده اند. میزان نابودی ها به حدی است که هر نوع فعالیت اقتصادی وسیع در غزه را سالها به عقب برده است.

نسل کشی و جنایت جنگی

اسرائیل که برای ۲۲ روز از ورود خبرنگاران به داخل غزه جلوگیری می کرد، اکنون با دیدار برخی مقامات سازمان ملل و گزارشگران رسانه ها و نهادهای بین المللی و انتشار اخبار و گزارشات و تصاویر تکان دهنده، بطور جدی در مظان ارتکاب به جنایت جنگی و آدم کشی و نقض آشکار چندین فقره از مقررات رسمی شرایط جنگی قرار گرفته است. شیمون پرزقبیل از شروع حمله گفته بود که نگران چهره اخلاقی اسرائیل در نزد افکار عمومی جهانیان نیست. ولی اکنون نخست وزیر اسرائیل به وزیر دادگستری دستور داده است که با تشکیل یک تیم قضایی و حقوقی اقدامات لازم را برای حمایت از سربازان و فرماندهان اسرائیلی در برابر هر نوع اتهام به ارتکاب جنایت جنگی به عمل آورد و سرویس های اطلاعاتی اسرائیل نیز در یک اقدام پیشگیرانه با صدور دستورالعملی به رسانه ها نسبت به انتشار گزارشات مشخص همراه با اسامی و عکس سربازان هشدار داده اند. و این در حالی است که مقامات سازمان ملل در همان واکنش های اولیه خود اعلام داشته اند که تا این لحظه شاهد چنین خشونت های در سایر نقاط جهان نبوده اند و بر اساس قرآن و شواهد موجود، اسرائیل در موارد متعددی آشکارا، مقررات کنوانسیون ژنو را نقض کرده است. هر روز که از فرونشستن پرده دود بمب های فسفری میگذرد، بیش از پیش ابعاد جنایات حاصل از کاربرد بمب های فسفری تغلیظ شده و کشتار عمدی غیر نظامیان نمایان می شود.

جنگ ادامه اهداف سیاسی است و سیاست نیز ادامه اهداف جنگی

پیش از حمله جنایت کارانه به غزه، مدت طولانی شاهد محاصره همه جانبه برای جلوگیری از ورود مواد غذایی و وسایل پزشکی به نوار غزه و هم چنین اختلاف افکنی در میان فلسطینی ها توسط دولت اسرائیل و دولت های اروپایی و آمریکا بودیم. و اکنون با پایان کشتار ۲۲ روزه همچنان شاهد تداوم این سیاست ضد انسانی و اجرای شرط و شروط های مطرح شده در قبیل ویا در خلال "جنگ" توسط اسرائیل و حامیان آن هستیم. چنانکه دولت اوپاما از همان بدو ورود به کاخ سفید ضمن حمایت از شروط اسرائیل اعلام داشت که " آمریکا به امنیت اسرائیل متعهد است و ما همواره از حق اسرائیل برای "دفاع از خود" مفهومی که گویا شامل کاربرد تجاوز و جنون آدم کشی نیز میشود. دفاع میکنیم. حماس باید به شلیک

خود پایان دهد. آمریکا و متحدانش از برنامه ضد قاچاق حمایت می کنند و با این کار حماس دیگر نمی تواند بار دیگر مسلح شود. " مذاکره با مصر نیز با همین اهداف و برای پایان دادن به قاچاق اسلحه صورت می گیرد. کنترل گذرگاه ها و کمک های ارسالی و چگونگی تقسیم آن باید در اختیار محمود عباس (و تشکیلات خودگردان) باشد. او هم چنین کشورهای عرب را به ایستادگی در برابر افراط گرایی دعوت کرد. مشابه همین سیاست را اروپا نیز در پیش گرفته است. ناوگان دریایی آمریکا در منطقه به تشدید کنترل دریایی و بازرسی کشتی های مشکوک برای جلوگیری از قاچاق اسلحه و ارسال کمک های مستقیم به غزه و حماس پرداخت و اتحادیه اروپا و فرانسه نیز ناوچه های را به همین منظور به آبهای مجاور غزه ارسال داشتند.

سیاست های اسرائیل و دولت های غربی عامل اصلی تقویت بنیادگرایی

همانطور که تهاجم اسرائیل به لبنان موجب تقویت حزب اله و بنیادگرایان در لبنان و در منطقه و در سطح جهان و از جمله تقویت مواضع جمهوری اسلامی گردید، بی تردید تهاجم به غزه و سرکوب بیرحمانه مردم فلسطین نیز از طریق واریز کردن دستاوردهای مقاومت به حساب بنیادگرایان اسلامی، موجب گسترش نفوذ حماس و مواضع جمهوری اسلامی خواهد گردید. وقتی چفیه رهبران حماس در کشورهای عربی به مبلغ 345 هزار دلار به فروش می رود، نشانه ای از همین واقعیت است. دامنه برانگیختگی توده های وسیع مسلمان در کشورهای عربی و سراسر منطقه و در کشورهای اسلامی و در سطح جهان و در حمایت از نه فقط مقاومت مردم غزه بلکه هم چنین از حماس نیز بسیار گسترده بوده است. تا آن حد که عملیات شکار در میان دولت های عربی شده و کشورهای هم چون موریتانی و قطر ناگزیر از تعلیق روابط موجود فی مابین خود و اسرائیل گردیدند و ۱۳ کشور از ۲۲ کشور عربی نیز خواهان قطع رابطه اعراب با اسرائیل شدند. همانطور که دامنه اعتراضات با شعارها و پلاکاردهای اسلامی در کشورهای چون ترکیه و اندونزی ابعاد توده ای و کلان پیدا کرد.

جمهوری اسلامی ایران، استثنائی بر قاعده

با وجود آنکه جمهوری اسلامی از زبان یکی از دولت مردان خود - رئیس مجلس - جنگ غزه را شکست طرح بین المللی و آرایش صحنه منطقه برای مهار ایران توصیف کرد و از زبان رفسنجانی آن را مقدمه جنگ سوم و فتح بیت المقدس عنوان نمود، و علیرغم تلاش های گسترده ای که برای بسیج مردم و به صحنه آوردن آنها در زیر پرچم شعارها و اهداف خود به عمل آورد، اما نتوانست به هدف خود برسد. در واقع به دلیل سه دهه حاکمیت استبداد مذهبی و مشاهده بیلان و عملکرد به شدت منفی آنها، جنبش اسلامی و بنیادگرایی در به اصطلاح ام القراء خود بشدت منزوی و منفور شده است. از همین رو رژیم به موازات هیاهوی کرکننده تبلیغاتی خود در مورد حمایت از مردم غزه و فلسطین، عملاً آن را به فرصتی برای تشدید اختناق و دامنه سرکوب، نظیر توقیف روزنامه ها و مسدود کردن بیشتر سایت ها و منحل اعلام کردن تشکل های مخالفین، تشدید اعدام و سرکوب و حتی حمله به گورستان خاوران برای محو پرونده جنایت خود، تبدیل کرده است.

صدای سوم

تجربه مردم ایران در مورد ماهیت استبدادی و به غایت ارتجاعی جنبش اسلامی و بطور کلی نظام های متکی به مذهب، از اهمیت راهبردی بزرگی برخوردار است. مطابق این تجربه تحت هیچ شرایطی نمیتوان و نباید صف مستقل مبارزه علیه استبداد و تنوکراسی و علیه سرمایه و امپریالیسم و خوی جنگ طلبانه و اشغالگرانه او را با صف "مبارزه ای" که از جانب واپسگرایان و بنیادگرایان و بدلیل تصادم منافع و جهان بینی آنها با مواضع و منافع امپریالیسم و کارگزاران آن صورت می گیرد، درهم آمیخت. در اینجا تأکید به چند نکته در راستای دفاع از صدای سوم دارای اهمیت است:

بی شک جنبش مقاومت مردم فلسطین علیه اشغال و سرکوب سیستماتیک را نمی توان به مقاومت و مبارزه هیچ گروه و سازمانی، چه از نوع بنیادگرایانه و چه هر نوع دیگر - البته با در نظر گرفتن رابطه متقابل آنها - فروکاست. در واقع دفاع قاطع از خواسته ها و مبارزات مردم همواره شاخصی بوده است برای میزان نفوذ و اعتبار این گروه ها در میان مردم فلسطین و در این میان هر گروهی که تن به سازش با دشمن مردم داده است - مانند الفتح - به سرعت پایگاه خود در میان مردم را به سود رقیب واپسگرا ولی " قاطع تر " در مبارزه، از دست داده است. در هر صورت تقویت و تضمین تداوم جنبش مقاومت با اهداف و ماهیت واقعا رهائی بخش، جز با تمایز قائل شدن بین این دوازده یکسو و مرز بندی دانمی با رویکردهای ارتجاعی اضعاف داخلی جنبش انقلابی از دیگر گروه ها، و یا به عبارت دیگر جز با دفاع قاطع از خواسته های مترقی و رهائی بخش مردم، و منزوی ساختن گرایشهای ارتجاعی در بستر مبارزات جاری، ناممکن است.

نکته دیگر آن است که بحران فلسطین و بطور اخص بحران غزه، نه رویدادی با ابعاد محلی، که رویدادی است با ابعاد بین المللی. و به همین دلیل طیف بسیار گسترده و رنگارنگی از کاخ سفید تا

بن لادن و از افکار عمومی جهانی تا دولتهای ارتجاعی منطقه و از جمله جمهوری اسلامی ایران را به موضع گیری وصف آرائی می کشاند. که البته در این میان صدای سوم، صدای آزادی و برابری و رهائی با مرزهای روشنی از دیگر صداها و گرایشات متمایز است. صدای سوم، صدای مقاومت توده های مردمی است که ضمن مبارزه قاطع و همه جانبه علیه اشغال و سلطه طلبی اسرائیل و حامیان امپریالیست آن ، و ضمن تلاش برای محکوم کردن دولت اسرائیل به برصوف جبهه مقاومت غفلت نمی کند و آنرا از هدف های رهائی بخش و مردمی جنبش مقاومت جدا نمی داند. و اگر در نظر بگیریم که مشخصات وضعیت و توازن قوای موجود خود محصول مراحل قبلی مبارزه است و به نوبه خود زمینه های توازن قوای آتی را رقم میزند، آنگاه معلوم می شود که تحت هیچ شرایطی صدای سوم نمی تواند خود را در صدا های دیگر محو و مضمحل کند. هم چنانکه سندسیاسی کنگره ۱۳ سازمان ما، آن را به شرح زیر مورد تأکید قرار داده است:

"متمرکز شدن در مبارزه علیه همه سیاست ها و برنامه های قدرت های بزرگ سرمایه داری بویژه ایالات متحده در خاور میانه با تلاش برای جاری کردن ظرفیت جنبش های اجتماعی کشورهای مختلف منطقه، که با ارتجاع و امپریالیسم درگیرند، برای متحد شدن و همسو کردن مبارزات خود و بلند کردن " صدای سوم " در سطح خاور میانه . "

تنگ بر رژیم جنایتکار اسرائیل

پیروز باد جنبش رهائی بخش خلق فلسطین

زنده باد آزادی ، زنده باد برابری

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۲ فوریه ۲۰۰۹ - ۱۴ بهمن ۱۳۸۷

با پشتیبانی از حقوق مردم فلسطین، سیاست اسرائیل دائر بر جنگ و کشتار را محکوم می کنیم

اکنون 14 روز است که اسرائیل جنگی را برای امحاء و نابودی مردم فلسطین در غزه آغاز کرده، جنگی که تا کنون بیش از 750 کشته و سه هزار زخمی برجا گذاشته است.

این ارقام، ابعاد واقعی این فاجعه خونبار را به درستی آشکار نمی کند. در واقع، در برابر چشمان ما، "هالوکاست" دیگری است که سازمان داده می شود و از ما هم می خواهند آن را به عنوان رویارونی تمدن با تروریسم فلسطینی - اسلامی ببپذیریم!

جنگ یکطرفه غزه تداوم منطقی سیاست "آپارتاید" و نژاد پرستی عریان اسرائیل است که نابودی "قوم کهتر" را هدف گرفته است و درین راه هیچ مرز و حدی را نمی شناسد. جنگ اسرائیل، جنگ عام با مردمانی در محاصره و بی سلاح و پناه است. جنگ اسرائیل تجسم عینی یک جنایت جنگی است، جنایتی علیه بشریت.

جنایتی که همچون همواره از بیعملی و خاموشی، اگر نه همدلی و جانبداری قدرتهای بزرگ جهانی و دولتهای منطقه برخوردار مانده است. و این چنین است که اسرائیل، با برخورداری از معافیت از هرگونه کیفر و مجازات "جامعه جهانی"، همواره و همچنان تنها هدف خود، "پاک کردن صفحه هستی از وجود فلسطینیان" را دنبال می کند. همه این قرآن نشان می دهد که اسرائیل خواهان صلح نیست.

ما این سیاست تجاوز و کشتار و ادامه 60 ساله ستم بر مردم حق طلب فلسطین را محکوم می کنیم.

به باور ما "شرم آور است که در زمانه کنونی، در قرن بیست و یکم، در جهان هنوز ملتی باشد که از آزادی، به مفهوم ساده کلمه، محروم مانده باشد".

مردم فلسطین برای رهایی از اشغال و رفع تجاوز مستمر به حقوق ابتدائی خود مبارزه می کنند، مبارزه ای که می بایست از حمایت و تقویت جامعه جهانی برخوردار باشد. مبارزه مردم فلسطین مبارزه برای دفاع از حیثیت انسانی و در راه استقلال است

ما از تحقق اساسیترین خواستههای مردم فلسطین که به رسمیت شناختن موجودیت و حاکمیت و استقلال آنها است پشتیبانی می کنیم.

آنچه اکنون در غزه می گذرد توحشی مسلح و بربریتی خون آشام است. باید حکومت آتش و سرکوب و خون در غزه به فوریت پایان گیرد. ما خواهان پایان فوری محاصره و اشغال غزه هستیم.

سکوت در برابر جنایات جنگی اسرائیل و تجاوزات مستمر به حقوق ابتدائی مردم فلسطین نه تنها در حکم مشارکت در جرم، که یاری رساندن به گسترش استبداد و خودکامگی و تحکیم ارتجاع و تاریک اندیشی و تضعیف هواداران عرف و دموکراسی و رشد بیثباتی در منطقه است.

مرگ را از غزه، از فلسطین بیرون باید راند.

9 ژانویه 2009 - 20 دیمه 1387

امضا کنندگان تا کنون:

یوسف آبخون، حمید آذر، مجید آذری، ابراهیم آوخ، میلاد آریانی، پیران آزاد، آینده آزاد، سید قدرت اله اتابک، شهناز احمد پور، سعید ارسطو، شراره اسبقی، پویا اسبقی، جواد اسکویی، محمود اسکویی، مریم اسکویی، اصغر اسلامی، مانوئل اسماعیلی، آرزو اصغری، محمد اصغری، مسعود اصلی، علی اعتدالی، یاور اعتماد، رضا اغنمی، صادق افروز، سعید افشار، بیژن اقدسی، یوناس اکمان، هادی امینیان، شاهین انزلی، فرید انصاری دزفولی، حسین انور حقیقی، فریمه ایجادی، اصغر ایزدی، مهرداد باباعلی، شهرام باجفی، ارژنگ بامشاد، نرگس بختیاری، محسن بختیاری، منیره برادران، رضا براهنی، خدیجه بیژن زاده، ناصر پاکدامن، محمد پزشکی، فیروز پور برادران، ناصر پایدار، حسن پویا، مینا پویا، ملک پیر خضری، سیروس پیروان، امید پیوندی، فرهنگ تاولی، علی توکلی، نصرت تیمور زاده، فریبا ثابت، تراب ثالث، حسن جعفری، محمد جلالی سحر، سیامک جهان بخش، هما جوادی، امیر جواهری، نازنین جواهری شبمانی، ناصر جوهری، رضا چیت ساز، بهروز حاتم لو، علی اصغر حاج سید جوادی، فروغ حاشابیگی، علی حجت، حسن حسام، تراب حق شناس، الف حیدری، نسیم خاکسار، فتح الله خامنه ای، نیکو خراسانی، هادی خرسندی، پرویز داور پناه، بهرام دوانی، حسین دوانی، حسین دولت آبادی، ابراهیم دین خواه، اکبر ذکواتی، منوچهر رادین، محمود راسخ، نیکو ربی، سیلان رحیم، ناصر رحیم خانی، حسین رزاقی، بیژن رستگار، ب رضوانی، تقی روزبه، نیلوفر ریاحی لنگرودی، نقی ریاحی لنگرودی، تقی ریاحی لنگرودی، امید زارعیان، مجید زربخش، عباس زرنندی، مهران زنگنه، پیروز زورچنگ، حبیب ساعی، سعید سالک، زهره ستوده، یوحنا سرزی، شهزاد سرمدی، بیژن سعیدپور، هدایت سلطان زاده، فریدا سهرابیان، اکبر سوری، فرود سیاوش پور، خسرو شاکری زند، محمد رضا شالگونی، مارگارت شامیریان، سعید شاهسوندی، ششکوهی، پروین شکوهی، الف شهابی، حماد شیبانی، بهروز شیدا، کیومرث صابغی، فریبا صالح زاده، عیسی صفا، ژاله طالب حریری، رضا طالبی، مجتبی طالقانی، بهروز عارفی، عباس عاقلی زاده، شمسی عباسی، نادر عرفانی، کورش عرفانی، محمدرضا شالگونی عزتی، گلاله عزتی، هیوا عزتی، حسن عزیزی، سارا عزیزی، پویا عزیزی، ابوالحسن عظیمی، مریم عظیمی، مسعود علوی بحرینی، رحیم فتحی باران، بهروز فراهانی، حمید فرخنده، علی فرمانده، هوشنگ فرهومند، آراز فنی، برزو فولادوند، علی فیاض، جواد قاسم زاده، فرهنگ قاسمی، بهرام قدیمی، احمد قرنفلی، قدرت قلی زاده، دکتر جواد قدسی، پرویز قلیچ خانی، شهرام قنبری، فرخ قهرمانی، کاظم کردوانی، ناصر کفانی، نانسو لاپلانت، رفعت لنگرودی، باقر مؤمنی، خلیل مؤمنی، روبن مارکاریان، جبار متاعی، جلیل محمودی، سیمین محمودی، سیران مرادیان، رضا مرزبان، فریبا مرزبان، احمد مزارعی، علی مزرعه کار، ناصر مستشار، عباس مظاهری، ابراهیم مکی، شکوه ممتاز، مهدی ممکن، کریم منبری، ناصر مهاجر، هوشیار مهجور، اردشیر مهرداد، حسین مهینی، شریف میرزابیگی، فرشته میرزا بیگی، مارال میرزا بیگی، دامون میرزا بیگی، انور میرستاری، حسن نادری، جلال نادری، مصطفی ناصر، جمیله ندائی، مجتبی ناظری، اسحاق نجم الدین، حمید نوذری، دکتر پرتو نوری علاء، آماور نویدی، احمد نوین، بیژن نیابتی،

خجسته هادوی، تقی هاشمی، فریده هرندی، رخساره هنر، سعید هنرمند، دکتر حسین یحیانی، محسن یلفانی، مریم یوسفی، علی یوسفی، نرگس بیلاقی،

گرفتن امضا ادامه دارد.

امروز یکشنبه 18 ژانویه، که لیست کامل تر امضاها منتشر می شود، آمار تلفات جنگ (به نقل از سایت تلویزیون کانال 3 فرانسه) به فرار زیر است:

از فلسطینی ها دست کم 1203 کشته (410 کودک، 108 زن) و بیش از 5300 زخمی شده اند، و از اسرائیلی ها 10 سرباز و سه غیرنظامی کشته شده اند.

فلسطینیان امروز و یهودیان آن روز از محمدرضا شالگونی

مصیبتی که فلسطینیان امروز از سر می گذرانند، شباهت خیره کننده ای به مصیبت یهودیان گرفتار در چنگال خونین آلمان هیتلری دارد. غزه امروز شبیه ترین جاست به گتوی ورشو در سال ۱۹۴۳. یهودیان زندانی شده در گتوی ورشو حدود ۳۸ درصد جمعیت شهر ورشو لهستان را در سال ۱۹۴۰ تشکیل می دادند و در فضایی که کمتر از ۴/۵ درصد مساحت ورشو بود، زندانی شده بودند. در نوامبر آن سال نازی ها دیواری بر دور آن برافراشتند و برای کنترل آن نگهبانان مسلح گماردند و شروع کردند به گرد آوردن یهودیان لهستان در آن مکان. در داخل گتو، بیکاری و گرسنگی و بیماری چنان بیداد می کرد که در طی دو سال حدود یک چهارم جمعیت آن زندان بزرگ جان باختند. از اواخر سال ۱۹۴۲ ارسال جمعیت گتوی ورشو به اردوگاه مرگ تربلینکا شروع شد. یهودیان نگون بختی که تا آن موقع مصیبت تحمل ناپذیرشان را بدون مقاومتی چشم گیر تحمل کرده بودند، با پی بردن به مقصد کاروان های مرگ، به تدارک قیام پرداختند. از آغاز سال ۱۹۴۳ جوانه های مقاومت ظاهر شد، نازی ها برای مدتی کاروان های مرگ را متوقف کردند، اما یهودیان که به طرح شیطانی آنها پی برده بودند، دیگر حاضر نبودند بدون مقاومت گردن شان را به دست جلا بدسپارند. و از این جا بود که قیام پرشکوه گتوی ورشو در ۱۹ آوریل ۱۹۴۳ (در شب عید فصیح یهودیان) شروع شد و جوانان یهودی شجاعانه به جنگی رویارو با نیروهای ارتش آلمان برخاستند. ارتش نازی تنها با منفجر کردن و به آتش کشیدن خانه به خانه گتوی ورشو و قتل عام ساکنان آن بود که توانست آن قیام دلاورانه را در هم بشکند.

یادآوری این شباهت ناگزیر میان گتوی ورشو و غزه امروز، از نظر مدافعان اسرائیل و مرعوب شدگان دستگاه های تبلیغاتی عظیم آن، نشانه بی چون و چرای یهود سبتزی شمرده می شود؛ اما شباهت تاریخی میان دو قوم کشی چنان چشم گیر است که تاکنون بسیاری از انسان های آزادی خواه روی آن دست گذاشته اند و در ماه های اخیر، صحبت در باره آن به موضوعی اجتناب ناپذیر تبدیل شده و جالب این است که اشاره به این تشابه در میان یهودیان آزادی خواه مکررتر دیده می شود. کافی است یادآوری کنم که ریچارد فالک (R.Falk) گزارشگر ویژه شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد در باره وضع فلسطینیان در سرزمین های اشغالی و یکی از برجسته ترین استادان حقوق بین الملل از دانشگاه پرینستون امریکا (که ضمناً خودش نیز یهودی است) وضع غزه را، تازه مدت ها پیش از کشتارهای ۲۲ روزه اخیر (در ژوئن ۲۰۰۷)، تکرار هالوکوست نامید. و البته به خاطر این حقیقت گونی مورد غضب دولت اسرائیل قرار گرفت و آنها (در آوریل ۲۰۰۸) از دادن ویزای ورود به او برای بازدید مجدد از سرزمین های اشغالی سرباز زدند.

غزه پیش از آغاز یورش اخیر

صحبت های کلی در باره فاجعه انسانی در غزه، ممکن است تصویری واقعی از مصیبتی که در آنجا می گذرد به دست ندهد. برای فهم ابعاد فاجعه، قیل از هر چیز، لاقلاً باید شناختی اولیه از جغرافیای غزه داشته باشیم. غزه پاریکه ای از سرزمین های اشغال شده فلسطینی است در جنوب غربی اسرائیل که از شمال و شرق محصور است با اسرائیل، از غرب با دریای مدیترانه، و از جنوب با مصر (شبه جزیره سینا). طول این پاریکه تقریباً ۴۱ کیلومتر است، عرض آن بین ۶ تا ۱۲ کیلومتر، و کل مساحت آن حدود ۳۶۰ کیلومتر مربع. در این فضای کوچک حدود

۱/۵ میلیون نفر فلسطینی زندگی می کنند. بنابراین تراکم جمعیت در غزه یکی از بالاترین های تمام جهان است. کافی است به یاد داشته باشیم که تراکم جمعیت برای هر کیلومتر مربع در مانهاتان نیویورک ۲۵۰۰۰ نفر است و فقط در اردوگاه پناهندگان جباليا در شمال غزه، بیش از ۷۴۰۰۰ نفر. تپه های شن روان بخش بزرگی از منطقه غزه را غیر قابل سکونت می سازد؛ فقط ۱۳ درصد خاک غزه قابل کشت است. بیش از نیمی از جمعیت غزه در مراکز شهری زندگی می کنند که بزرگ ترین آنها شهر غزه است، و شهرهای دیگر عبارتند از رفح، خان یونس، بیت لاهیا و جباليا. نرخ رشد جمعیت در غزه بالاست، بین ۳ تا ۵ درصد در سال و نرخ باروری برای هر زن بین ۵/۵ تا ۶ بچه. حدود ۸۰ درصد جمعیت زیر ۵۰ سال هستند و بیش از ۵۰ درصد جمعیت را کودکان زیر ۱۵ سال تشکیل می دهند. بیش از ۷۰ درصد مردم این باریکه کوچک را پناهندگان تشکیل می دهند که غالباً از فرزندان فلسطینیاتی هستند که از طریق پاک سازی های قومی سازمان های تروریستی اسرائیلی مانند هاگانا، ایرگون و اشترن از ۵۳۰ شهرک و دهکده فلسطینی در سال ۱۹۴۸ به این منطقه رانده شدند.

در سال ۲۰۰۶ "برنامه جهانی غذا" ۴۲ درصد مردم غزه را جزو کسانی طبقه بندی کرد که از "ناامنی غذایی" رنج می برند، یعنی از دسترسی مطمئن به منابع غذایی کافی و سالم برای رشد و سلامت محروم اند. این نسبت در ۵ منطقه غزه از ۵۰ درصد فراتر می رفت. بعلاوه حدود ۳۰ درصد دیگر از مردم غزه را نیز زیر عنوان "آسیب پذیری غذایی" طبقه بندی کردند، یعنی کسانی که در خطر غلتیدن به "ناامنی غذایی" و بدی تغذیه قرار دارند. هر چند در پانزده سال گذشته (یعنی از توافق اسلو به بعد) وضع اقتصادی مردم در تمام سرزمین های اشغالی بدتر شده، ولی افزایش فقر در غزه شتاب بیشتری داشته است. طبق گزارش سازمان ملل، کمتر از ۳۰ درصد جمعیت غزه در سال ۲۰۰۰ در فقر می زیستند، در حالی که در آوریل ۲۰۰۶ این نسبت، به ۷۹ درصد افزایش یافته بود. بنا به ارزیابی سارا روی (Sara Roy) - یکی از کارشناسان سرشناس اقتصاد سرزمین های اشغالی و استاد دانشگاه هاروارد) گسترش فقر در غزه در دو سال گذشته شتاب بیشتری داشته است. او (در تحقیقی که دو سال پیش انجام داده) می گوید هر فردی که در غزه زندگی می کند، ۲۳ درصد بیشتر احتمال فقیرتر بودن از یک ساکن کرانه غربی را دارد. و همین طور برای این که سیستم آموزشی به سطح کرانه غربی برسد، حداقل به ۷۵۰۰ معلم و ۴۷۰۰ کلاس بیشتر نیاز وجود دارد. و برای این که غزه بتواند در سال ۲۰۱۰ دسترسی به خدمات بهداشتی را در همان سطح ۲۰۰۶ حفظ کند، به ۴۲۵ پزشک بیشتر، ۵۲۰ پرستار بیشتر و ۴۶۵ تخت جدید بیمارستان نیاز خواهد داشت. غزه، مخصوصاً بعد از تخلیه شهرک های یهودی نشین در سال ۲۰۰۵، واقعاً به صورت یک زندان درآمد، یک زندان روباز عظیم، بدون امنیت غذایی که معمولاً در هر زندانی وجود دارد. غزه تنها جایی در خاورمیانه است که فقر مردم آن در سطح فقر مردم کشورهای جنوب صحرا در آفریقا است. مرز غزه و اسرائیل با دو ردیف سیم خاردار و چشمک های الکترونیکی محافظت می شود. ارتش اسرائیل در مرز غزه با مصر نوار حائل به عرض یک کیلومتر و طول ۱۴ کیلومتر ایجاد کرده که (با اسم رمزی که خودشان به آن داده بودند) اکنون "کریدور فیلادلفی" نامیده می شود (و فلسطینی ها آن را "گذرگاه صلاح الدین" می نامند). این نوار مرزی کاملاً نظامی، به عنوان خط دیده بانی برای کنترل هر نوع رفت و آمد و رابطه با ساکنان شبه جزیره سینا مورد استفاده قرار می گرفت که نگرهبانی از آن، هنگام عقب نشینی از غزه در سال ۲۰۰۵ به مصر سپرده شد. و تمام سواحل غزه در دریای مدیترانه زیر کنترل کامل گشتی های ساحلی اسرائیل قرار دارد. به این ترتیب، جمعیت غزه در داخل مرزهایی کاملاً بسته زندانی هستند و بدون اجازه اسرائیل با هیچ جا نمی توانند تماس بگیرند. آنها برای شکستن دیوارهای این زندان، در زیر "کریدور فیلادلفی" تونل هایی زده اند که از طریق آنها بعضی از مواد حیاتی لازم برای ادامه زندگی شان را به صورت قاچاق از شبه جزیره سینای مصر وارد می کنند. و یکی از هدف های اعلام شده ارتش اسرائیل در عملیات ۲۲ روزه، بستن همین راه ارتباط با جهان به روی زندانیان غزه بود.

حال بگذارید نگاه کوتاهی بیندازیم به اثرات محاصره اخیر در وضع زندگی مردم غزه تا ببینیم حال و روز آنها حتی پیش از شروع حمله وحشیانه ۲۲ روزه چگونه بود. دور اخیر محاصره غزه از ۵ نوامبر ۲۰۰۸ شروع شد، یعنی از فردای روزی که اسرائیل با حمله هوایی و زمینی به غزه، ۶ نفر از افراد حماس را به قتل رساند و توافق آتش بس شش ماهه با حماس را به طور یک جانبه شکست. از آن روز به بعد دولت اسرائیل راه ورود و خروج تمام لوازم ابتدایی زندگی را به روی مردم غزه بست، از غذا و دارو و سوخت و قطعات لازم برای حفظ و تعمیر سیستم های آب و بهداشت گرفته تا کود، ورقه پلاستیک، تلفن، کاغذ، چسب، کفش و حتی فنجان چای خوری. بنا به روایت آکسفام (Oxfam) در ماه نوامبر فقط به ۱۳۷ کامیون مواد غذایی اجازه ورود به غزه داده شد، یعنی به

طور متوسط به ۴/۶ کامیون در روز. در حالی که یک ماه قبل از آن ، در ماه اکتبر ۲۰۰۸ ، متوسط روزانه مواد غذایی ۱۲۳ کامیون بود و در دسامبر ۲۰۰۵ ، روزانه ۵۶۴ کامیون. دو سازمان عمده تهیه کننده مواد غذایی اصلی برای مردم غزه عبارتند از "آژانس سازمان ملل برای کمک رسانی و کار" (UNRWA) و "برنامه جهانی غذا" (WFP). اولی به تنهایی تقریباً به ۷۵۰ هزار نفر از مردم غزه غذا می رساند و برای این کار به ۱۵ کامیون مواد غذایی در روز نیاز دارد. در حالی که در فاصله ۵ تا ۳۰ نوامبر فقط توانست ۲۳ کامیون وارد کند ، یعنی ۶ در صد مواد غذایی مورد نیاز را. به گفته جان گینگ (John Ging) مدیر آژانس سازمان ملل در غزه ، بسیاری از آنهایی که کمک غذایی دریافت می کنند ، کاملاً به این کمک ها وابسته اند و بدون آن گرسنگی می کشند. از ۱۸ دسامبر ۲۰۰۸ آژانس سازمان ملل ناگزیر شد تمام برنامه های توزیع اضطراری و عادی مواد غذایی را به خاطر محاصره به حالت تعلیق در آورد. "برنامه جهانی غذا" نیز که به بیش از ۲۰۰ هزار نفر کمک می داد ، با مشکل مشابهی روبرو شد. آنها توانستند فقط ۳۵ کامیون از ۱۹۰ کامیونی را که می خواستند به غزه وارد کنند و ناگزیر شدند بقیه را در خاک اسرائیل انبار کنند و به این خاطر مجبور شدند فقط در ماه دسامبر ۱۵۰ هزار دلار هزینه انبار به اسرائیل بپردازند.

به خاطر تمام شدن گاز ، اکثر نانوائی های (۳۰ واحد از ۴۷ واحد) غزه بسته شدند و سازمان کشاورزی و غذا (FAO) اعلام کرد که کمبود گاز و غذای طیور ، جوجه کشی های تجاری را ناگزیر کرده صدها هزار جوجه را از بین ببرند و اگر این وضع ادامه پیدا کند در ماه آوریل همه جوجه کشی ها تعطیل خواهد شد. در حالی که گوشت مرغ تنها منبع پروتئین ۷۰ درصد مردم غزه است.

در نتیجه محدودیت های اعمال شده از طرف اسرائیل برای انتقال اسکناس ، حتی بانک های غزه از ۴ دسامبر به بعد تعطیل شدند. و بانک جهانی اعلام کرد که در صورت ادامه این وضع کل سیستم بانکی غزه به زودی سقوط خواهد کرد. مختل شدن سیستم بانکی ، "آژانس سازمان ملل برای کمک رسانی و کار" را ناگزیر کرد برنامه کمک های نقدی خود به اکثریت نیازمندان غزه را از ۱۹ نوامبر ۲۰۰۸ به حالت تعلیق درآورد. همین سازمان هم چنین ناگزیر شد به خاطر نبود کاغذ ، مرکب و چسب ، تولید کتاب های درسی را متوقف سازد. یعنی ۲۰۰ هزار دانش آموزی که در سال جدید به سر کلاس های شان برگشتند ، با مشکل کتاب روبرو بودند.

روز ۱۳ نوامبر به خاطر تمام شدن گازونیل ، تنها نیروگاه غزه از کار افتاد و تعطیلی نیروگاه باعث شد که باطری های دو توریب آن خالی شوند. در نتیجه ، وقتی ده روز بعد دوباره سوخت رسید ، نتوانستند توریب ها را به کار بیاورند. این در حالی بود که حدود یک صد قطعه یدکی سفارش شده برای توریب های نیروگاه غزه هشت ماه بود که در انبار گمرک بندر اشدود (در اسرائیل) خاک می خوردند تا مقامات اسرائیلی اجازه ترخیص آنها را بدهند ، و گمرک اسرائیل آن قطعات را به بهانه این که بیش از ۴۵ روز در انبار مانده بودند ، به حراج گذاشت و در آمد ناشی از حراج آنها به حساب دولت اسرائیل واریز شد. در هفته منتهی به ۳۰ نوامبر اجازه ورود به ۳۹۴۰۰۰ لیتر گازونیل برای نیروگاه داده شد ، یعنی ۱۸ درصد حد اقل مقداری که دولت اسرائیل قانوناً ملزم است هر هفته به نیروگاه غزه بدهد ، با این مقدار گازونیل فقط می شد یک توریب را به مدت دو روز به کار انداخت. "شرکت توزیع برق غزه" اعلام کرد که با وضع موجود بخش اعظم باریکه غزه روزانه تا ۱۲ ساعت بدون برق خواهد بود. بیمارستان های غزه به گازونیل و گازی متکی هستند که از طریق تونل های منطقه رفح ، به صورت قاچاق از مصر آورده می شود و حماس بر آنها مالیات می بندد. با وجود این ، دو بیمارستان غزه از ۲۳ نوامبر گاز لازم برای پخت و پز نداشتند.

محاصره اسرائیل حتی ادامه کار سیستم آب و فاضل آب غزه را مختل کرده است. "خدمات آب شهرداری های ساحلی" غزه برای وارد کردن کلر ناگزیر است از اسرائیل اجازه بگیرد. در اواخر ماه نوامبر ، اسرائیل در مقابل تقاضای ورود ۲۰۰ تن کلر ، فقط با ورود ۱۸ تن موافقت کرد که تنها می تواند نیاز یک هفته را تأمین کند. در نیمه ماه دسامبر در شهر غزه و شمال باریکه غزه ، مردم فقط ۶ ساعت در هر سه روز به آب دسترسی داشتند.

سازمان بهداشت جهانی (WHO) که بخش عمده نیازهای دارویی و پزشکی غزه را از طریق "وزارت بهداشت" دولت خود گردان فلسطین تأمین می کند ، از کار شکنی های این وزارت خانه شکوه دارد. محاصره اخیر غزه ، ذخیره دارویی را تا سطح خطرناکی پائین آورده است. اما در سراسر ماه نوامبر ، وزارت بهداشت دولت خود گردان

در کرانه غربی، محموله های دارویی را به جای ارسال به غزه، به بهانه نداشتن فضای کافی در انبار، پس می فرستاد. در هفته منتهی به ۳۰ نوامبر تنها یک کامیون مواد دارویی از رام الله وارد غزه شد که نخستین محموله دارویی از اوائل سپتامبر به بعد بود. نمونه دیگر: هزینه سوخت پمپ های فاضل آب غزه از طرف بانک جهانی تأمین می شود که آن را به دولت فلسطین می پردازد، نه به حماس. اما بانک جهانی شکوه می کند که اداره مربوطه در رام الله از ماه ژوئن به بعد این بودجه را نپرداخته است.

آتش و "آتش بس" بر بالای سر غزه

بی تردید کشتار ۲۲ روزه اسرائیل در غزه، مانند سرکوب گتوی ورشو توسط نازی ها، نه جنگ (به معنای دقیق کلمه)، بلکه نمونه انکار ناپذیری از قوم کشی برنامه ریزی شده و جنایت جنگی بود. تلفات انسانی دو طرف درگیری بهترین گواه این حقیقت است: کشته های فلسطینیان در آن ۲۲ روز بیش از ۱۳۰۰ نفر است که ۴۱۰ نفر از آنان کودک و ۱۰۴ نفر زن هستند و در مجموع، کودکان و زنان و پیران بیش از نیمی از کشته ها را تشکیل می دهند. شمار کشته های اسرائیلی در مجموع ۱۳ نفر است که ۹ تن از آنان سرباز بوده اند و بنا به گزارشی چند نفر از آنان با "آتش خودی" کشته شده اند. شمار زخمی های فلسطینی نزدیک به ۵۳۵۰ نفر است که ۱۸۵۵ نفر از آنان کودک و حدود ۸۰۰ نفر زن هستند. شمار زخمی های اسرائیل بیش از ۸۴ نفر گزارش نشده است. در نتیجه بمباران های اسرائیل بیش از ۱۲۰ هزار نفر خانه های شان را از دست داده اند و دست کم ۲۰ هزار ساختمان آسیب دیده و بیش از ۴۰۰۰ خانه کاملاً ویران شده است. بعضی از بیمارستان ها به کرات بمباران شدند و صدمات وارد شده بر آنها بسیار سنگین است. مثلاً بنا به گزارش سازمان جهانی بهداشت، بسیاری از بخش های بیمارستان "القدس" وابسته به جامعه هلال احمر فلسطین در بمباران ۱۵ ژانویه کاملاً نابود شده است. بنا به گزارش دفتر هم آهنگی کمک های بشردوستانه سازمان ملل در ۱۸ ژانویه، بیش از ۵۰ مرکز "آژانس سازمان ملل برای کمک رسانی و کار" به شدت در بمباران ها آسیب دیده است. در غزه پناهگاه و سیستم آذیر برای هشیار کردن مردم در مواقع بمباران وجود ندارد. و اکنون آژانس ناگزیر است به بیش از ۵۰ هزار نفر از بی خانمان ها پناه بدهد. بسیاری از این پناهگاه ها مدرسه هستند و تراکم جمعیت پناهنده در همه آنها تا حد غیر قابل تحملی بالاست. چندین بیمارستان، ۱۸ مدرسه، دانشگاه ها، ساختمان های دولتی، مساجد، دادگاهها، همچنین پل ها، جاده ها، نیروگاه ها و تأسیسات آب و فاضل آب، جزو هدف های بمباران بوده اند. غزه امروز جایی است که در آن "نه بر مرده، بر زنده باید گریست". کافی است بدانیم که بنا به گزارش سازمان ملل ۵۰ درصد کودکان غزه میل به زنده ماندن را از دست داده اند و این به خاطر شوک ناشی از مصیبت ها و صحنه های وحشتناکی است که از سر گذرانده اند و می گذرانند.

اسرائیل، به کمک ماشین تبلیغاتی قدر قدرت خود، می کوشد افکار عمومی جهانی را متقاعد کند که قصد آسیب زدن به غیر نظامیان را نداشته و فقط می خواسته توانایی های نظامی حماس را درهم بشکند. اما شواهد و مدارک زیاد نشان می دهند که این یک دروغ حساب شده گوبلزی است. غالب تحلیل گران مستقل در رد ادعای اسرائیل روی شواهد متعددی انگشت گذاشته اند که به بعضی از آنها اشاره می کنم:

یک - رهبران اسرائیل می دانستند که حمله نظامی گسترده به منطقه ای مانند غزه، که یکی از بالاترین نقاط تراکم جمعیت در سراسر جهان شمرده می شود، حتی با حساب شده ترین طرح ها و پیش رفته ترین سلاح ها، نمی تواند به کشتار وسیع غیر نظامیان نیانجامد.

دو - آنها می دانستند که همه نیروهای مسلح فلسطینی مستقر در غزه (چه آنهایی که وابسته به حماس هستند و چه وابستگان سازمان های دیگر) خصلت شبه نظامی دارند، بدون سربازخانه های جدا از مناطق مسکونی و حتی مراکز تمرکز چشم گیر. مخصوصاً بازوی نظامی حماس (یعنی تشکیلات عزالدین قسام) که به قول معین ربانی، تقریباً در تمام دو دهه گذشته از طرف اسرائیل و دولت خود گردان فلسطین زیر فشار بوده، آرایش زیر زمینی خود را هرگز ترک نکرده و تحرک خود را تا حدود زیادی از طریق حضور استتار شده در بین مردم حفظ می کند.

سه - اگر آنها واقعاً نمی خواستند تلفات غیر نظامی بالا باشد، دست کم می بایست از حملات غافلگیرانه به مراکز مسکونی پر جمعیت اجتناب کنند. در حالی که زمان شروع حمله را طوری انتخاب کرده بودند که در همان ساعات اولیه بیشترین ضربه را وارد کنند. نوام چامسکی با اشاره به زمان حمله می گوید: " کمی مانده به ظهر، هنگامی

که کودکان از مدرسه برمی گشتند و خیابان های پرازدحام شهر غزه از جمعیت موج می زد ، کشتن بیش از ۲۲۵ نفر و زخمی کردن بیش از ۷۰۰ نفر فقط چند دقیقه طول کشید ؛ آغازی خوش یمن برای سلاخی انبوه غیرنظامیانی که در قفسی کوچک به دام افتاده اند و جایی برای فرار ندارند". روز شنبه ۲۷ دسامبر عمداً برای آغاز حمله تعیین شده بود تا غافلگیری کامل باشد. زیرا کسی فکر نمی کرد که ارتش اسرائیل روز شنبه را (یعنی روزی که یهودیان کار کردن در آن را حرام می دانند) برای آغاز حمله انتخاب کند. چامسکی یادآوری می کند که دو هفته بعد از شنبه آغاز حمله ، که بخش بزرگی از غزه به ویرانه تبدیل شده بود و شمار کشته ها به ۱۰۰۰ نفر نزدیک می شد و غالب مردم غزه به خاطر نبود آذوقه از گرسنگی رنج می بردند ، آژانس سازمان ملل اعلام کرد که ارتش اسرائیل به بهانه تعطیلی مراکز کنترل گذرگاه ها در روز شنبه ، حاضر نشده به محموله های غذایی سازمان ملل اجازه عبور بدهد. و بعد می افزاید که به احترام روز مقدس باید فلسطینیان به جان آمده را از غذا و دارو محروم نمود ، در حالی که در همان روز مقدس می شود صدها نفر از آنها را با جت ها و هلی کوپترهای امریکایی سلاخی کرد.

چهار – رفتار ارتش اسرائیل در آخرین روزهای جنگ نیز مانند نخستین روز حمله ، گواه روشنی است که آنها می خواستند تمام مردم غزه را تنبیه کنند. در واقع اسرائیل در آخرین روزهای جنگ در حالی که هدف های نظامی مشخصی در پیش رو نداشت ، حملات خود را به مردم بی دفاع و حتی کودکان و زنان به شدت گسترش داد. جانانان کوک (روزنامه نگار مستقل انگلیسی) به نقل از رسانه های اسرائیلی یادآوری می کند که نیروی هوایی اسرائیل در همان چند روز اول حمله ، "با آن که هدف های مربوط به حماس" را تماماً کوبیده بود و هدف نظامی مشخصی نداشت ، بنابراین رهبران ارتش سعی کردند تعریف شان را از ساختمان های وابسته به حماس گسترش بدهند. او می گوید یکی از مقامات ارشد نظامی توضیح داد که " حماس جوانب زیادی دارد و ما می کوشیم همه طیف این هدف ها را بزنیم زیرا همه به هم ارتباط دارند و همه از تروریسم علیه اسرائیل حمایت می کنند". هنگام پیشروی زمینی ، تانک های اسرائیلی حتی از کوبیدن خانه های مردم عادی کوتاهی نکردند. گزارشات متعدد جای تردید باقی نمی گذارند که سربازان اسرائیلی در بعضی مناطق ، زنان و کودکان را به صف کرده و تک تک به قتل رسانده اند. مسوولان آژانس سازمان ملل برای کمک رسانی و کار تأکید می کنند که ارتش اسرائیل ستادهای آژانس را کاملاً عامدانه و به کرات بمباران کرد. و مسوولان صلیب سرخ جهانی نیز (که معمولاً از اعلام موضع علنی اجتناب می کنند) آشکارا اسرائیل را به ارتکاب جنایات جنگی متهم کرده اند.

پنج – استفاده گسترده ارتش اسرائیل از بمباران های هوایی و زمینی و به کارگیری بعضی سلاح ها ، آن هم در مناطق شهری با تراکم جمعیت بالا ، جای تردیدی نمی گذارد که آنها می خواستند به کشتار وسیع غیر نظامیان دست بزنند. شکی وجود ندارد که اسرائیل در بمباران مناطق پر ازدحام شهری متعدد از فسفر سفید استفاده کرده است که در برخورد با پوست بدن انسان سوختگی های شدیدی ایجاد می کند و بنابراین کاربرد آن در مناطق شهری طبق کنوانسیون های بین المللی ، جنایت جنگی محسوب می شود. بعلاوه قرآن زیادی وجود دارد که ارتش اسرائیل از بمب های جدیدی استفاده کرده است که " دایم " (DIME = dense inert metal explosive) نامیده می شود و ظاهراً سلاحی است که امریکایی ها به تازگی ساخته اند و هنوز در مرحله آزمایشی است و غزه را به آزمایشگاهی برای بررسی چگونگی عمل آن تبدیل کرده بودند. این سلاحی است که اعضای بدن ، مخصوصاً بافت های نرم را متلاشی یا ذوب می کند و زخم ها غالباً به مرگ منتهی می شود. در این بمب ها نوعی ذرات فلزی کاملاً گرد مانند به کار گرفته شده که در کالبد شکافی قابل رویت است ولی رد یابی آنها با اشعه ایکس ممکن نیست و قربانیان آن اگر از مرگ جان به در ببرند ، ممکن است گرفتار سرطان بشوند. دکتر اریک فوسه و دکتر مادس گیلبرت (دو پزشک نروژی متخصص پزشکی اورژانس که در همان روزهای اول جنگ توانستند برای کمک به قربانیان بمباران ها از طریق مصر وارد غزه شوند) شهادت داده اند که زخم هایی را دیده اند که با زخم های ناشی از بمباران های متعارف فرق زیادی دارند ؛ قربانیان به کسانی می مانند که روی مین رفته اند ، بی آن که در بدن شان آهن پاره ای پیدا شود. و دکتر صبحی شیخ از بخش جراحی بیمارستان شفا (به خبرنگار روزنامه ایندپندنت انگلیس) گفته است ، بسیاری از عمل های انجام شده روی این بیماران ، با معیارهای عمل های رایج کاملاً موفقیت آمیز می نمودند ، اما با تعجب می دیدیم که بسیاری از بیماران یک یا دو ساعت بعد از عمل می میرند. با توجه به همین تلفات زیاد در میان زخمی های جنگ غزه است که سازمان عفو بین الملل از اسرائیل خواست که مشخصات سلاح هایی را که علاوه بر فسفر سفید در غزه به کار گرفته بگوید تا پزشکان بتوانند برای این زخم های غیر قابل توضیح مداوای مناسب تری پیدا کنند. همچنین طبق بعضی گزارش ها ، در این تهاجم وحشیانه اسرائیل از مهمات دارای اورانیوم

تخلیه شده نیز به طور وسیع استفاده کرده است تا جایی که عربستان سعودی از "آژانس بین المللی انرژی اتمی" تقاضا کرده که در این باره تحقیق کند. البته اسرائیل هم چنان منکر به کارگیری سلاح های غیر متعارف در غزه است. و تا چند روز پس از پایان جنگ ، حتی استفاده از فسفر سفید را انکار می کرد ، ولی حالا زیر فشار گروه های حقوق بشر ظاهراً قول داده تا در باره آن "تحقیق کند"!

شش – گزارشات مربوط به دوره تدارک اسرائیل برای حمله به غزه نشان می دهد که کشتار غیر نظامیان از سر ناگزیری نبوده ، بلکه محور اصلی استراتژی نظامی و سیاسی رهبران اسرائیل را تشکیل می داده است. جاناتان کوک (یکی از مطلع ترین ناظران مسأله فلسطین و اسرائیل که فشرده ترین گزارش های مربوط به این مسأله را از سال ۲۰۰۱ به این سو تهیه کرده است) می گوید درست بعد از پیروزی حماس در انتخابات ژانویه ۲۰۰۶ حمله گسترده زمینی به غزه یک امر قریب الوقوع به نظر می رسید ، اما دولت اسرائیل علی رغم حمایت افکار عمومی ، از حمله مستقیم خود داری کرد ، زیرا رهبران اسرائیل غزه را به خوبی می شناختند: یک اردوگاه پناهندگی غول پیکر با کوچه های بسیار باریک که تانک های مرکاوا نمی توانند از آنها عبور کنند و سربازان اسرائیلی ناگزیرند بیرون بیایند و در معرض تیر دشمن قرار بگیرند ؛ غزه برای اسرائیلی ها همیشه مانند دام مرگ به نظر رسیده است. بعلاوه در تدارک برای این حمله ، اهود باراک به تجربه انقضاضه دوم در ۲۰۰۲ و جنگ تابستان ۲۰۰۶ با حزب الله نظر داشت. در اولی ارتش اسرائیل بیشترین تلفات را هنگام اشغال اردوگاه پناهندگان جنین متحمل شد و در دومی در حمله زمینی به جنوب لبنان. درکشوری مانند اسرائیل که نیروی احتیاط نقش مهمی در جنگ ایفاء می کند ، بالا رفتن تلفات سربازان می تواند افکار عمومی را به سرعت علیه رهبران کشور بشوراند. از رهبران ارشد اسرائیل هیچ کس فکر نمی کرد که بتوان از طریق جنگ زمینی ، نفوذ حماس را در غزه ریشه کن کرد. براندازی حماس به اشغال دائمی غزه نیاز داشت ، یعنی برگشتن به دوره قبل از عقب نشینی آریل شارون از غزه در تابستان ۲۰۰۵ ، چیزی که برای اسرائیل بسیار پرخرج و پر تلفات خواهد بود. به همین دلیل ، کشتار وسیع غیرنظامیان محور طرح حمله محسوب می شد.

ایلان پاپه (Ilan Pappé) تاریخ نویس و ناراضی معروف اسرائیلی و رئیس کنونی بخش تاریخ دانشگاه اگزتر انگلیس ، نیز در این باره می گوید ، ارتش اسرائیل در زمستان ۲۰۰۶ با صرف ۴۵ میلیون دلار در صحرای نقب ماکت عظیمی از غزه ساخت که به اندازه یک شهر واقعی بود. و اهود باراک یک هفته قبل از شروع حمله هوایی به غزه ، از تمرین سربازان اسرائیلی در این شهر مصنوعی بازدید کرد. پاپه یادآوری می کند که غزه از همان ژوئن ۱۹۶۷ برای رهبران اسرائیل یک مسأله بوده و آنها امیدوار بودند که جمعیت آن را یا به شبه جزیره سینا بکچانند یا به مهاجرت وادارند و با همین دید بود که بعد از توافق اوسلو ، با شروع "روند صلح" ، غزه به تدریج تبدیل شد به گتو. بنابراین در این جنگ آنها می دانستند چه می کنند.

در تمام دوره تدارک برای حمله به غزه ، "دکترین ضاحیه" خط راهنمای استراتژیست های اسرائیل بود و رهبران ارتش بارها به آن اشاره می کردند. منشاء این اصطلاح به جنگ تابستان ۲۰۰۶ لبنان برمی گردد. ضاحیه به عربی به معنای حومه است. استراتژی اسرائیل در جنگ لبنان بر این اصل بنا شده بود که با غیر قابل تحمل کردن زندگی بر شیعیان لبنان ، پایه اجتماعی حزب الله را درهم بشکنند و آن را منزوی سازند. در اجرای این خط بود که نیروی هوایی اسرائیل بخش شیعه نشین حومه بیروت را در تابستان ۲۰۰۶ عملاً با خاک یکسان کرد. در ۴ اکتبر ۲۰۰۸ روزنامه اسرائیلی هآرتس از ژنرال گابی آیزنکوت ، فرمانده نظامی بخش شمال اسرائیل ، نقل کرد که آن چه در ۲۰۰۶ در ضاحیه بیروت اتفاق افتاد ، در هر دهکده ای که از آنجا به اسرائیل آتش گشوده شود ، اتفاق خواهد افتاد ؛ از نظر ما اینها دهکده های غیر نظامی نیستند ، پایگاه های نظامی هستند. این توصیه نیست ، طرحی است که تصویب شده است. همچنین هآرتس از مقاله ای که گابریل سیبونی (سرهنگ احتیاط ارتش اسرائیل) برای "مؤسسه مطالعات امنیت ملی" دانشگاه تل آویو نوشته بود ، گزارش داد که با نتیجه گیری از تجربه جنگ ۲۰۰۶ لبنان ، توصیه می کرد که ارتش اسرائیل به محض شروع جنگ باید با وارد آوردن "ضربه نامتناسب به نقاط ضعف دشمن" ، "منافع اقتصادی" ، "مراکز قدرت های غیر نظامی" و "زیر ساخت های دولتی" ، ویرانی هایی به وجود بیاورد که نیازمند بازسازی های پرخرج و طولانی باشد. مشابه چنین طرحی از طرف ژنرال گیورا آیلند ، رئیس پیشین "شورای امنیت ملی" اسرائیل نیز داده شده بود که ویران سازی کامل زیر ساخت های نظامی ، حکومتی و غیرنظامی دشمن را توصیه می کرد. پیش تر از آن ، ماتان ویلنای ، معاون وزارت دفاع اسرائیل ، در ۲۹ فوریه ۲۰۰۸ مردم غزه را تهدید کرده بود که اگر راکت پراکنی ها ادامه یابد ، به "شووا" گرفتار خواهند شد. "شووا"

معادل عبری "هالوکوست" است ، یعنی اصطلاحی که در اسرائیل به دلایل روشن ، هرگز سرسری به کار برده نمی شود. جاناتان کوک می گوید ، اهود باراک و ماتان ویلنای از مارس ۲۰۰۸ شروع کردند به تدوین استراتژی نظامی شان. جمع بندی های سیاسی جدیدی که در دولت روی شان توافق شد ، حاکی از این بود که کل جمعیت غزه بایستی همدست اقدامات حماس تلقی شوند و بنابراین هدف اقدام نظامی تلافی جویانه قرار بگیرند. همان طور که روزنامه "جروزالم پست" نوشت: تصمیم گیرندگان اسرائیلی به این نظر رسیدند که "سرنگونی حماس از طرف اسرائیل بی معناست ، زیرا حماس همان جمعیت [غزه] است". در اینجا بود که باراک و ویلنای اعلام کردند که روی راه های قانونی برای توجیه بمباران زمینی و هوایی محلات غیر نظامی غزه کار می کنند. در ضمن ، ویلنای پیشنهاد کرد که کل غزه "منطقه جنگی" اعلام شود که ارتش بتواند در آنجا با دست باز عمل کند و انتظار داشته باشد که غیر نظامیان از آنجا بگریزند.

بالاخره بعد از ۲۲ روز کشتار مردم بی دفاع غزه ، روز ۱۸ ژانویه اسرائیل به طور یک جانبه اعلام آتش بس کرد. یک جانبه گرای اسرائیل در این آتش بس همان هدفی را دنبال می کند که عقب نشینی یک جانبه تابستان ۲۰۰۵ از طرف آریل شارون. همان طور که آن عقب نشینی غزه را به زندان در بسته تری تبدیل کرد ، این آتش بس نیز قرار است بمباران فشرده ۲۲ روزه را به بمباران تناوبی و فرسایشی دراز مدت تری تبدیل کند. این یک جانبه گرای ، اسرائیل را از هر نوع قید و بند و شرایط اعلام شده در یک توافق دو جانبه یا چند جانبه آزاد می سازد و آن را به مجری و داور مطلق العنان تبدیل می کند. بی اعتنایی کامل اسرائیل به قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل معنای این یک جانبه گرای را روشن تر می سازد ، قطعنامه ای که همه خواست های اسرائیل را تأمین می کرد. چرا اسرائیل که چند روز دیگر می خواست آتش بس یک جانبه اعلام بکند ، به آن قطعنامه اعتنایی نکرد؟ آیا هنوز هدف های دست نیافته ای در پیش داشت؟ می دانیم که چنین نبود و حتی می دانیم که با پذیرش آن قطعنامه اسرائیل می توانست هم منتهی بر تنظیم کنندگان آن (از جمله امریکا) بگذارد و هم ظاهراً نشان بدهد که به شورای امنیت و "جامعه جهانی" و افکار عمومی اکثریت مردم جهان توجه می کند. اما اسرائیل میدانست که آتش بس یک جانبه تنها راهی است که از طریق آن می تواند "ریش و قیچی را در دست خود نگهدارد". این آتش بس همان طور در خدمت هدف های اسرائیل است که آن آتشباری ۲۲ روزه وحشتناک. نقض مکرر همین آتش بس یک جانبه از طرف خود اسرائیل در طول یک ماه گذشته نیز جایی برای تردید نمی گذارد که وظیفه یک جانبه گرای در اینجا نیز مانند عقب نشینی از غزه ، تبدیل اسرائیل به تصمیم گیرنده بی چون و چرا در رابطه با سرنوشت فلسطینیان است. خیلی ها به درستی یادآوری کرده اند که آریل شارون با عقب نشینی یک جانبه از غزه می خواست وانمود کند که طرف مذاکره کننده ای در میان فلسطینیان نمی بیند. اما یک جانبه گرای رهبران اسرائیل معنای دیگری هم دارد: آنها می خواهند نشان بدهند که اسرائیل لااقل در باره سرزمین های اشغالی به هیچ نهاد و قرار بین المللی متعهد نیست. بالاخره فراموش نباید کرد که اسرائیل تنها کشور جهان است که مرزهای رسمی اعلام شده ندارد و فعلاً هم نمی خواهد داشته باشد.

آنی ترین نتیجه آتش بس یک جانبه اسرائیل را در جریان بازسازی ویرانی های غزه خواهیم دید. پاتریک کابرن ، روزنامه نگار انگلیسی و یکی از کارشناسان مسائل خاورمیانه ، می گوید ، غزه در طول سه هفته ویران شده است ، اما بازسازی آن سال ها طول خواهد کشید و احتمالاً یکی از دشوارترین طرح های بازسازی جهان خواهد بود. مشکل فقط ابعاد وحشتناک ویرانی نیست ، بلکه قبل از همه ، طرح اسرائیل برای ادامه فرسایشی محاصره غزه است. برای این که غزه حتی به شرایط پیش از ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸ برگردد ، شرایطی که به حد کافی فلاکت بار و تحمل ناپذیر بود ، دست کم باید محاصره اقتصادی برداشته شود. اما اسرائیل آن را یک پیروزی برای حماس می داند و با آن مخالفت می کند. امریکا و اتحادیه اورپا نیز فعلاً حاضر به مذاکره با حماس نیستند. به عبارت دیگر اسرائیل می خواهد از طریق ناممکن کردن بازسازی خرابی ها به چیزی دست یابد که از طریق بمباران های ۲۲ روزه نتوانست به دست آورد.

اسرائیل در پی چیست؟

تهاجم ۲۲ روزه اسرائیل به غزه چه هدف هایی را دنبال می کرد؟ برای پاسخ به این سوال باید بین هدف های مستقیم اسرائیل در این عملیات مشخص و هدف نهایی آن فرق گذاشت وگرنه منطق حاکم بر استراتژی عمومی اسرائیل نامفهوم خواهد ماند.

تردیدی نباید داشت که پذیرفتن دلایل خود اسرائیل در توجیه این تهاجم، جز همدستی با آن معنای دیگری ندارد. دو دلیل اعلام شده اسرائیل که مدام روی آنها پا می فشارد، اولاً مقابله با راکت پرانی از غزه به شهرک های جنوبی اسرائیل است و ثانیاً از بین بردن راه قاچاق اسلحه از طریق تونل های منطقه رفح. دلیل اول که ماشین تبلیغاتی اسرائیل عمدتاً روی آن متمرکز است چنان بی بنیاد است که نزدیک ترین متحدان اسرائیل نیز گاهی نمی توانند از آن دفاع کنند. قبل از هر چیز باید توجه داشت که راکت های پرتاب شده فلسطینی ها از غزه عملاً نه خطری برای اسرائیل محسوب می شوند و نه حتی ارزش ایذائی در خور توجهی دارند. جیمی کارتر، رئیس جمهور پیشین امریکا (در مقاله ای در ۹ ژانویه ۲۰۰۹) یادآوری کرد که کل تلفات اسرائیلی های شهر سدروت که هدف بیشترین راکت های پرتاب شده از غزه است، در طول هفت سال گذشته سه نفر بوده است. و خود وزارت خارجه اسرائیل شمار همه کسانی را که در نتیجه راکت های پرتاب شده از غزه در طول هفت سال گذشته کشته شده اند ۱۷ نفر اعلام کرده است. اما صدمات وارد شده بر اسرائیل هر چه باشد، مسأله اصلی این است که آیا نمی شود از طریق مذاکره مشکل را حل کرد؟ جواب کاملاً روشن است: راکت های فلسطینی ها عموماً در واکنش به تهاجم های خونین اسرائیل پرتاب می شوند و اگر اسرائیل لاقلاً از این تهاجم ها دست بردارد، بخش اعظم راکت پرانی ها و نیز سایر اقدامات مسلحانه فلسطینی ها متوقف خواهد شد. مارک له وین (Mark Le Vine) در مقاله ای در سایت "الجزیره انگلیسی" از مطالعات مشترک دانشگاه تل آویو و دانشگاه اورپایی، نقل میکند که ۷۹ در صد همه اقدامات مسلحانه میان فلسطینیان و اسرائیل از آغاز انتفاضه دوم تاکنون، از طرف اسرائیل آغاز شده، و فقط ۸ در صد از طرف حماس و گروه های دیگر فلسطینی. و معین ربانی (در مقاله ای در سایت مجله "گزارش خاورمیانه" در ۷ ژانویه ۲۰۰۹) به نقل از خود منابع اسرائیلی، یادآوری می کند که در طول آتش بس شش ماهه ۲۰۰۸ راکت پرانی ها از ۲۲۷۸ مورد در شش ماهه قبل از آن به ۳۲۹ مورد کاهش یافت و غالب آنها نیز بعد از شکسته شدن آتش بس از طرف اسرائیل (در ۴ نوامبر ۲۰۰۸) اتفاق افتاد و بقیه در ۱۰ روز اول شروع آتش بس اتفاق افتاد که حماس سعی می کرد سازمان های دیگر را به رعایت آتش بس متقاعد سازد. بعلاوه برداشتن محاصره غزه یک از شرایط اصلی آتش بس شش ماهه بود که اسرائیل با عدم اجرای آن، از همان آغاز، شرایط آتش بس را زیر پا گذاشت. اما دلیل دوم اسرائیل بی بنیادتر از دلیل قبلی است، زیرا اولاً سلاح هایی که از طریق تونل های رفح وارد غزه می شوند، همه سلاح های سبک هستند و در بهترین حالت در مقابل قدرت نظامی عظیم اسرائیل حتی وسیله دفاعی هم به حساب نمی آیند. ثانیاً اگر اسرائیل محاصره غزه را بردارد و لاقلاً مردم این منطقه را در زندانی که برای شان درست کرده است راحت بگذارد، گروه های فلسطینی فعال در غزه، هر قدر هم از تسلیحات کارآمدی برخوردار باشند، جرأت دست زدن به عملیات ایذایی علیه اسرائیل را نخواهند داشت، زیرا اقدامات شان نه تنها مورد تأیید مردم غزه نخواهد بود، بلکه به احتمال زیاد با مخالفت آنها روبرو خواهد شد. ثالثاً مؤثرترین راه کنترل قاچاق اسلحه فقط از طریق همکاری با دولت مصر امکان پذیر است و رهبران اسرائیل بهتر از همه می دانند که رژیم مبارک متحد قابل اتکای آنهاست و مخصوصاً در مقابله با حماس منافع ویژه ای هم دارد و بنابراین در انجام ماموریت های محول شده از هیچ خدمتی کوتاهی نمی کند. خلاصه این که دلایل اعلام شده اسرائیل بهانه هایی هستند برای توجیه جنایت های طراحی شده و پوششی برای پیشبرد هدف های واقعی آن.

بعضی ها در توضیح دلایل مشخص تهاجم ۲۲ روزه، به منافع ائتلاف احزاب حکومتی اسرائیل در انتخابات ۱۰ فوریه اشاره کرده اند. در انگیزه انتخاباتی ائتلاف کادیم و کارگر تردیدی نمی توان داشت، اما با این فقط زمان تهاجم را می توان توضیح داد و نه طرح تهاجم را که تنظیم آن حتی قبل از توافق آتش بس ژوئن ۲۰۰۸ شروع شده بود. گیدنون لوی (Gideon Levy) ستون نویس معروف روزنامه هآرتس (در مصاحبه ای در Democracy Now) یادآوری کرده است که در جنگ ۲۰۰۶ در لبنان، اسرائیل به عملیات مشابهی دست زد، بی آن که انتخاباتی در پیش باشد. وقتی منافع حیاتی دولت در میان باشد، نخبگان حاکم اسرائیلی برای رسیدن به منافع انتخاباتی محدود، به ندرت به عملیات بزرگ دست می زنند.

تحلیل گران مطلعی که سیاست های اسرائیل را با دقت بیشتری زیر نظر دارند، در توضیح هدف های مشخص تهاجم ۲۲ روزه روی نکاتی انگشت گذاشته اند که هر کدام از آنها به جنبه هایی از ماهیت نژادپرستانه اسرائیل روشنایی می اندازند. رومن فینکلشتاین معتقد است که دو انگیزه اصلی اسرائیل در تهاجم ۲۲ روزه اولاً اعاده "ظرفیت بازدارندگی" اسرائیل بود، ثانیاً خنثی کردن خطر "تعرض صلح" جدید فلسطینی ها. در توضیح دلیل اول، او به نقل از منابع اسرائیلی می گوید حفظ "ظرفیت بازدارندگی" همیشه در دکترین استراتژیک اسرائیل نقش مهمی داشته است

، اما حالا رهبران اسرائیل احساس می کنند که دشمنان آن دیگر مانند سابق از آن نمی ترسند. و یادآوری می کند که اخراج نیروهای اسرائیل از جنوب لبنان در مه ۲۰۰۰ و نیز شکست اسرائیل در نابود سازی توان نظامی حزب الله در جنگ ۲۰۰۶، برای ارتش اسرائیل تحقیر کننده بود و افسانه شکست ناپذیری آن را از بین برد. آنها می خواستند با درهم شکستن زیر ساخت های اداری و مدنی غزه ، هم روحیه ارتش اسرائیل را تقویت کنند و هم ترس از قدرت نظامی اسرائیل را در دل توده های عرب تقویت کنند. ژیلبر اشکر (Gilbert Achcar) نیز با اشاره به نکته مشابهی ، یادآوری می کند که بالا رفتن محبوبیت حزب الله و حماس در میان توده های عرب ، نه تنها برای اسرائیل ، بلکه برای رژیم های عربی طرفدار امریکا ، مخصوصاً مصر ، اردن و عربستان سعودی ، مایه نگرانی است. اسرائیل با حمله به غزه می خواست پایه حمایتی حماس را درهم بشکند و روابط سیاسی منطقه را به نفع خود تغییر بدهد.

در توضیح انگیزه دوم اسرائیل در تهاجم ۲۲ روزه ، فینکلشتاین یادآوری می کند که تغییر سیاست چشم گیر حماس برای همزیستی با اسرائیل در محدوده مرزهای ۱۹۶۷ و تلاش آن برای حفظ آتش بس و تمدید آن ، برای اسرائیل نگران کننده شده بود. خالد مشعل در مارس ۲۰۰۸ در مصاحبه ای اعلام کرد که فرصتی به وجود آمده که می توان بر سر یک برنامه سیاسی مبتنی بر پذیرش مرزهای ۱۹۶۷ در میان فلسطینیان به همراهی ملی دست یافت. و حتی یکی از رؤسای پیشین موساد اعتراف کرده که حماس حاضر است مرزهای ۱۹۶۷ را به عنوان مرزهای موقت دولت فلسطین بپذیرد. آنها می دانند که با تن دادن به این شرط ناگزیر خواهند شد قواعد بازی را تغییر بدهند و از هدف های ایدئولوژیک شان فاصله بگیرند. همچنین یوال دیسکین (Yual Diskin) ، رئیس "شین بت" ، سازمان امنیت داخلی اسرائیل (پیش از شروع حمله به کابینه اسرائیل گفته بود ، حماس تلاش کرده توافق آتش بس شش ماهه را حفظ کند و گروه های دیگر فلسطینی را نیز به رعایت آن متقاعد سازد. فینکلشتاین نتیجه می گیرد که ، تغییر مواضع حماس ، بهانه جدید رهبران اسرائیل را برای طفره رفتن از پذیرش فورمول دو دولت از دست آنها می گرفت و حمله به غزه برای متوقف کردن این تغییرات صورت گرفت. او یادآوری می کند که اسرائیل در گذشته نیز بارها این کار را انجام داده است ، مثلاً حمله ژوئن ۱۹۸۲ به لبنان هنگامی صورت گرفت که سازمان آزادی بخش فلسطین برای پذیرش فورمول دو دولت خود را آماده می کرد و کابینه وقت اسرائیل برای متوقف کردن آن ، جنگ اعلام نشده ای را علیه فلسطینیان و غیر نظامیان لبنان آغاز کرد و هدف بزرگ تر حمله این بود که سازمان آزادی بخش فلسطین را به عنوان یک نیروی سیاسی توانا برای ایجاد دولت فلسطینی در کرانه غربی و غزه درهم بکوبد.

نوام چامسکی نیز مانند فینکلشتاین با اشاره به همین نکته ، یادآوری می کند که حماس چند روز قبل از پایان آتش بس شش ماهه در ۱۹ دسامبر (که از طرف اسرائیل رعایت نشده بود) پیشنهاد کرد که آتش بس ژوئن تمدید شود. این پیشنهاد از طریق رابرت پاستور (تاریخ نویس و یکی از مقامات پیشین امریکا در دولت کارتر) به "مقامات ارشد" وزارت دفاع اسرائیل منتقل شد ولی اسرائیلی ها جواب ندادند. او همچنین به نقل از آکیوا الدار (Akiva Eldar) خبرنگار دیپلماتیک ارشد اسرائیلی ، تأکید می کند که چند روز پیش از شروع تهاجم اسرائیل در ۲۷ دسامبر ، خالد مشعل در وبسایت عزالدین قسام (شاخه نظامی حماس) نه تنها اعلام کرد که حاضر به قطع مخاصمه است ، بلکه پیشنهاد بازگشت به شیوه کنترل گذرگاه رفح در سال ۲۰۰۵ ، یعنی شیوه توافق شده در دوره پیش از پیروزی حماس در انتخابات ، را مطرح کرد. توافق این بود که کنترل گذرگاه رفح با مدیریت مشترک مصر ، اتحادیه اروپا ، ریاست دولت خودگردان فلسطین و حماس صورت بگیرد. او تلاش می کرد که هر طور شده گذرگاه رفح برای ورود منابعی که مردم غزه به شدت به آنها نیاز داشتند ، گشوده شود.

جاناتان کوک معتقد است که هر چند اسرائیل با راه اندازی تهاجم ۲۲ روزه ، می خواست حماس را به لحاظ سیاسی و نظامی درهم شکند ، ولی می دانست که ریشه کن کردن آن بدون اشغال مجدد غزه امکان ناپذیر است و نیز می دانست که آوردن حکومت فتح به غزه از طریق تانک های اسرائیلی ، جز بی اعتبار کردن کامل آن معنای دیگری نمی تواند داشته باشد. بنابراین براندازی کامل حکومت حماس در دستور کار مشخص عملیات ۲۲ روزه نبود. رهبران اسرائیل نمی خواستند به قیمت گسترش هرج و مرج و باز کردن پای جریان هایی مانند القاعده به غزه ، حکومت حماس را ببندازند. او می گوید ، اسرائیل چهار هدف مشخص را دنبال می کرد: هدف اول آن محکم تر کردن محاصره غزه بود. زیرا هرچند دولت مصر در فشار بر حماس اشتراک منافع انکار ناپذیری با اسرائیل دارد ، ولی به شدت زیر فشار افکار عمومی خود مردم مصر و کشورهای عربی است و شاید نتواند خط مورد نظر اسرائیل را همچنان پیش ببرد. و اسرائیل می خواهد با درگیر کردن کارشناسان امریکایی و اروپایی در کنترل گذرگاه رفح ، مطمئن شود که محاصره غزه با دقت بیشتری پی گیری خواهد شد. هدف دوم اسرائیل ادامه همان چیزی است که قبلاً

سارا روی ، استاد دانشگاه هاروارد ، آن را "توسعه زدایی" در غزه نامیده بود. به قول روی هدف این است که غزه ای ها در دراز مدت "صرفاً به یک مسأله انسانی تبدیل شوند ، گدایانی که هیچ گونه هویت سیاسی ندارند و بنابراین نمی توانند خواست سیاسی داشته باشند". برای پی گیری قاطع تر این هدف ، اسرائیل تلاش می کند ، طبق طرح ماتان ویلنای در سال گذشته ، ساکنان مرزهای شمالی و جنوبی غزه را به مرکز غزه براند. در اجرای همین طرح بود که نیروی هوایی اسرائیل اعلامیه هایی در این مناطق می ریخت و به مردم غزه هشدار می داد که برای در امان ماندن از بمباران های اسرائیل این مناطق را تخلیه کنند. با این کار اسرائیل می کوشد منطقه حائل در رفح و نیز شمال غزه ایجاد کند و کنترل این دو بخش از باریکه غزه را محکم تر سازد. هدف سوم که حدود یک سال پیش از طرف باراک و ویلنای پیشنهاد شده بود ، این است که اسرائیل جز گذرگاه رفح همه راههای ارتباط با غزه را ببندد و به این ترتیب به تدریج خود را از هر نوع مسؤلیت مربوط به راههای رسیدن امکانات زندگی به مردم غزه آزاد سازد. هم اکنون نیروگاه ویژه ای در نزدیکی شبه جزیره سینا در حال ساختمان است و اسرائیل زمینه چینی می کند که مسؤلیت دادن برق به غزه را نیز به مصر واگذارد. همان طور که غسان خطیب ، تحلیل گر فلسطینی یادآوری کرده است ، آنها با این طرح می خواهند به تدریج جدایی فیزیکی و سیاسی غزه از کرانه غربی را عمیق تر سازند تا در عمل غزه به صورت استانی از مصر درآید و همه ارتباطات ساکنان آن با بقیه فلسطینیان قطع گردد و نهایتاً حتی سرکوب حماس نیز به مصر واگذار شود. با اجرای این طرح ، رژیم محمود عباس نیز منزوی تر و ضعیف تر می گردد و اسرائیل بهتر می تواند آن را به دادن امتیازات بیشتر در زمینه الحاق بیت المقدس شرقی و قطعاتی از کرانه غربی که آبادی های اسرائیلی ساخته می شوند ، وادار سازد. چهارمین هدف اسرائیل ناظر به مسائل وسیع تر منطقه ای است. مانع عمده طرح اصلی اسرائیل گسترش نفوذ منطقه ای ایران و احتمال روی آوردن آن به سلاح های هسته ای است. نگرانی رسمی اسرائیل در باره قصد حمله ایران به اسرائیل صرفاً یک بهانه جویی است. اما نگرانی واقعی اسرائیل این است که اگر ایران به یک قدرت نیرومند منطقه ای تبدیل شود ، چالشی در مقابل زورگویی های اسرائیل در خاورمیانه و نیز در واشنگتن به وجود خواهد آمد و مخصوصاً حمایت های ایران از حزب الله و حماس ، احساسات توده های عرب را علیه طرح های اسرائیل و به حمایت از حل عادلانه مسأله فلسطین دامن خواهد زد و نهایتاً زمینه الحاق کرانه غربی را دشوارتر خواهد ساخت.

سؤال مربوط به هدف های مشخص اسرائیل در تهاجم ۲۲ روزه ، خواه ناخواه سؤال دیگری را به دنبال می آورد که آیا اسرائیل توانست به هدف های مشخص مورد نظرش دست یابد؟ إهود اولمرت در آخرین روزهای تهاجم اعلام کرد که اسرائیل به همه هدف هایش دست یافته است. و از طرف دیگر ، حماس نیز مدعی پیروزی خود و شکست اسرائیل شد. بی شک اسرائیل توانست "دکترین ضاحیه" را در غزه بسیار بی رحمانه تر از لبنان اجراء کند. اما مسلماً نتوانست حماس را درهم بشکند ، برعکس ، نیرویی که با تهاجم به غزه کاملاً در هم شکست ، حکومت تحت رهبری محمود عباس بود. وقتی باراک اوباما در اولین روز ریاست جمهوری اش به محمود عباس تلفن زد تا حمایت خود را به او اعلام کند ، رابرت فیسک ، یکی از مطلع ترین روزنامه نگاران غربی در باره خاورمیانه ، نوشت: " شاید اوباما فکر می کند که او رهبر فلسطینیان است ، اما در دنیای عرب جز خود آقای عباس همه می دانند که او رهبر یک حکومت شبیح گونه است ، لاشه مانندی که فقط با خون تزریقی حمایت بین المللی ... زنده نگه داشته می شود". ناظران آگاه دیگر نیز نظرات مشابهی داشتند. پاتریک کابرن (Patrick Cockburn) روزنامه نگار معروف انگلیسی در گزارشی از کرانه غربی ، به نقل از یکی از مبارزان قدیمی فتح ، یادآوری کرد که همان طور که نبرد کرامه در مارس ۱۹۶۸ سازمان فتح را به بانفوذترین جریان سیاسی در جنبش فلسطین تبدیل کرد ، جنگ غزه نیز آغاز دوران حماس را رقم خواهد زد. و معین ربانی (در مصاحبه ای با الجزیره انگلیسی در ۱۷ ژانویه ۲۰۰۹) یادآوری کرد که بعد از توقف آتش اسرائیل ، مهم ترین مسأله محمود عباس ، مبارزه برای بقای خودش خواهد بود. ارزیابی غالب تحلیل گران مستقل در باره هدف های دیگر اسرائیل نیز منفی بود. به طور خلاصه ، قوم کشی ۲۲ روزه اسرائیل در غزه و سکوت تأنید آمیز دولت های غربی و وابستگان عرب آنها ، اولاً نفوذ جریان های اسلامی را نه تنها در میان فلسطینیان ، بلکه همچنین توده های عرب و حتی عموم مسلمانان بیش از پیش تقویت کرد ؛ ثانیاً بار دیگر خصلت نژادپرستانه دولت اسرائیل را با عریانی تمام در برابر چشمان اکثریت مردم جهان به نمایش گذاشت و بنابراین ، افکار عمومی مترقی مردم جهان و از جمله بخش بی سابقه ای از یهودیان را علیه اسرائیل بر انگیخت ؛ ثالثاً جریان های افراطی راست را در داخل خود اسرائیل بی مهارتر ساخت ، تاجایی که در گرماگرم همین بحران ، کمیته انتخاباتی اسرائیل با حمایت همه احزاب عمده (از جمله حزب کارگر) با محروم کردن احزاب عرب از شرکت در انتخابات ، عملاً حدود ۱/۵ میلیون عرب داخل اسرائیل را از حق رأی

محروم کرد. هرچند این تصمیم بعداً با مخالفت دادگاه عالی اسرائیل روبرو شد، ولی فضای وحشت شدیدی علیه فلسطینیان داخل اسرائیل به وجود آورد؛ رابعاً امکان حل مسأله فلسطین را، لااقل در افق های مشهود کنونی از بین برد.

آیا این نتایج را باید به معنای شکست سیاسی اسرائیل در عملیات غزه دانست؟ هر چند هزینه سیاسی تهاجم ۲۲ روزه برای اسرائیل بسیار سنگین خواهد بود، ولی اگر آن را در راستای استراتژی عمومی دولت اسرائیل و صهیونیسم نگاه کنیم، با دورنمای دیگری روبرو خواهیم شد. استراتژی عمومی اسرائیل مقابله با شکل گیری دولت فلسطینی است و رهبران اسرائیل می دانند که این استراتژی گام به گام و با هزینه های سنگینی پیش خواهد رفت و بدون پاک سازی های قومی گسترده و خونین نخواهد توانست به هدف هایش دست یابد. کافی است به یاد بیاوریم که در گرمکرم بمباران غزه، شیمون پرز، رئیس جمهور اسرائیل، با صراحت و قیحانه ای اعلام کرد که داوری افکار عمومی مردم جهان برای اسرائیل اهمیتی ندارد. آنها می خواستند هر طور شده، شکل گیری دولت فلسطینی را برای مدت نامعلومی عقب بیندازند. و نمی شود گفت در دستیابی به هدف هایشان در این راستا شکست خوردند.

پیشروی استراتژیک اسرائیل در نابود سازی ملت فلسطین

نگاهی کوتاه به اقدامات تاکنونی اسرائیل در پاک سازی قومی و پراکنده کردن فلسطینیان، می تواند تصور روشن تری از مراحل مختلف و چگونگی پیشروی استراتژی عمومی آن به دست بدهد. اسرائیل رسماً خود را دولت یهود می داند و از آنجا که یهودیت مذهب دعوت گر نیست و خود را فقط دین فرزندان یعقوب می داند، خواه ناخواه، دولت یهود مورد نظر اسرائیل به صورت یک دولت نژادی - مذهبی در می آید که غیر یهودیان نمی توانند در آن جذب بشوند و به صورت شهروند برابر حقوق درآیند. بعلاوه این دولت نژادی - مذهبی در سرزمینی ایجاد شده است که اکثریت بزرگ جمعیت آن را، قبیل از ایجاد اسرائیل، عرب ها تشکیل می دادند. بنابراین بیرون راندن عرب ها از سرزمین شان از همان آغاز، یکی از لوازم حیاتی ایجاد دولت یهود تلقی می شد. در سال ۱۹۱۸ در سرزمین فلسطین حدود ۷۰۰۰۰۰ عرب می زیستند و ۶۰۰۰۰ یهودی، بیست سال بعد، جمعیت عرب حدود ۱۰۷۰۰۰۰ نفر و جمعیت یهودی حدود ۴۶۰۰۰۰ نفر بود.

در سال ۱۹۴۸ سازمان ملل متحد با تصویب قطعنامه ای سرزمین فلسطین را که در آن موقع تحت قیمومت امپراتوری بریتانیا قرار داشت، بین یهودیان و فلسطینیان تقسیم کرد و ۵۶ درصد آن را به یهودیان داد که البته همان طور که اشاره کردم) در اقلیت بودند و غالباً مهاجران تازه آمده. اما نیروهای مسلح یهودیان با استفاده از فرصت و با توسل به پاک سازی قومی، بخش بزرگی از فلسطینیان را از خانه و کاشانه شان بیرون ریختند و ۷۸ درصد سرزمین فلسطین تاریخی را به تصرف خود درآوردند. ۲۲ درصد باقی مانده خاک فلسطین نیز در جنگ ۱۹۶۷ به تصرف ارتش اسرائیل درآمد. دولت اسرائیل (طبق "قانون بازگشت" که در ژوئیه ۱۹۵۰ به تصویب پارلمان رسید) اعلام کرد که اسرائیل سرزمین موعود همه یهودیان جهان است و همه آنان صرف نظر از این که در کجای جهان باشند، به محض بازگشت به آن، به طور اتوماتیک شهروند برابر حقوق کشور محسوب خواهند شد. از آن به بعد اسرائیل در حالی که برای جلب هرچه بیشتر مهاجران یهودی از چهار گوشه جهان تبلیغات و سازماندهی بسیار گسترده و فعالی به راه می انداخته، با حق بازگشت آوارگان فلسطینی به طور سیستماتیک مخالفت کرده و فراتر از آن، با اعمال فشار مداوم و فرساینده کوشیده است فلسطینیان هر چه بیشتری را از سرزمین های اشغالی بیرون براند. به قول گابریل پیتربرگ (تاریخ نویس و ناراضی اسرائیلی و استاد کنونی دانشگاه کالیفرنیا، لوس آنجلس - UCLA) ماهیت دولت اسرائیل تاکنون بر پایه همین بازگشت یهودیان و عدم بازگشت فلسطینیان به فلسطین تکیه داشته است و "اگر این دینامیسم بازگشت/عدم بازگشت از بین برود، دولت صهیونیست هویت خود را از دست خواهد داد".

با توافق اوسلو (در سال ۱۹۹۳) بر مبنای "صلح در برابر زمین" اسرائیل ظاهراً پذیرفت که در مقابل ترک مخاصمه از طرف سازمان آزادی بخش فلسطین، دولت فلسطین را به رسمیت بشناسد و زمین های اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷ را در یک روند چند مرحله ای به فلسطینیان بازگرداند. اما در عمل معلوم شد که آنها تحت هیچ شرایطی حاضر به بازگشت به مرزهای ۱۹۶۷ نیستند. آنها قبل از هر چیز، با صراحت اعلام کردند که به هیچ وجه نمی خواهند از بیت المقدس شرقی عقب نشینی کنند، با این برهان قاطع که "اورشلیم پایتخت ابدی و تقسیم ناپذیر

اسرائیل" است! و بعد شروع کردند به شتاب دادن به گسترش شهرک های یهودی در بهترین بخش های سرزمین های اشغالی و مخصوصاً کرانه غربی. هدف گسترش شهرک های یهودی ، فقط غصب زمین های فلسطینیان نیست ، بلکه از بین بردن تداوم و ارتباط جغرافیایی سرزمینی است که ظاهراً قرار است به دولت فلسطینی بازگردانده شود. هشت سال بعد از توافق اوسلو ، ادوارد سعید که آن را تسلیم کامل عرفات در مقابل اسرائیل می نامید (در "نیو لغت ریویو" - شماره سپتامبر/اکتبر ۲۰۰۱) یادآوری کرد که سرزمین های اشغالی به ۶۳ بخش جدا از هم تقسیم شده اند که شبکه جاده های اختصاصی ایجاد شده میان ۱۴۰ شهرک یهودی (جاده هایی که عرب ها حق استفاده از آنها را ندارند) ارتباط آنها را قطع می کنند و مردم این مناطق بدون گذشتن از ایستگاه های متعدد بازرسی اسرائیل و تحمل انواع توهین و تحقیر در این بازرسی ها ، نمی توانند از بخشی به بخش دیگر بروند. بنابراین او "روند صلح" اوسلو را ادامه همان اشغال در بسته بندی جدید می نامید و یادآوری می کرد که طبق این توافق قرار است فقط ۱۸ درصد سرزمین های اشغالی به فلسطینیان بازگردانده شود. بنا به گزارش "بتسیلم" ("مرکز اطلاعات اسرائیلی برای حقوق بشر در سرزمین های اشغالی" که یک سازمان غیر دولتی است که در سال ۱۹۸۹ توسط عده ای از دانشگاهیان ، وکلا ، روزنامه نگاران و روشنفکران سرشناس اسرائیلی تأسیس شده است) در طول هفت سال اول بعد از امضای توافق اوسلو ، تعداد شهرک های یهودی ایجاد شده در کرانه غربی (بدون محاسبه زمین های غصب شده در بیت المقدس شرقی) حدود صد در صد افزایش یافت. ترازنامه توافق اوسلو حتی قبل از شروع انتفاضه دوم (در اواخر سپتامبر ۲۰۰۰) این بود که ارتش اسرائیل ۶۰ درصد کرانه غربی را به طور کامل ، به تنهایی کنترل می کرد و ۲۷ درصد دیگر آن را " به طور مشترک" همراه با نیروهای دولت خودگردان ؛ شهرک های یهودی ۸۰ درصد تمام آب سرزمین های اشغالی را در انحصار خود داشتند ؛ و درآمد سرانه جمعیت فلسطینی ۲۵ درصد کاهش یافته بود.

شبکه جاده هایی که شهرک های یهودی را به هم مرتبط می کنند ، بیش از خود این شهرک ها ، زندگی روزمره را برای فلسطینی ها غیر قابل تحمل می سازند. در حال حاضر (بنا به گزارش Palestine Monitor) شهرک های یهودی فقط ۳ درصد مساحت کرانه غربی را اشغال کرده اند ، اما شبکه گسترده جاده هایی که این شهرک ها را به هم وصل می کنند ، بیش از ۴۰ درصد خاک کرانه غربی را زیر کنترل در می آورند و برای جمعیت فلسطینی غیر قابل دسترس می سازند. از این بدتر مشکل دیوار است که طول آن قرار است ۷۲۳ کیلومتر باشد ، یعنی دو برابر طول خط آتش بس ۱۹۴۹ (یا "خط سبز") که اسرائیل را از کرانه غربی جدا می کرد. فقط ۱۴ درصد این دیوار عظیم روی "خط سبز" یا در داخل اسرائیل ساخته می شود ، در حالی که ۸۶ درصد آن در خاک کرانه غربی قرار می گیرد و کرانه غربی را به چهار منطقه بی ارتباط با هم تقسیم می کند. طرح های دولت اسرائیل ارتباط بین مناطق مختلف کرانه غربی را چنان دشوار کرده است که (به قول پاتریک کابرن) رفتن به جایی حتی در ۵۰ کیلومتری رام الله ، بیش از یک مسافرت هوایی از اردن به آنکارا طول می کشد. او به نقل از شهردار ناپلس تعریف می کند که مردم این شهر بیش از هشت سال عملاً در شهرشان زندانی بودند و فقط ۳ درصد از آنها که اجازه عبور داشتند ، می توانستند از شهر خارج شوند. علاوه بر همه اینها ، ساکنان شهرک های یهودی غالباً با اقدامات ایدانی خود زندگی دشوار فلسطینیان دور و برشان را دشوارتر می سازند. این اقدامات در بهترین حالت غالباً با سکوت تأیید آمیز مقامات دولت اسرائیل همراه است. به گزارش "دفتر هم آهنگی امور انسان دوستانه" (OCHA) سازمان ملل ، ۸۰ تا ۹۰ درصد شکایت هایی که افراد فلسطینی علیه اقدامات ایدانی شهرک نشینان یهودی می کنند ، از طرف پلیس اسرائیل مسکوت گذاشته می شود. مثلاً در شهر الخلیل (حبرون) یک جمعیت یهودی ۵۰۰ نفری که بخشی از شهر را اشغال کرده ، هر از چند گاه با حمله به فلسطینیان ، یک شهر ۱۳۰ هزار نفری را به هم می ریزد و وضعیتی ایجاد می کند که اکثریت مردم جرأت بیرون آمدن از خانه هایشان را پیدا نمی کنند.

حتی تسلیم کامل محمود عباس در مقابل طرح دولت بوش ، نتوانسته گسترش شهرک های یهودی را کندتر سازد. مصطفی برغوتی (دبیر کل "ابتکار ملی فلسطین") یادآوری می کند که بعد از همه تبلیغات کرکننده ای که دولت بوش در برگزاری کنفرانس آنپولیس (در نوامبر ۲۰۰۷) راه انداخت ، حملات اسرائیل به فلسطینیان به شدت افزایش یافته است و میزان این افزایش در کرانه غربی بیش از ۵۰ درصد بوده ، همراه با گسترش شتابان شهرک ها و ایستگاه های بازرسی.

اما آیا عقب نشینی (تابستان ۲۰۰۵) از غزه نوعی عقب نشینی از استراتژی عمومی اسرائیل نبود؟ باید توجه داشت که برخورد ویژه با غزه ، همیشه یکی از الزامات استراتژی عمومی اسرائیل بوده است. معروف است که

دیوید بن گوریون (نخست وزیر بنیان گذار اسرائیل) همیشه می گفته است که آرزو می کند غزه در آب های مدیترانه فرو برود و نابود شود. ایلان پایه از لوی اشکول (نخست وزیر اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷) نقل می کند که هنگام بحث در باره سرنوشت سرزمین های اشغالی در کابینه اسرائیل ، در باره غزه گفته است: "غزه مسأله است. من در سال ۱۹۵۶ آنجا بودم و مارهای سمی را که در خیابان ها راه می رفتند ، دیده ام. ما باید بخشی از آنها را در شبه جزیره سینا اسکان بدهیم و امیدوارم بخش دیگر هم مهاجرت بکنند". بعد از ۱۹۶۷ اسرائیل با تمام نیرو سعی کرد اقتصاد و زیر ساخت غزه را به زانده خود تبدیل کند ، و جمعیت آن را به ذخیره نیروی کار ارزان ، که برای کار به داخل اسرائیل می رفتند. این سیاست ، به مدت یک ربع قرن ، غزه را به منطقه ای محصور ، با شباهتی بسیار زیاد به بانتوستان های رژیم آپارتاید افریقای جنوبی تبدیل کرد. در انتفاضه اول (۱۹۹۳ - ۱۹۸۷) غزه ، به علت ویژگی های جمعیتی و جغرافیایی آن ، به داغ ترین کانون مقاومت فلسطینیان تبدیل شد. و توافق اوسلو ، در آغاز غزه را به مقر ستادهای اصلی تقریباً همه جریان های فلسطینی تبدیل کرد. اسرائیل با توجه به تجربه انتفاضه ، طرح قبلی خود را در مورد غزه تغییر داد و با استفاده از فرصت ایجاد شده از طریق توافق اوسلو ، به بهانه واگذاری امور فلسطین به دولت خودگردان فلسطینی ، از دادن اجازه کار به کارگران غزه ای خود داری کرد و به جای آنها ، به استفاده از کارگران مهاجر از آسیا و اورپای شرقی روی آورد. در نتیجه ، اقتصاد غزه که بیش از یک ربع قرن به زانده اقتصاد اسرائیل تبدیل شده بود ، با بحران بی سابقه ای روبرو گردید. اما اسرائیل به این حد از فشار قانع نبود. بنابراین شروع کرد به محدود کردن ارتباط غزه با بخش های دیگر سرزمین های اشغالی و در دوره "روند صلح" (۲۰۰۰ - ۱۹۹۳) عملاً آن را به صورت یک اردوگاه تحت کنترل و کاملاً بسته پناهندگان درآورد. در واقع (همان طور که سارا روی تأکید می کند) محاصره غزه هفت سال قبل از آغاز انتفاضه دوم شروع شده بود و ربطی به عملیات انتحاری فلسطینیان نداشت. در فاصله ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ هر چند ارتش اسرائیل زندگی روزمره فلسطینیان را در تمام سرزمین های اشغالی به جهنمی غیر قابل تحمل تبدیل می کرد ، فشار بر غزه آشکارا سنگین تر بود. با این همه ، در جریان سرکوب انتفاضه دوم دولت اسرائیل دریافت که سرکوب مقاومت فلسطینیان در غزه دشوارتر و کم بازده تر است. در دوره پنج ساله ای که اشاره کردم ، جمعیت شهرک های یهودی مقیم غزه کمتر از ۱ در صد کل جمعیت این نوع شهرک ها در سرزمین های اشغالی بود ، در حالی که ۱۰ در صد اسرائیلی های کشته شده در ارتباط با انتفاضه و بیش از ۴۰ در صد کل تلفات سربازان اسرائیلی با غزه ارتباط داشت. با توجه به این تجربه بود که عده ای از هارترین نخبگان اسرائیل به رهبری آریل شارون تصمیم گرفتند که شهرک نشینان یهودی را از غزه بیرون بکشند تا بتوانند با دست باز و بدون درگیری زمینی مستقیم در داخل غزه ، ساکنان آن را درهم بشکنند. داریل لی (Darryl Li) یکی از محققان مسائل خاورمیانه از دانشگاه هاروارد (در مقاله ای با عنوان "عقب نشینی و مرزهای صهیونیسم" ، مجله MERIP ، ۱۶ فوریه ۲۰۰۸) تأکید می کند که با عقب نشینی تابستان ۲۰۰۵ ، اسرائیل سعی کرد غزه را به چیزی شبیه قفس حیوانات تبدیل کند. او سیاست اسرائیل در مورد غزه را به سه دوره تقسیم می کند: دوره اول (۱۹۹۳ - ۱۹۶۷) را دوره بانتوستان می نامد ، دوره ای که هدف اسرائیل بهره برداری از نیروی کار ارزان کارگران غزه بود که درست مانند بانتوستان های رژیم آپارتاید ، هر روز برای کار به اسرائیل می رفتند و درآمد حاصل از آن تکیه گاه اصلی اقتصاد غزه بود. دوره دوم (۱۹۹۳ تا ۲۰۰۵) را دوره اردوگاه بسته (internment camp) می نامد. دوره ای که اجازه رفت و آمد به اسرائیل و کرانه غربی که قبلاً امر راجعی بود ، به ندرت داده می شود و رفت و آمد وسائل نقلیه عادی قطع می گردد. در نیمه دوم این دوره ، دور تا دور غزه را با سیم خاردار محصور می کنند و چند ترمینال دائمی برای کنترل عبور و مرور افراد (فلسطینی و کالا می سازند. اداره امور داخل این اردوگاه تا حدود معینی با خود فلسطینی هاست ، ولی دولت خود گردان فلسطینی طبق توافق اوسلو ناگزیر است زیر نظارت عالیه ارتش اسرائیل کار کند. داریل لی دوره سوم (سال ۲۰۰۵ به بعد) را دوره "قفس حیوانات" (animal pen) می نامد ، دوره ای که اسرائیل ظاهراً رابطه اش را با غزه قطع می کند و هیچ مسؤلیتی را در قبال آن نمی پذیرد ، اما در واقع می کوشد ساکنان آن را در وضعی نگهدارد که تقلاً برای زنده ماندن مشغله اصلی شان باشد. بنابراین آسمان و سواحل غزه را زیر کنترل نظامی کامل دارد ؛ سیستم مالیاتی ، پول و تجارت باریکه همچنان در دست اسرائیل است ؛ آب ، برق و زیر ساخت ارتباطات همچنان وابسته به اسرائیل است ، و حتی ثبت احوال و آمار جمعیت در دست مقامات اسرائیلی است ، اما دولت اسرائیل به عنوان قدرت اشغالگر هیچ نوع مسؤلیتی را در قبال غزه نمی پذیرد. لی می گوید ، گویاترین شاخص این وضعیت رأی دادگاه عالی اسرائیل است که می گوید "نیازهای حیاتی انسان دوستانه" ساکنان غزه باید تأمین شود. بر مبنای این نظر بود که دادگاه در نوامبر ۲۰۰۷ کاهش میزان سوختی که اسرائیل باید به غزه بفروشد را تأیید کرد. او می گوید ، این

وضع را دیگر نمی توان اردوگاه بسته نامید ، بلکه چنین برخوردی به آن می ماند که برای رام کردن زندانی نافرمان هر از چندگاه او را کتک بزنند یا حیوانی را با کاهش و افزایش غذا و شل و سفت کردن قلاده اش رام سازند.

شاخص دیگر از نظر لی ، چگونگی ورود کالا از سه گذرگاه بین اسرائیل و غزه است. گذرگاه کارنی (Karni) که در دوره توافق اوسلو ساخته شده دارای ۳۰ خط عبور کامیون ها است که بعد از ورود به نوبت بازرسی می شدند و اجازه عبور می گرفتند که هرچند مدت ها طول می کشید و هزینه حمل و نقل را دو برابر می کرد ، ولی در هر حال می توانست روزانه به حدود ۷۵۰ کامیون بار اجازه عبور بدهد. این گذرگاه از اواخر ۲۰۰۷ عملاً بسته بوده و از آن به بعد ، اسرائیل عمدتاً از دو گذرگاه کرم شالوم (Kerem Shalom) و سوفافا (Sufa) اجازه ورود کالا می دهد که مجموع ظرفیت روزانه این دو روی هم ، فقط ۱۰۰ کامیون بار است. بعلاوه این گذرگاه ها ، برخلاف کارنی ، گذرگاه تجاری نیستند و در آنها امکان بازرسی محمولاتی مانند مصالح ساختمانی و سیلندرهای گاز و به طور کلی هر چیزی که "نیازمندی غیر حیاتی" تلقی می شوند ، وجود ندارد. اداره آنها انحصاراً در دست اسرائیل است ؛ محمولات از کامیون ها پانین آورده شده و در فضای باز گذاشته می شوند تا بعد به فلسطینی ها اجازه نزدیک شدن به آنها داده شود. راجی سورانی ، حقوقدان و فعال حقوق بشر از غزه ، می گوید: "من خودم در زندان بوده ام ، حداقل در زندان مقرراتی وجود دارد. ما در قفس زندگی می کنیم و آنها غذا و دارو را به داخل قفس می اندازند". لی یادآوری می کند که اسرائیل در مرحله کنونی سیاست خود اصلاً چیزی به نام اقتصاد غزه را زاید می داند و به صورت گزینشی بسیاری از روابط اقتصادی با غزه را قطع می کند. مثلاً بانک های اصلی اسرائیل روابط خود را با غزه قطع کرده اند و از پانیز ۲۰۰۷ ورود دلار امریکایی و دینار اردنی بسیار محدود شده است تا مردم غزه خرید اجناس وارداتی و امکان استفاده از کمک های نقدی ارسالی را نداشته باشند. مفهوم "نیازهای حیاتی انسان دوستانه" جز کاستن نیازها ، خواست ها و حقوق ۱/۵ میلیون انسان به شمارش انتزاعی فاصله کالری ها ، مگاوات ها و واحدهای مشابه دیگر با مرگ معنای دیگری ندارد.

این ارزیابی از سیاست سال های اخیر اسرائیل در قبال غزه منحصر به یک نفر نیست ، بسیاری از تحلیل گران مسأله فلسطین ارزیابی های مشابهی مطرح کرده اند. مثلاً سارا روی تأکید می کند که غزه محصور شده بعد از سال ۲۰۰۵ یک زندان است و بدون برداشته شدن این مرزهای بسته دقیقاً یک زندان خواهد ماند و هرگز امکان دستیابی به یک اقتصاد قابل دوام را نخواهد داشت. مری رابینسون ، کمیسر عالی پیشین سازمان ملل برای حقوق بشر ، حتی پیش از تهاجم اخیر ، در دیدار از غزه (در ۴ نوامبر ۲۰۰۸) سیاست اسرائیل در قبال غزه را "نابودی یک تمدن" نامید و تأکید کرد که "به هیچ وجه اغراق نمی کنم". گیدنون لوی ، ستون نویس روزنامه هآرتس اسرائیل می گوید " ندای اخلاقی خویشتن داری پشت سر گذاشته شده است ... و هر چیزی علیه فلسطینیان مجاز شمرده می شود". نه وه گوردون (Neve Gordon) استاد دانشگاه بن گوریون ، می گوید ، اعمال اسرائیل در غزه به "نگهداری حیوانات در مزرعه برای کشتن آنها" شباهت دارد و این نشان دهنده عنصر اخلاقی جدیدی در جنگ است.

باید توجه داشت که هرچند فشار اسرائیل بر غزه بعد از ژوئن ۲۰۰۷ ، یعنی ضد کودتای حماس علیه فتح تشدید شد ، ولی سیاست اسرائیل برای خفه کردن غزه از همان زمان عقب نشینی از آن در اوت ۲۰۰۵ به اجراء گذاشته شده بود و ربطی به قدرت گیری حماس نداشت. هدف این سیاست قطع رابطه جغرافیایی ، سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی میان قسمت های مختلف سرزمین های اشغالی و ناممکن کردن یا به عقب انداختن هرچه بیشتر شکل گیری دولت فلسطینی بوده است. هنری زیگمن (در "لندن ریویو آو بوکس" ، ۲۹ ژانویه ۲۰۰۹) می نویسد ، دو وایس گلاس (Dov Weisglass) مشاور ارشد شارون و مذاکره کننده اصلی او با آمریکایی ها ، قبل از عقب نشینی از غزه ، در مصاحبه ای با هآرتس (در اوت ۲۰۰۴) گفته بود ، آنچه من با آمریکایی ها توافق کردم این بود که بخش اعظم شهرک های یهودی در کرانه غربی اصلاً قابل بحث نباشند. معنای توافق با امریکا منجمد کردن روند سیاسی است. و وقتی روند سیاسی را منجمد کنید ، جلوی ایجاد دولت فلسطینی را می گیرید ؛ جلوی بحث در باره پناهندگان ، مرزها و اورشلیم را می گیرید. عملاً تمام این قضیه که دولت فلسطینی نامیده می شود ، با تمام الزاماتی که به دنبال می آورد ، به طور نا محدود از دستور کار ما کنار گذاشته شده است ، و همه با اتوریتیه پرزیدنت بوش و اجازه و تصویب گنرگه امریکا. آوی شلایم در همین رابطه یادآوری می کند که عقب نشینی از غزه پیش درآمد صلح و معامله با دولت خودگردان فلسطینی نبود ، بلکه پیش درآمد گسترش بیشتر طرح های صهیونیستی در کرانه غربی بود. عقب نشینی از غزه به منظور رد بنیادی هویت ملی فلسطینی صورت گرفت و بخشی از تلاش دراز مدت در جهت نفی موجودیت سیاسی مستقل مردم فلسطین در سرزمین خودشان بود. نوام چامسکی نیز از کتاب Lords of

the Land (نوشته تاریخ نویسان اسرائیلی ، Idit Zertal و Akiva Eldar) نقل می کند که بعد از بیرون کشیدن نیروهای اسرائیل از غزه در اوت ۲۰۰۵ ، این سرزمین ویران شده "حتی برای یک روز واحد از چنگال نظامی اسرائیل یا از بهای اشغالی که ساکنان آن هر روزه می پردازند ، خلاص نشده است... اسرائیل ، زمینی سوخته ، خدماتی نابود شده ، و مردمی که حال و آینده ای ندارند را پشت سر خود رها کرده است".

اسرائیل کل سرزمین تاریخی فلسطین را از آن خود می داند و به هیچ وجه نمی خواهد از مقابله با شکل گیری دولت فلسطینی دست بردارد. اهود اولمرت ، نخست وزیر اسرائیل ، در سخن رانی خود در مقابل نشست مشترک هر دو مجلس کنگره امریکا (در مه ۲۰۰۶) با صراحت اعلام کرد که: "من به حق ابدی و تاریخی مردم مان بر تمام این سرزمین اعتقاد داشته ام ، و هنوز هم اعتقاد دارم". اما رهبران اسرائیل می دانند که اعمال بی قید و شرط این "حق ابدی و تاریخی" موانعی دارد که فقط گام به گام می تواند کنار زده شود.

بعد از توافق اوسلو اسرائیل توانسته است از طریق سیستمی از جدا سازی ها و تبعیض های درجه بندی شده ، نه تنها مبارزات فلسطینیان را سرکوب کند ، بلکه از هم آهنگی آنها برای دستیابی به حقوق مسلم و انکار ناپذیرشان جلوگیری کند. آنها توانسته اند غزه را از کرانه غربی و بیت المقدس شرقی را از بقیه مناطق کرانه غربی به طور مؤثر جدا سازند. جدا سازی بخش های مختلف کرانه غربی (شمال از جنوب ، الخلیل از بیت لحم ، رام الله از اریحا ، طولكرم از قلقیلیه ، سلفیت و نابلس و جنین از هم دیگر) به طور منظم پیگیری می شود. در این سیستم جدا سازی و تبعیض ، ساکنان غزه در پائین ترین رده قرار دارند و در عین حال ، سرسختانه ترین مقاومت را نشان می دهند. هدف مقدم اسرائیل قطع رابطه ساکنان غزه با فلسطینیان بخش های دیگر سرزمین های اشغالی و حتی جدا کردن سرنوشت غزه ای ها از دیگران است. اسرائیل می خواهد سرنوشت آنان را عبرتی برای دیگران سازد. با توجه به این حقیقت است که سارا روی (در مقاله ای در ۱ ژانویه ۲۰۰۹) یادآوری می کند که اگر غزه سقوط کند ، نوبت به کرانه غربی خواهد رسید. حقیقت این است که اگر اسرائیل بتواند زمینه شکل گیری دولت فلسطینی را از بین ببرد ، مسأله بازگشت آوارگان فلسطینی نیز خود به خود منتفی خواهد شد و حتی ممکن است فلسطینیان داخل اسرائیل نیز ، که اکنون شهروندان درجه دوم محسوب می شوند ، بسیاری از حقوق شان را از دست بدهند. فراموش نباید کرد که حمله به آنها در همین انتخابات اخیر اسرائیل یکی از داغ ترین شعارهای راست افراطی اسرائیل بود که حالا به برندگان اصلی انتخابات تبدیل شده اند. حتی تزییبی لیونی که ظاهراً شاخص ترین طرفدار ادامه مذاکرات آناپولیس محسوب می شود ، در دسامبر گذشته اعلام کرد که در صورت ایجاد دولت فلسطینی ، عرب های داخل اسرائیل باید به خاک آن دولت منتقل شوند ، سخنی که در همان موقع سرو صدای زیادی برانگیخت.

با توجه به پیشروی های تاکنونی اسرائیل در جهت از بین بردن زمینه ایجاد دولت فلسطین ، محاصره غزه که عملاً از تابستان ۲۰۰۵ آغاز شده و با شل و سفت کردن ها و تهاجم های خونین متناوب ادامه یافته ، حلقه حساس و احتمالاً تعیین کننده ای در مجموعه استراتژیک اسرائیل محسوب می شود. همان طور که توضیح دادم ، اگر اسرائیل بتواند جدایی غزه از بقیه سرزمین های اشغالی را عمق بدهد ، خواهد توانست مقاومت فلسطینیان را به مثابه یک ملت در هم بشکند.

آیا می شود اسرائیل را متوقف کرد؟

فلسطینیان امروز علی رغم همه شباهت های شان با یهودیان گرفتار در چنگ نازی ها ، دو تفاوت بسیار مهم با آنها دارند: تفاوت اول این است که کشتار یهودیان اورپا در پشت پرده خونی که جنگ جهانی دوم در همه جا گسترده بود ، صورت گرفت ؛ ولی مصیبت فلسطینیان امروز در عصر ارتباطات جهانی و در برابر چشمان مردم سراسر جهان صورت می گیرد و افکار عمومی مردم درجهان امروز عاملی است که هیچ دولتی نمی تواند کاملاً به آن بی تفاوت بماند. با توجه به این حقیقت بود که ادوارد سعید تأکید می کرد که با وجود همه تحریفات دولت ها و رسانه های غربی ، اکثریت قاطع مردم اورپا و امریکا دیگر نمی پذیرند که اسرائیل از موقعیت اخلاقی ویژه ای برخوردار باشد و فلسطینیان را از حقوق مسلم انسانی شان محروم سازد. تفاوت دوم این است که مسأله فلسطین امروز ، مسأله ای عمیقاً بین المللی است و رهبران اسرائیل یا حتی امریکا در موقعیتی نیستند که بتوانند بی توجه به تعادل های بزرگ بین المللی ، در باره پاک سازی قومی فلسطینیان تصمیم بگیرند.

اکنون کل جمعیت فلسطینیان را که در کشورهای مختلف جهان پراکنده اند ، حدود ۱۰ تا ۱۱ میلیون نفر تخمین می زنند که ۶ تا ۷ میلیون نفر از آنان در اسرائیل ، سرزمین های اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷ و کشورهای پیرامون (سوریه ، اردن و لبنان) زندگی می کنند. و کل جمعیت یهودیان جهان ۱۳/۵ میلیون نفر تخمین زده می شود که ۵/۵ میلیون نفر آنان در اسرائیل زندگی می کنند. اگر اکثر یهودیان جهان از اسرائیل دفاع می کنند و اگر شبکه جهانی نیرومند گروه های فشار اسرائیل ، در ساختار های قدرت تقریباً همه کشورهای غربی از نفوذ بی همتائی برخوردار است ؛ فلسطین در قلب ناسیونالیسم جریحه دار شده عرب ها قرار دارد و در مقیاسی بزرگ تر، در دهه های اخیر ، شاید مهم ترین برانگیزاننده همبستگی مذهبی توده های وسیع مسلمانان جهان بوده است. تردیدی نیست که در این آرایش بین المللی نیرو ، حامیان اسرائیل فعلاً اربابان جهانند ، اما آنها می دانند که دامن زدن به رویارویی با عرب ها و مسلمانان به نفع شان نیست. و تراژنامه پروژه "جنگ علیه تروریسم" در هشت سال اخیر نشان داده است که برخلاف تصور نومحافظه کاران امریکا ، معلوم نیست در "جنگ تمدن ها" (که هانتینگتون و بعضی از استراتژیست های امریکایی آن را نسخه تکمیل کننده "جنگ علیه کمونیسم" می دانستند) پیروزی از آن امریکا و متحدانش باشد. تصادفی نیست که نوعی رنالیسم در میان بخش قابل توجهی از متفکران طبقه حاکم امریکا ظاهر می شود که نگرانی از نفوذ بیش از حد "لابی اسرائیل" یکی از مشخصات آن است. با توجه به این گرایش بود که آنتونی کوردسمن ، یکی از سرشناس ترین تحلیل گران نظامی امریکا در باره خاورمیانه و یکی از دوستان اسرائیل ، در ۹ ژانویه ۲۰۰۹ در گزارش به "مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی" (CSIS) استدلال کرد که دست آوردهای تاکتیکی اسرائیل در عملیات غزه در مقایسه با هزینه های استراتژیک آن چیزی به حساب نمی آید. او گفت رهبران اسرائیل خود را بی اعتبار کرده اند ، و به کشورشان و دوستان شان صدمه زده اند.

اگر شتاب گیری روند بی اعتبار شدن اسرائیل در افکار عمومی کشورهای غربی را به این تصویر اضافه کنیم ، به درک روشن تری از مسأله دست می یابیم. هر چند جانبداری دولت ها و رسانه های غربی از اسرائیل در جریان کشتارهای اخیر غزه به راستی تکان دهنده بود ، ولی واکنش افکار عمومی جهانی ، از جمله در اروپا و امریکا ، نیز بسیار امیدوار کننده بود. با توجه به این حقیقت بود که یوری آونری (روزنامه نگار ، نویسنده و یکی از معروف ترین فعالان صلح اسرائیل ، کسی که نوام چامسکی او را "یکی از خردمندانه ترین صداها در اسرائیل" می نامد) نوشت: چیزی که پیروزی نظامی اسرائیل "در افکار عمومی جهانی باقی خواهد گذاشت ، تصویر هیولای خون آشامی است که هر لحظه آماده ارتکاب جنایات جنگی است و حاضر نیست به هیچ قید و بند اخلاقی تن بدهد. و این برای آینده دراز مدت و جایگاه ما در جهان و شانس دست یابی مان به صلح و آرامش ، پی آمدهای ناگواری خواهد داشت. این جنگ در نهایت جنایتی علیه خود ما هم هست ، جنایت علیه دولت اسرائیل". چامسکی با اشاره به این نظر آونری ، می گوید ، او حق دارد. "اسرائیل عامدانه خود را شاید به منفورترین کشور جهان تبدیل می کند و همچنین حمایت افکار عمومی مردم غرب و از جمله یهودیان جوان امریکا را از دست می دهد ، که دیگر بعید است برای مدتی طولانی جنایات مداوم و تکان دهنده آن را تحمل کنند. دهه ها پیش من نوشتم آنهایی که خود را "حامیان اسرائیل" می نامند ، در واقع حامیان تباهی اخلاقی و نابودی نهایی احتمالی آن هستند. افسوس که این داوری اکنون بیش از پیش مقبول تر به نظر می رسد".

در جریان تهاجم ۲۲ روزه اسرائیل به غزه ، انعکاس ساعت به ساعت صحنه های تکان دهنده مصیبت مردم غزه از کانال تلویزیونی الجزیره ، نه تنها عرب ها بلکه مردمان ۱۰۵ کشور جهان را امکان داد که چهره رسوای سانسور و ریاکاری قدرت های حامی اسرائیل را به عریانی تمام مشاهده کنند. شوک ناشی از این واقعه در افکار عمومی مترقی جهان چنان عظیم بود که اسرائیل و متحدان آن ، به سادگی نخواهند توانست از پی آمدهای آن بگریزند. در این واقعه چیزی که در ضربه زدن به اعتبار اخلاقی اسرائیل نقش بسیار مهمی داشت ، اعتراضات بی سابقه بخش قابل توجهی از یهودیان غرب و نیز خود اسرائیل بود. برای پی بردن به شجاعت اخلاقی اینان کافی است فقط چند نمونه زیر را به خاطر بسپارید:

- در ۵ ژانویه ۲۰۰۹ حدود پانصد نفر از شهروندان اسرائیلی که در میان شان عده ای از معروف ترین هنرمندان ، نویسندگان ، روشنفکران و استادان دانشگاه های اسرائیل وجود داشتند ، با امضای طوماری که به سفارت خانه های کشورهای مختلف در اسرائیل داده شد ، به حمایت از دعوت سازمان های حقوق بشر فلسطینی پیوستند و ضمن محکوم کردن قاطع جنایات اسرائیل در غزه ، خواهان برگزاری نشست فوری شورای امنیت سازمان ملل و اتخاذ تحریم ها و اقدامات مشخص علیه اسرائیل شدند و همچنین از

امضاء کنندگان کنوانسیون های ژنو و نهادهای اتحادیه اورپا خواستند که طبق مفاد اعلام شده در منشورهای شان تحریم هایی را علیه اسرائیل اعمال کنند. آنها در نامه شان عمداً به نمونه تحریم موفق رژیم آپارتاید افریقای جنوبی به عنوان یک سرمشق اشاره کرده بودند.

■ نوام چامسکی در اشاره به استدلال کسانی که می گویند اسرائیل حق دارد در مقابل راکت های پرتاب شده از غزه از خود دفاع کند ، اعلام کرد هر چند پرتاب راکت یک عمل جنایی است ، ولی اسرائیل در مقابل آن حق دفاع از خود مسلحانه را ندارد ، همان طور که آلمان نازی در مقابل تروریسم پارتیزان ها حق نداشت به زور متوسل بشود و نمی شود "کریستال ناخت" را در مقابل کشته شدن یک مقام سفارت آلمان در پاریس توسط هرشل گرینتسپان ، توجیه کرد. همان طور که بریتانیا حق نداشت در مقابل تروریسم واقعی کولونی نشینان استقلال طلب امریکا به زور متوسل شود یا حق نداشت در مقابل تروریسم "ارتش جمهوری خواه ایرلند" ، برای کاتولیک های ایرلندی ایجاد وحشت کند. او با محکوم کردن بمباران بیمارستان های غزه و به کارگیری بمب های ویژه به عنوان جنایت جنگی ، تأکید کرد که جنایت مهم تر خود تهاجم است و اسرائیل حتی اگر با تیر و کمان به غزه حمله می کرد ، باز هم اقدام اش جنایتکارانه بود.

■ ژان مونیژ برتبرگ (Jean-Moïse Braitberg) نویسنده یهودی فرانسوی که پدر بزرگ اش در اتاق های گاز ترلینکا کشته شده و چند تن از اعضای خانواده اش در دیگر اردوگاه های مرگ آلمان نازی جان باخته اند ، در نامه ای سرگشاده (در لوموند ، ۲۸ ژانویه ۲۰۰۹) از رئیس جمهور اسرائیل تقاضا کرد که او مداخله کند تا نام پدر بزرگ وی از لوحه یادبود قربانیان نازیسم در موزه یاد وشم (Yad Vashem) حذف شود. او در آن نامه تکان دهنده نوشت: "من از کودکی در میان بازماندگان اردوگاه های مرگ زیسته ام. من شماره های خال کوبی شده بر بازوان آنها را دیده ام ، داستان شکنجه ها را شنیده ام ، غم های بی علاج را دیده ام و شریک کابوس های آنان بوده ام. آنها به من آموخته اند که این جنایت ها دیگر هرگز نباید اتفاق بیفتد ، دیگر هرگز نباید انسانی به خاطر قومیت و مذهب به انسان دیگری کینه بورزد ، و ابتدائی ترین حقوق انسانی او ، از جمله حق زیستن با حرمت و امنیت ... را به بازی بگیرد".

■ آوی شلایم در اشاره به جنگ غزه نوشت: "در واقع این جنگ داوود و جالوت است ، اما تصویر کتاب مقدس وارونه شده است ، در اینجا داوود فلسطینی کوچک و بی دفاع رو در روی جالوت اسرائیلی تا دندان مسلح ، بی رحم و زورگو قرار گرفته است".

■ امیره هاس ، نویسنده معروف اسرائیلی ، ستون نویس روزنامه هآرتس و دختر پدر و مادری که هر دو از بازماندگان هالوکوست بوده اند ، نوشت: "خوش به حال پدر و مادرم که زنده نیستند تا این صحنه ها را ببینند".

■ سارا روی که پدر و مادرش هر دو از بازماندگان هالوکوست بوده اند ، می گوید ، من نمی فهمم چگونه بازماندگان هالوکوست می توانند به چنین جنایاتی دست بزنند.

■ اریک هابسباوم ، تاریخ نویس معروف مارکسیست با اشاره به جنایات اسرائیل می گوید ، به مادرم قول داده ام که هرگز از یهودی بودنم شرمند نیاشم ، اما می ترسم نتوانم به قولم وقادار بمانم.

بلندتر شدن چنین صداهای شجاعانه ای نشان می دهد که مسأله فلسطین را می توان از مدار رویارویی های بیهوده مذهبی و نژادی یا به اصطلاح "جنگ تمدن ها" بیرون کشید و افکار عمومی جهان و به ویژه اکثریت مردم اورپا و امریکا را در حمایت از حقوق ملت مظلوم فلسطین به صورتی مؤثر فعال کرد. اما تجدید آرایش برای دفاع از حقوق فلسطینیان در سطح بین المللی در صورتی می تواند با شتاب لازم پیش برود که خود فلسطینیان موتور محرک و هسته اصلی پیش برنده آن باشند. تردیدی نیست که مقاومت خستگی ناپذیر مردم فلسطین در مقابل اسرائیل تاکنون چنین بوده و بدون آن مسأله فلسطین نمی توانست به یکی از مهم ترین مسائل بین المللی دنیای امروز ما تبدیل شود. اما حقانیت و ضرورت مقاومت ، خود به خود ، درستی و کارایی همه شیوه ها و اشکال مقاومت را تضمین نمی کند. و بسیاری از تحلیل گران مقاومت فلسطینیان (خواه از میان خود آنان و خواه از میان دیگرانی که با

همدلی به مقاومت می نگرند) پاره ای از اشکال و شیوه های مبارزه فلسطینیان را در دفاع از حقوق شان ناکارآمد و ناساز با منافع مقاومت می دانند. در این زمینه چند مسأله زیر از اهمیت زیادی برخوردارند:

یک - رویارویی میان "فتح" و "حماس" مهم ترین مسأله ای است که اکنون جنبش مقاومت فلسطین را از درون تضعیف می کند و به اسرائیل و امریکا فرصت می دهد که کل این جنبش را زیر فشار ببرند. این رویارویی صرفاً از اختلافات ایدئولوژیک ناشی نمی شود ، بلکه بیشتر خصلت سیاسی دارد. محمود عباس و اکثریت رهبری فتح در مقابل اسرائیل سیاست سازش کارانه ای در پیش گرفته اند و عملاً با بازی های اسرائیل برای تکه پاره کردن سرزمین های اشغالی کنار می آیند. در حالی که حماس حاضر نیست بدون عقب نشینی اسرائیل (لااقل) از سرزمین های اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷ با آن کنار بیاید. و اسرائیل با استفاده از سیاست سازش کارانه عباس و متحدان او ، می کوشد دولت خود گردان فلسطین را به نیروی پلیس دست نشاندۀ خود در سرزمین های اشغالی تبدیل کند. نتیجه این رابطه سه جانبه به روشن ترین نحو در سال ۲۰۰۷ خود را نشان داد. بعد از درگیری هایی که در اوایل سال ۲۰۰۷ میان گروه های مسلح فتح و حماس در غزه روی داد ، رهبران این دو جریان با میانجیگری سعودی ها توافق کردند که یک حکومت وحدت ملی تشکیل بدهند. و حماس پذیرفت که در این حکومت بسیاری از پست های کلیدی کابینه را به اعضای فتح یا تکنوکرات های مستقل بسپارد و برای یک آتش بس طولانی با اسرائیل اعلام آمادگی کرد. اما انعطاف حماس بی فایده بود. زیرا دولت بوش برای درهم شکستن حکومت وحدت ملی و ضربه زدن به حماس ، محمود عباس را زیر فشار گذاشت و به اسرائیل دستور داد مقادیر زیادی سلاح های پیشرفته در اختیار گروه های مسلح فتح قرار بدهد تا آنها بتوانند حماس را قلع و قمع کنند. ولی پیش از آن که محمد دحلان (رئیس بد نام نیروهای امنیتی فتح) بتواند کودتای مورد نظر امریکایی ها را اجراء کند ، نیروهای مسلح حماس که در غزه دست بالا را داشتند ، با یک ضد کودتا در ژوئن ۲۰۰۷ ، نیروهای فتح را در غزه خلع سلاح و زندانی کردند. به دنبال این ماجرا محمود عباس با صدور فرمانی نیروهای مسلح حماس را منحل اعلام کرد و با فرمانی دیگر حکومت وحدت ملی را منحل ساخت و سلام فیاض را به نخست وزیری گماشت. و به این ترتیب اسرائیل توانست جدایی سیاسی غزه و کرانه غربی را به دست خود فلسطینیان عملی سازد. تردیدی نیست که ادامه این جدایی بزرگ ترین تهدید برای موجودیت جنبش مقاومت ملت فلسطین است و اسرائیل می کوشد با عمیق تر ساختن آن ، شکل گیری دولت فلسطینی را به رویایی دست نیافتنی تبدیل سازد.

آیا می شود به این رویارویی و جدایی ناشی از آن پایان داد؟ عده ای از تحلیل گران مترقی و همدل با جنبش فلسطین معتقدند گرفتن قدرت در غزه از طرف حماس اشتباه بود و هر چه زودتر باید به این جدایی پایان داد. مثلاً ژیلبر اشکر (مارکسیست لبنانی - فرانسوی و یکی از تحلیل گران سرشناس مسائل خاورمیانه) می گوید تصمیم حماس برای تصرف کامل قدرت در غزه که به جدایی سرزمین های فلسطینی انجامید ، اشتباهی جدی بود. آنها می بایست کودتای دحلان را که با پشتیبانی امریکا و اسرائیل تدارک دیده می شد ، درهم بشکنند ، اما نمی بایست به حضور فتح در تمام نهادهای حکومت خودگردان فلسطین در غزه پایان بدهند. البته پس از جنگ ۲۲ روزه ، زیر فشار افکار عمومی فلسطینیان و عرب ها ، فتح و حماس هردو ناگزیر شده اند تحت عنوان "آشتی ملی" مذاکراتی را برای تشکیل مجدد حکومت وحدت ملی در قاهره آغاز کنند و اعلام استعفای سلام فیاض از نخست وزیری ظاهراً نشان می دهد که در این مذاکرات پیشرفت هایی صورت می گیرد. اما رویارویی میان جریان های مختلف فلسطینی به طور کلی و میان فتح و حماس به طور ویژه ، زمینه هایی دارد که فقط با کنار آمدن رهبران فتح و حماس با هم دیگر از بین نخواهد رفت.

مسأله این است که "قدرت ملی فلسطین" (PNA - که در فارسی غالباً "دولت خودگردان فلسطینی" نامیده می شود) هنوز جایگاه سیاسی محکم و ساختار روشنی ندارد. زیرا اولاً نهادی است که زیر رابطه "سازمان آزادی بخش فلسطین" (PLO) قرار دارد ، هم از لحاظ داخلی و هم از لحاظ بین المللی. از لحاظ داخلی فقط ساکنان غزه و کرانه غربی را نمایندگی می کند و در انتخابات آن فقط اینها می توانند شرکت کنند و نه آوارگان فلسطینی بیرون از سرزمین های اشغالی که اکثریت جمعیت فلسطینی را تشکیل می دهند. و از لحاظ بین المللی نیز (مثلاً در مجمع عمومی سازمان ملل) نه "قدرت ملی فلسطین" بلکه "سازمان آزادی بخش فلسطین" است که نماینده ملت فلسطین تلقی می شود. ثانیاً "قدرت ملی فلسطین" نهادی است موقتی که به دنبال توافق اوسلو ، در سال ۱۹۹۴ بر مبنای قراردادی میان اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین ، به مدت ۵ سال ایجاد شده ، ولی به دنبال به هم خوردن "روند صلح" در عمل هم چنان به موجودیتش ادامه می دهد. ثالثاً "قدرت ملی فلسطین" از "حاکمیت سرزمینی" به

معنای واقعی برخوردار نیست ، به این دلیل ساده که این سرزمین ها هم چنان تحت اشغال اسرائیل قرار دارند. طبق توافق اوسلو ، قرار بود این نهاد بر امور امنیتی و نیز مدنی فلسطینیان در نواحی شهری (که نواحی A نامیده می شد) کنترل داشته باشد ؛ در نواحی روستایی (نواحی B) فقط امور مدنی را کنترل کند ؛ و در (نواحی C) شهرک های یهودی ایجاد شده در سرزمین های اشغالی ، جاده های ارتباطی میان آنها و نیز منطقه دره رودخانه اردن و بیت المقدس شرقی اصلاً حق مداخله نداشته باشد. اما "سازمان آزادی بخش فلسطین" که در سال ۱۹۶۴ تأسیس شده و نماینده کل فلسطینیان محسوب می شود ، مجمع نمایندگان جریان های مختلف فلسطینی است. مجمع تصمیم گیری آن "شورای ملی فلسطین" (PNC) نامیده می شود که حالا بیش از ۷۰۰ نفر عضو دارد و هر دو سال یک بار تشکیل جلسه می دهد و کل نمایندگان کرانه غربی و غزه در آن کمتر از یک سوم مجموع نمایندگان آن را تشکیل می دهند. به عبارت دیگر ، اکثریت قاطع اعضای آن را کسانی تشکیل می دهند که نمایندگان فلسطینیان خارج از سرزمین های اشغالی شده در جنگ ۱۹۶۷ محسوب می شوند. این مجمع در اجلاس های خود اعضای "کمیته اجرایی" سازمان آزادی بخش فلسطین را انتخاب می کند که ۱۸ نفر عضو دارد و معمولاً از میان رهبران سازمان های مختلف فلسطینی هستند. نکته مهم این است که حماس عضو سازمان آزادی بخش فلسطین نیست و بدون شرکت در آن عملاً در مقابل آن قرار می گیرد و نمی تواند در جریان تصمیم گیری های آن مستقیماً مداخله ای داشته باشد. به همین دلیل است که رهبری حماس اکنون تصمیم گرفته است به عضویت سازمان آزادی بخش فلسطین در آید ولی خواهان ایجاد تغییراتی در ساختار آن است.

با توجه به ساختار موجود سازمان آزادی بخش فلسطین و رابطه تا حدی متناقض آن با "قدرت ملی فلسطین" ، جریان های سیاسی مختلف فلسطینی می توانند از پاسخ گویی به نظرات و خواست های فلسطینیان عادی ظفره برونند و هر کدام به شیوه های مختلف ، طرح ها و سیاست های خاص خودشان را پیش ببرند. فساد بی امان در سازمان فتح ، در دولت خودگردان و میان بعضی از جریان های سیاسی فلسطینی نیز تا حدود زیادی محصول همین ساختار و روابط آشفته است. رویارویی های فتح و حماس و تهاجم ۲۲ روزه اسرائیل به غزه گرچه نتایج بسیار فاجعه باری داشته ، ولی فرصت بی همتایی نیز به وجود آورده که فلسطینیان بتوانند ساختارهای نمایندگی شفاف و کارآمدی برای شکل دادن به اراده توده ای خودشان به وجود بیاورند. تلاش در این جهت در صورتی می تواند به تقویت جنبش مقاومت مردم فلسطین بیانجامد که به نیاز حیاتی این جنبش ، یعنی عمومیت دادن ، جا انداختن و تقویت دموکراسی در میان فلسطینیان پاسخ بدهد. ساختار دموکراتیک برای نمایندگی همه فلسطینیان ، ساختاری که همه آنها (صرف نظر از محل سکونت یا اعتقادات سیاسی یا مذهبی شان) بتوانند در اعمال حق تعیین سرنوشت ملی شان مشارکت داشته باشند ، همه نهادهای دولتی و اداری شان را انتخاب کنند و بتوانند از منتخبان خود حساب پس بخواهند ، در عین حال مکانیزمی روشن و قانونی برای حل و فصل اختلافات و رویارویی های جریان های مختلف سیاسی به وجود میاورد و رقابت های معطوف به جلب حمایت رای دهندگان را به جای تسویه حساب های مسلحانه در میان آنها می نشاند.

تاکنون نیز هر جا که مجال برای تصمیم گیری های دموکراتیک به وجود آمده ، آشکارا باعث تقویت جنبش مقاومت فلسطین بوده است. مثلاً دو انتخابات انجام شده برای انتخاب رئیس جمهور دولت خود گردان (در ژانویه ۲۰۰۵) و انتخاب اعضای پارلمان دولت خودگردان (در ژانویه ۲۰۰۶) که از طرف ناظران بین المللی شرکت کننده در برگزاری آنها ، هر دو "منصفانه و آزاد" توصیف شدند ، در بالا بردن اعتبار بین المللی جنبش مقاومت فلسطین نقش مهمی داشتند. بعلاوه هر دو انتخابات نشان دهنده هشپاری سیاسی ساکنان کرانه غربی و غزه بود. در انتخابات ریاست جمهوری ، علی رغم کارشکنی های بی امان اسرائیل علیه مصطفی برغوتی (که به قول خودش در طول ۶ هفته فعالیت انتخاباتی ۸ بار توسط نیروهای اسرائیلی بازداشت و مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفت) و با وجود این که جریان های مختلف چپ و سکولار نتوانستند روی کاندیدای واحدی توافق کنند ، برغوتی تقریباً ۲۰ درصد کل آراء را کسب کرد و مجموع جریان های چپ و سکولار حدود ۳۴ درصد آراء را کسب کردند. با توجه به این نتایج و نظرخواهی های دیگر است که مصطفی برغوتی در ماه های اخیر بارها به مناسبت های مختلف یادآوری کرده است که محمود عباس و به طور کلی سازمان فتح در بهترین حالت از رأی فقط ۲۵ درصد جامعه فلسطینی برخوردار است ، و یک سوم از حماس حمایت می کنند و یک سوم دیگر از خط ما که هم مخالف سازشکاری و فساد فتح هستیم و هم مخالف بنیاد گرایی مذهبی حماس. و بنابراین آنهایی که اصرار دارند که فقط با محمود عباس کنار

ببایند ، فراموش نکنند که فقط دارند ۲۵ در صد جامعه فلسطینی را به رسمیت می شناسند و این نمی تواند به حل مسأله فلسطین کمک بکند.

قرائن زیادی نشان میدهند که این ارزیابی بر غوتی نا درست نیست. حقیقت این است که تقویت پایه حمایتی حماس در سال های اخیر را نباید به معنای روی آوردن فلسطینیان یا حتی ساکنان کرانه غربی و غزه به بنیاد گرایی مذهبی تعبیر کرد. این گرایش بیش از هر چیز معنای سیاسی دارد. در سال ۱۹۹۳ حماس فقط از ۱۵ در صد حمایت مردم برخوردار بود. برملا شدن ماهیت توافق اسلو و سازشکاری دولت خودگردان فلسطینی در مقابل سیاست های زورگویانه اسرائیل و فساد گسترده این دولت بود که حماس را تقویت کرد ، اولاً به خاطر ایستادگی و سازش ناپذیری اش در مقابل اسرائیل و ثانیاً به خاطر شبکه کمک رسانی های اجتماعی اش که بدون فساد و بوروکراسی دولت خودگردان ، به مردم خدمات می داد. نظر خواهی هایی که بعد از پیروزی حماس در انتخابات ژانویه ۲۰۰۶ صورت گرفت ، نشان داد که فقط ۱ در صد فلسطینی ها موافق اجرای قوانین اسلامی از طرف حماس بودند و ۷۳ در صد از راه حل دو دولت برای صلح با اسرائیل حمایت می کردند. و یکی از دلایل روی گردان نشدن تاکنونی رأی دهندگان از حماس این بوده که رهبری حماس درک روشنی از جهت آراء داده شده داشته و آن را نادیده نگرفته است. باید توجه داشت که بنا به نظر خواهی "مرکز المستقبل" از ساکنان غزه در آستانه تهاجم ۲۲ روزه اسرائیل ، همچنان ۵۲ در صد آنها علی رغم مصیبت های محاصره ۱۸ ماهه غزه از طرف اسرائیل ، از حماس حمایت می کردند ، در حالی که طرفداری از فتح فقط ۱۳ در صد بود. و بعد از تهاجم ۲۲ روزه نیز نظر خواهی "مرکز رسانه ها و ارتباطات اورشلیم" (JMCC) در روزهای ۲۹ تا ۳۱ ژانویه ۲۰۰۹ از ساکنان کرانه غربی و غزه نشان داد که حمایت از فتح و محمود عباس آشکارا پائین آمده و در همان حال طرفداری از حماس در مقایسه با آوریل ۲۰۰۸ در مجموع افزایش یافته و این افزایش در کرانه غربی بیش از غزه است. به طور کلی نظر خواهی های مختلف نشان می دهد که جامعه فلسطینی جهت گیری سیاسی بسیار سنجیده و جا افتاده ای دارد و تقویت مکانیزم های دموکراتیک تنها راهی است که می تواند بسیاری از ضعف های کنونی جنبش مقاومت را بر طرف سازد.

دو – جنبش مقاومت و مبارزه مسلحانه آیا ضرورتاً مترادف هم هستند؟ این سؤالی است که در سال های اخیر بیش از گذشته مطرح می شود و شمار کسانی که به آن پاسخ منفی می دهند ، آشکارا در حال افزایش است. حقیقت این است که جنبش مقاومت فلسطینیان در مقابل اسرائیل همیشه چنان با مبارزه مسلحانه گره خورده بوده که تصور مقاومت غیر مسلحانه برای خیلی از جریان های سیاسی فلسطینی دشوار می نماید. و این محصول شرایطی است که در شکل گیری آن آواره شدن اکثریت جمعیت فلسطینی نقش بسیار مهمی داشته است. زیرا آنها که از سرزمین های اشغالی بیرون رانده شده بودند و نمی توانستند در سرزمین خودشان با نیروی اشغال گر مقابله کنند ، غالباً با حمله مسلحانه به نقاط ضعف اسرائیل سعی می کردند این ضعف را جبران کنند ، یا از طریق رخنه به داخل سرزمین های اشغالی یا با هدف قرار دادن اسرائیلیان در مناطق مختلف جهان. اما این اقدامات همیشه باعث شده اولاً اکثریت قاطع اسرائیلیان از سیاست های خشن دولت خود حمایت کنند و دولت اسرائیل بتواند این سیاست ها را توجیه کند ؛ ثانیاً غالباً فلسطینیان ساکن سرزمین های اشغالی تاوان چنین اقداماتی را بپردازند ؛ و ثالثاً افکار عمومی کشورهای که اقدامات مسلحانه فلسطینیان به خاک آنها کشیده می شود ، علیه آنها برانگیخته شود. انتفاضه اول (که در سال ۱۹۸۷ آغاز شد و تا ۱۹۹۳ ادامه یافت) نشان داد که اولاً مبارزه توده ای می تواند به مراتب کارآمدتر از مبارزه مسلحانه باشد و افراد عادی فلسطینی و حتی کودکان می توانند نقش مهمی در آن ایفا کنند ؛ ثانیاً ساکنان سرزمین های اشغالی می توانند مقابله کارآمدتری با نیروی اشغال گر داشته باشند ؛ ثالثاً مبارزه توده ای می تواند با امکان به وجود آوردن سازماندهی از پائین ، به کل جامعه مدنی تحرک ببخشد و پایه ای برای یک دموکراسی فعال به وجود آورد. ژیلبر اشکر به درستی می گوید ، کارآیی مبارزات فلسطینیان در سال ۱۹۸۸ در "انقلاب سنگ ها" یا انتفاضه اول به اوج خود رسید ، بدون استفاده از تفنگ ، بمب انتحاری و راکت و فقط با بسیج توده ای.

اما متأسفانه تجربه انتفاضه اول به صورت یک جمع بندی اندیشیده شده ، نتوانست در استراتژی غالب جریان های سیاسی فلسطینی جذب شده و برای خود جایی باز کند. نتیجه این غفلت در انتفاضه دوم (که از سپتامبر سال ۲۰۰۰ در واکنش به اقدام عمداً تحریک آمیز آریل شارون در بازدید از مسجد الاقصی آغاز شد) خود را نشان داد. عملیات مسلحانه بسیاری از جریان های سیاسی و مخصوصاً حماس (که برخلاف دوره های گذشته ، عمدتاً در سرزمین های اشغالی صورت می گرفت) فرصت بی همتایی را که شارون در انتظارش بود ، برای اسرائیل فراهم آورد. بعلاوه همین مبارزه مسلحانه در دوره انتفاضه دوم بود که دشمنی میان فتح و حماس را تشدید کرد و زمینه شکاف فاجعه

بار بعدی در جنبش مقاومت فلسطینیان را فراهم آورد. نگاهی به کارنامه انتفاضه دوم جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که مبارزات مسلحانه فلسطینیان بیش از آن که به نفع فلسطینیان باشد، مواضع اسرائیل را تقویت کرد و به آن امکان داد که خشونت‌های هر چه وحشیانه‌تری را علیه ساکنان سرزمین‌های اشغالی به کارگیرد. فراموش نکنیم که شاخص‌ترین دست‌آورد مبارزات مسلحانه فلسطینیان در این دوره (همان‌طور که مارک دو وین یادآوری می‌کند) دیوار جدایی است که به درستی به "دیوار آپارتاید" معروف شده است، دیواری که به زندانی شدن ساکنان سرزمین‌های اشغالی رسمیت داده است.

با توجه به این حقیقت است که اکنون شمار فزاینده‌ای از تحلیل‌گران مسأله فلسطین شیوه‌های غیرمسلحانه مبارزه را برای جنبش مقاومت فلسطینیان کارسازتر می‌دانند. باید به یاد داشته باشیم که اینها کسانی نیستند که در مشروعیت و ضرورت مقاومت تردیدی داشته باشند یا از سیاست‌های سازشکارانه محمود عباس و پیرامونیان او طرفداری کنند، بلکه تأکیدشان بر شیوه‌های غیرمسلحانه مبارزه، محصول تحلیل آنها از تجارب تاکتونی جنبش مقاومت و شرایط مشخصی است که فلسطینیان در آن به سر می‌برند. در میان اینها مثلاً می‌توان از نورمن فینکلشتاین نام برد که همیشه از حقانیت مقاومت فلسطینیان قاطعانه دفاع کرده و در افشای سیاست‌های اسرائیل، آتشبار نیرومندی از اسناد تاریخی را به میدان آورده است. در میان جریان‌های سیاسی فلسطینی، در حال حاضر پی‌گیرترین دفاع از شیوه‌های غیرمسلحانه مبارزه به "ابتکار ملی فلسطین" تعلق دارد. مصطفی برغوتی، رهبر فکری این جریان، چندی پیش در مقاله‌ای (در هفته‌نامه **Nation** آمریکا، ۷ فوریه ۲۰۰۹) با ستایش از استواری و پایداری به عنوان شاخص‌ترین عنصر هویت فلسطینی، یادآوری کرد که "از سال‌های ۱۹۲۰ به بعد، مقاومت فلسطینی در اکثریت قاطع موارد غیر خشونت‌آمیز بوده است. شمار شهدای غیرمسلح و مسألمت‌جوی ما بسیار بیشتر از آن عده‌ها بوده که با دشمن با شرایط خشن خودش جنگیده ایم... ما فلسطینیان هر روزه در مبارزه غیر خشونت‌آمیز علیه اشغال سرزمین‌مان و زیر پا گذاشته شدن شرف و امنیت‌مان، درگیر هستیم... ما در آرمان‌مان، و در شیوه‌های مان استوار ایستاده‌ایم. سلاح ما حقیقت، عدالت، نشانه‌ها، پرچم‌ها و گاهی سنگ‌هاست و نه چیزی بیش از آن". برغوتی همیشه تأکید دارد که اسرائیل از پذیرفته شدن مبارزه مسألمت‌آمیز از طرف همه فلسطینیان وحشت دارد زیرا در آن صورت بسیاری از بهانه‌هایش را از دست خواهد داد. او می‌گوید تردیدی ندارم که شیوه‌های مسألمت‌آمیز مبارزه در میان فلسطینیان غلبه پیدا خواهد کرد. از این طریق ما خواهیم توانست نیروی مان را برای ضربه زدن به اشغال اسرائیل، روی نقاط ضعف آن متمرکز کنیم و با تمام توان مان بجنگیم.

سه – اعمال نفوذ دولت‌های دیگر در جنبش فلسطین. اشغال و آوارگی بخش اعظم جمعیت فلسطین باعث شده که دولت‌های دیگر به عنوان کمک به آنها در جنبش مقاومت اعمال نفوذ کنند. همین عامل اولاً در ایجاد فساد در رهبری سازمان آزادی بخش فلسطین و دولت خودگردان، و ثانیاً در دامن زدن به تفرقه در میان جریان‌های سیاسی مختلف فلسطینی و محروم کردن جنبش مقاومت از یک رهبری متحد، نقش مهمی داشته است. بی‌شک انبوه فلسطینیان زیر اشغال و آواره در کشورهای گوناگون به کمک‌های دیگران و ارتباط با دولت‌های مختلف نیاز دارند، اما این ارتباطات نباید اراده مستقل مردم فلسطین در پیکار برای حق تعیین سرنوشت ملی‌شان را تضعیف نماید و جنبش مقاومت را به زانده دولت‌های دیگر تبدیل کند. اما برای مقابله با این اعمال نفوذها، جز ایجاد، گسترش و نهادینه کردن ساختارهای دموکراتیک برای تصمیم‌گیری‌ها و حساب‌رسی‌های شفاف در میان خود فلسطینیان راه دیگری وجود ندارد.

چهار – جنبش مقاومت فلسطین و موجودیت ملت اسرائیل. همان‌طور که پیشتر اشاره کردم اسرائیل یک دولت نژادی – مذهبی است که (به قول هنری زیگمن، مدیر ملی پیشین کنگره یهودیان آمریکا و یکی از تحلیل‌گران سرشناس مسائل خاورمیانه) بدون پاک‌سازی ۷۰۰۰۰۰ فلسطینی در همان آغاز کار اصلاً نمی‌توانست موجودیت پیدا کند. سیاست‌های نژادپرستانه و جنایتکارانه این دولت نسبت به فلسطینیان در شش دهه گذشته، کینه عمیقی را نسبت به آن در میان فلسطینیان به طور ویژه و عرب‌ها به طور کلی به وجود آورده که یکی از نتایج آن پررنگ شدن ناسیونالیسم مذهبی و احساسات یهودستیزانه در میان فلسطینیان، به ویژه در هفت – هشت سال اخیر می‌باشد. اما دشمنی‌های متقابل هر قدر هم عمیق باشد، استراتژی سیاسی جنبش مقاومت نباید ارزیابی‌های خون‌سردانه و سنجیده از واقعیت‌های عینی را نادیده بگیرد و گرنه نمی‌تواند راه به جایی ببرد. یکی از غیرقابل‌انکارترین واقعیت‌های عینی این است که در هشتاد سال گذشته میلیون‌ها یهودی به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند، به

زبان واحد (عبری) آموزش دیده اند ، با هم دیگر ازدواج کرده اند و در هم آمیخته اند و سرانجام ملت جدیدی به وجود آورده اند. موجودیت این ملت که باید آن را "ملت اسرائیل" بدانیم ، با موجودیت "قوم یهود" یا "پیروان یهودیت" که قرن های متعددی در مناطق مختلف جهان پراکنده بوده اند و هستند ، فرق دارد. اکثریت جمعیت کنونی این ملت جدید در همین خاک متولد شده اند. زبانی که امروزه اینها به آن حرف می زنند ، یعنی "عبری اسرائیلی" ، زبان جدیدی است که با عبری کلاسیک آشکارا فرق دارد و در پیوند با شکل گیری دولت - ملت اسرائیل شکل گرفته است. در یک کلام ، موجودیت ملت اسرائیل ، ملتی که در شش دهه گذشته شکل گرفته ، یک واقعیت عینی است. از بین بردن این ملت حتی اگر ممکن باشد (که در افق های کنونی چنین امکانی اصلاً نمی تواند از حد تصور محض فراتر برود) بدون یک هالوکوست دیگر غیر قابل تصور است. زیرا غالب یهودیانی که در طول شش دهه گذشته از مناطق مختلف جهان به سرزمین فلسطین آمده اند ، دیگر راه بازگشتی ندارند و انکار موجودیت ملی آنها ، جز تدارک برای خون ریزی ها و پاک سازی های قومی دیگر معنایی ندارد. تردیدی نیست که دولت - ملت اسرائیل با خون و جنایت و تبعیض نژادی و قومی کاملاً سازمان یافته ایجاد شده است ، ولی فراموش نباید کرد که غالب دولت - ملت های امروز جهان نیز از طریق سرکوب ها ، بی حقی ها و گاهی پاک سازی های قومی و مذهبی هولناک موجودیت یافته اند. بنابراین تلاش برای به عقب برگرداندن زمان غالباً حق را به حق دار برنمی گرداند ، بلکه زنجیره جنایات هولناک را طولانی تر می سازد.

اگر نادیده گرفتن واقعیت موجودیت ملت اسرائیل نادرست است ، یهود ستیزی نژادپرستی است و بنابراین جنایت است و غلتیدن به این جنایت قبل از هر چیز به حقانیت اخلاقی و انسانی جنبش مقاومت فلسطین ضربه می زند. ملتی تحت اشغال که برای حق تعیین سرنوشت و حق موجودیت خود می جنگد ، اگر با هر نوع اشغال و نژادپرستی و قوم کشی مخالفت نکند ، بنیادهای اخلاقی مقاومت خود را تضعیف کرده و به نیروی اشغال گریاری رسانده است. تا اینجا نیز یهودستیزی قطعاً به نفع اسرائیل تمام شده است ، نه تنها صرفاً به لحاظ اخلاقی ، بلکه همچنین به لحاظ سیاسی. کافی است به یاد داشته باشیم که به دنبال شکست دولت های فاسد عربی از اسرائیل در جنگ های ۱۹۴۹ - ۱۹۴۸ ، وقتی غالب این دولت ها به تلافی آن شکست به اخراج یهودیان از کشورهای خود روی آوردند ، درست با آن اخراج های ظالمانه ، یکی از بزرگ ترین موج های مهاجرت توده ای یهودیان به اسرائیل را دامن زدند و فرصتی طلایی برای دولت اسرائیل فراهم آوردند که از یک طرف با آغوش باز به آنها پناه بدهد و در همان حال از طرف دیگر فلسطینیان بیشتری را از خانه و خاک شان بیرون بریزد. به عبارت دیگر ، یهودستیزی در عمل یهودیان بیشتری را برای تقویت اسرائیل متحد کرد ، و فلسطینیان بیشتری را به آوارگی و پراکندگی راند. همین طور دلچسب بازی های احمدی نژاد در انکار هالوکوست که ظاهراً با فرصت طلبی آشکار برای جلب افکار عمومی عرب ها و مسلمانان راه اندازی شد ، بی تردید فرصت بی همتایی به دست اسرائیل داد که جنایات خود علیه ملت فلسطین و سیاست های زورگویانه اش را در منطقه توجیه کند. حقیقت این است که اسرائیل و یهودستیزان ، در برخورد به هالوکوست ، هر دو به طور ضمنی از منطق واحدی تبعیت می کنند. اسرائیل برای معافیت از هر نوع مسؤولیت اخلاقی نسبت به غیر یهودیان ، از جنایت هولناک آلمان نازی علیه یهودیان بهره برداری می کند ؛ و یهود ستیزان با انکار هالوکوست می خواهند نشان بدهند که اسرائیل دولت غاصبی است. در حالی که بود و نبود هالوکوست هیچ کسی و مطلقاً هیچ کسی را از مسؤولیت اخلاقی نسبت به هیچ انسانی معاف نمی سازد ؛ ولی به یادآوردن آن ، همه و مطلقاً همه ما را نسبت به مسؤولیت مان در مقابل تک تک انسان ها و کل بشریت هشیار می سازد. اگر از این منظر نگاه کنیم ، نه اسرائیل اشغال گر ، بلکه فلسطینیان امروز هستند که قرابت انکار ناپذیری با یهودیان دیروز اورپا دارند. نه زبان ، نه مذهب ، نه تبار مشترک ، بلکه خون های به ناحق ریخته و جان های بی گناه به خاک افتاده است که آنها را به هم و به انبوه خانواده مظلومان و لگدمال شدگان پیوند می دهد. با نگاه از این منظر بود که ادواردو گالیانو (نویسنده و مبارز نامدار امریکای لاتین) مقاله زیبایی را که در اعتراض به جنایات اسرائیل در غزه نوشت ، تقدیم کرد به "دوستان یهودی کشته شده ام به دست دیکتاتوری های امریکای لاتین که اسرائیل همچون مشاور شان عمل می کرد " .

لازم می دانم یک بار دیگر تأکید کنم که فلسطینیان نه از طریق کنار آمدن و سازش با قدرت اشغال گر ، بلکه با ادامه مبارزه پی گیر و خستگی ناپذیرشان علیه آن خواهند توانست به حق تعیین سرنوشت ملی خود دست یابند. پاسخ به مسائلی که در بالا به آنها اشاره کردم ، در صورتی می تواند کارساز باشد که با تأکید و تکیه بر این حقیقت باشد و نه با کم رنگ کردن و به حاشیه راندن مستقیم یا غیر مستقیم آن. فراموش نباید کرد که معضل فلسطین این نیست که

فلسطینیان موجودیت ملت اسرائیل را نمی پذیرند ، بلکه این است که اسرائیل حاضر نیست موجودیت ملت فلسطین را بپذیرد. آخرین باری که اسرائیل (همراه امریکا و چند دولت کاملاً وابسته به آن در جزایر کوچک اقیانوس آرام) علیه حق تعیین سرنوشت ملی فلسطینیان در مقابل ۱۷۳ رأی دولت های جهان ، رأی مخالف داد و در واقع حتی با پذیرش انتزاعی این حق مخالفت کرد ، در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل در همین دسامبر ۲۰۰۸ بود. معضل فلسطین این نیست که فلسطینیان به مبارزه مسلحانه علیه اسرائیل ادامه می دهند ، بلکه این است که اسرائیل حاضر نیست از پاک سازی قومی نقشه مند و کشتار بیرحمانه آنها دست بردارد. معضل این است که (به قول ایلان پاپه) در نظر اکثریت یهودیان اسرائیل ، انسان زدانی از فلسطینیان چنان ابعادی پیدا کرده است که کشتن آنها طبیعی می نماید. در بهترین حالت ، سیاست اسرائیل همان است که ژنرال موشه یعلون (رئیس ستاد ارتش اسرائیل در سال ۲۰۰۲) بیان کرده است: " فلسطینیان باید ناگزیر شوند در اعماق ذهن شان دریابند که مردمی شکست خورده اند". فورمول معجزه آسانی برای تغییر ماهیت عمیقاً نژادپرستانه اسرائیل وجود ندارد. فلسطینیان جز مبارزه پی گیر و سرسختانه علیه این ماهیت نژاد پرستانه راه دیگری در پیش رو ندارند. و درست به همین دلیل ، آنها ناگزیرند به کارآئی اشکال ، شیوه ها و شرایط مبارزه شان به نحو بی رحمانه ای حساس باشند تا بتوانند بشریت مترقی را (مخصوصاً در کشورهای غربی که حامیان اسرائیل هنوز بسیار نیرومندند) در حمایت از مبارزه برحق شان متحد سازند.

محمدرضا شالگونی - ۳ فروردین ۱۳۸۸